

تہذیب  
حقیقت

# تسکین حقیقت

راجع به تعرضات متدینین جهان همگنان  
و پاسخ پرسشهای یکی از پیشوایان

تألیف

ناشر نفعات ربانی آقا میرزا امیر جمیل زاده قزوینی

مؤسسه ملی مطبوعات امری  
۱۳۶۵

## بِسْمِ رَبِّنا اِلٰهِي الْاَلْبِي

### عَلت تاليف وتصنيف ابن كتاب

یکی از طالبین فهم حقیقت و اهل فضل و کرامت که شاید راضی نباشد نام نامیش مرقوم آید سئوالاتی چند ازین مستمند نموده با عدم لیاقت خود را مکلف می دانم بقدریکه در سایه تجسس حقیقت و در اثر معاشرت و مکالمت و مجاهدت با ارباب ادیان و مذاهب و مسالک و حکمای مادی و الهی و سیر صحف و کتب در مدت سی سال مسافرت در داخله و خارجه دانستگار در جواب مسائل ایشان بنگارم .

با نهایت عجز و انکسار از یکتا پروردگار توانای آفریدگار ملتسم که دل و اندیشه و قلم را موید فرماید تا از عهده تبیین حقیقت  
برایم «معذرت»

چون سئوالات آن شخص جلیل در حال مسافرت به اینجانب رسیده و پیاپی هم برای مسافرت عجالتا متصور نیست و به هیچ وجه به لوازم تألیف که استراحت جسم و فکر و کتب لازم المراجعة است دست رسی ندارم لذا از سائل معظم و از قارئین محترم مستدعیم ناظر به روح مطالب معروضه باشند در عقبه خرد گیری عبارات و الفاظ و عدم فصاحت و بلاغت سرگردان

نمانند .

بر مغز توجه کن و از قشر گذر معنی نگر و لفظ بردار نظر  
و اگر در روحیات اجوبه معروضه اشتباهی دیدند بانهایت  
محبت متذکر دارند و توضیح بطلبند .

«مقدمه»

هستی بخش یکتا

انسان را بگوهر خرد آراسته و بقوه غالبه کاشفه و ممیز ه  
مزمین داشته که زشت را از زیبا و کج را از راست و شر را از  
خیر و کذب را از صدق و غش را از خالص و توهم را از تدبیر و توحش  
را از تمدن و ضلالت را از هدایت و بالاخره ناحق را از حق مطلق  
تشخیص دهد .

انسان با سواد یا بی سواد اگر خویش را از افیون تقالیمند  
جاهلانه از آباء و پیشوایان مسموم نکند و از خمر غرور و تعصباً  
عامیانه مست و گیج نسازد و در مغیلان سوء تفاهم<sup>سگریان</sup> آنگاه  
بسهولت بی بحقیقت می برد و راه را از جاه و حقیقت را از  
مجاز تمیز می دهد تصور نرود که دیو تقالید عامیانه و عفریت  
تعصبات جاهلانه فقط در صحنه جهان تدبیر مانع جلوه  
دلهر فرشته تحری حقیقت و معرفت است در عالم تمدن و علوم

و فنون مادی هم باشد قوت خود نمای نموده و نمایشات  
دلخراش داده و می دهد پس سزاوار انسانیت و شرط —  
مجاهدت این است که هر کس اول قدمیکه در راه فهم حقیقت  
هر مسئله و معرکه برمی دارد خویش را از لوث تقلید و تعصب<sup>ت</sup>  
جاهلانه و سوء تفاهم پاک فرماید و از یزدان مهربان استم<sup>ت</sup>  
طلبید یقین است که از بلای لغزش در راه مجاهدت و از  
پرتگاه های مهلك طی طریق فهم حقیقت و از عجائب  
هولناك سیر و سلوک مصون و محروس ماند و جان و وجود ان  
و دل و دماغش بنور حق شناسی منور و باطاعت فرمان و سپاس  
گذاری حضرت جانان موفق گردد .  
« تبصره »  
ما طرفدار اصول همه ادیان جهانیم .

قارئین محترم از هر دیانت و ملت چون بدقت این وجیهه را  
منصفانه مطالعه فرمایند و بحقایق مکتونه در قوالب کلمات و  
جملات مندرجه آن خالصانه بنگرند کاملاً ملتفت می شوند  
که ما طرفدار اصول همه ادیان جهانیم و آنچه نوشته ایم  
مثبت حقانیت همه شارعین مقدسین و راه نمای هر شخص  
عقب ماند از قافله تدبیر و تمدن و حامی هر عاشق صلح و سلام  
و محب و خیرخواه انام و آشتی دهند همه مذاهب و ادیان

بایکدیگر است اکنون با امید تأییدات آسمانی برای تذکر و تنبّه عمومی مقدّمه در طی نوزده یادداشت مطالبی را خاطر نشان نموده سپس به جواب سائل محترم می پردازیم

### ( یادداشت اول )

مفاد خلاصه تعرضات و ایرادات هرآمت سابق نسبت به پیغمبر و امت لاحق با اندک تفاوت اینهاست که زیلایا آور<sup>ی</sup> می شود .

( ۱ ) دین مابترین و آخرین ادیان است .

( ۲ ) مانند پیغمبر ما پیغمبری مستقل و شاری کامل مبعوث

نشده و نخواهد شد .

( ۳ ) اول ما خلق الله پیغمبر ما است و عالم و المیان و همه

کائنات برای وجود مبارک پیغمبر ما خلق شد و همه

پیغمبران سلف ایمان به پیغمبر ما داشته اند

( ۴ ) شریعت پیغمبر ما ابدی و سرمدی است کهنه شدنی

و تغییر پذیر نیست و اگر کسی به تمام علائم و معجزات ظاهر

شود ولی بخواهد تغییر شریعت دهد وی را نباید پذیرفت

( ۵ ) افضل و اکمل و احسن امم ما ایم

( ۶ ) منجی و شفیع در دنیا و آخرت پیغمبر ما است .

(۷) پیغمبر مابین سواد و آملی بوده و پیغمبر شما تحصیل  
علوم کرده

(۸) اولین و آخرین حلقه زنجیر خلقت و آغاز و انجام  
قوس صعودی و نزولی پیغمبر ما است

(۹) همه امم بجهنم می روند و بهشت برین شمشین  
دانگ از آن ماست .

(۱۰) پیغمبر ماحق است چه که معجزات ظاهر

داشته و پیغمبر شما باطل است چه که فاقد آن است  
(۱۱) کتاب آسمانی ما افصح و ابلغ و اتم و من عند الله  
است اما کتاب پیغمبر شما افترا بخدا و کذب  
است و اغلاط نحوی و صرفی و منطقی و تاریخی و  
واضداد و ناسخ و منسوخ دارد .

(۱۲) احکام کتاب آسمانی ما اتم و اکمل و دارای هزاران  
حکمت و فلسفه و فائده است اما احکام پیغمبر  
شما ناقص و مضر است .

(۱۳) اگر بعضی از احکام کتاب شما خوب است از کتاب  
پیغمبر ما اخذ شده

(۱۴) پیغمبر ما معصوم و بی گناه و مظلوم و عالم السِّر  
و الخفیات و شفیع بدکاران است پیغمبر شما گناهکار



و معدن اشتباه و قتال و فارتگر و شهوت پرست و از جمله بد کاران است .

( ١٥ ) پیغمبر ما را پیغمبر شما و خود شما قبول کرده و حق دانسته اید اما ما پیغمبر شما را دروغگو و باطل می دانیم پس با حق هستیم و شما باطلید .

( ١٦ ) موعود کتاب آسمانی ما رُوح است نه مؤسس بایسد همین شریعت و قوانین کتاب پیغمبر ما را ترویج دهد

( ١٧ ) موعود کتاب آسمانی ما شخص مخصوصی است که در

چندین قرن پیش از پدر و مادر مخصوصی تولد یافته بعد غیبت فرموده الان در قمر دریای هند یادر دل

رود گنگا و یادر توی نهر کانسویا در شکم نهنگ یادر کوه

قاف و یا صحرا و یادر شهر بنی موسی یادر ملکوت آسمان

چهارم یادر جبل رضوی یادر خم و پستوی خانسه یا

در بین جامعه بالاخره در جا بلما و جا بلقا یا در

سرداب سامره حی و پنهان است از آن امکنه مقدسه

ظهور و خروج باید بنماید و حال آنکه پیغمبر شما از

پدر و مادر معلوم در این عصر تولد یافته پس باطل است

( ١٨ ) موعود کتاب ما باید مشرکین و کفار را با ضرب شمشیر

آبدار بکشد و ما را از روزگار دشمنان و مخالفین دین ما

در آورد ولو کافری در دل سنگی مقرر گیرد اورا بیرون کشیده  
و من کشد جز ما و دین ما را در دنیا باقی نمی گذارد .

( ۱۹ ) موعود ما باید عالم را پراز عدل و قسط نماید و منای

جور و ظلم را به کلی از روی زمین بردارد بنحویکه

بهر باگوساله و گرگ آواره با میش و یا بزغاله متحداً در یک

موتع به چرند و از یک چشمه بنوشند و حال آنکه از وقتیکه

پیغمبر شما آمده جنگ و جدال بیشتر شده

( ۲۰ ) در زمان ظهور موعود کتاب آسمانی ما باید قیامت

و حشر و نشر برپا شود و ماه و آفتاب نور نبخشد و ستاره ها

بریزد و زمین بلرزد و کوه ها از هم بپاشد و گنجها

بیرون آید و حال آنکه هیچ یک از آنها واقع نگشته .

( ۲۱ ) موعود کتاب ما باید بحسب ظاهر بردنیا و مافیها

استیلا یابد و سلطنت نماید و ما را غلبه بخشد و

و عزیز کند و حال آنکه پیغمبر شما و پیروانش محبوس

و مقتول و منفسور شدند و دچار لعن و طعن گشتند .

( ۲۲ ) پیغمبر بحق در مقابل اقویا و اعدایش باید مقاومت

و شجاعت بنماید و حال آنکه پیغمبر شما

استغفاء از اعدا در مقابل اعدا نموده و از

غرب ایران بشرقتش و از مدرسین بجنگل هند و از مصر

باراضی کنعان وازناصره بیافات وکوهستان وازمکه به مدینه  
وازمیدان تبریز پس از تحمل شلیک از فراز <sup>پار</sup>افروند آمده به  
محبس خویش فرار اختیار نموده اند .

( ۲۳ ) بعضی علامات که در کتاب آسمانی و در کتب اخبار  
واحادیث مانوشته شده و علماء و آباء ما فرموده اند  
عینا هنوز دیده نشده پس میقات ظهور نرسیده و آن

شخص مدعی رسالت موعود کتاب مانیست  
( ۲۴ ) مقتضیات وقت را پیشوایان ما بهتر می دانند عند اللزوم  
والاضطرار اختیار دارند بعضی احکام ترک و تعدیل  
نمایند حاجت بظهور شارع جدید نیست

( ۲۵ ) چون پیشوایان و علماء و فضلا و امرا و وزرا و اکثریت  
جامعه ما پیغمبر شمارانیدیرفته اند فقط جمعی  
از بی سواران و بیچارگان ایمان به پیغمبر شما آورد هاند  
لهذا دین شما حق نیست

( ۲۶ ) دین شما اگر حق است چرا از روی کتب آسمانی  
و اخبار و احادیث ما دلیلی اقامه می نمائید و قصص  
پیشینیان را می گوئید .

( ۲۷ ) بالاخره پیشوایان و آباء و امهات ما خریظه ای  
برای ظهور موعود منتظر ما کشیده بدست ما داده

و در لوح‌ها و افکار و دل‌های آکشیده اند که آنها ضروری  
دین و مذ‌ه‌ب ما است و پیغمبر شما مطابق آن نقشه‌ها ابد  
نیامده پس وی باطل است عنقریب موعود محمود ما مطابق -  
آنچه فهمیده و منتظریم ظهور و خروج خواهد فرمود و همه  
شما و کفار و مشرکین راه جهنم اصل خواهد نمود و سلطنت  
و عزت و خزائن و پادشاهان و سیاست و سعادت و سیادت دنیا  
و آخرت را بیاکرم خواهد نمود

باری خلاصه و جوهر کتب ردیه و تعرضات و مذاکرات شفاه

طرفداران هر دینت سابق نسبت بدینت لاحق به عبارات و  
واضاحی مختلفه و تعبیرات متفاوته همین‌ها بوده که یادآوری -  
شده یعنی به همین بهانه‌ها امام دنیا بموعود محمود منتظر  
خویش در ایام ظهورش ایمان نیاورده و حضرتش تاخته و دین  
خود را باخته اند و اکنون هم ایرادات حضرات پندت‌های  
هنود و یونگیهای بودائی و دستور و موبدان زرتشتی و حاخام  
های کلیسی و پاپ و کشیشهای مسیحی و فقها و علما و میرا شد  
و اقطاب و رکنهای اسلامی و پیروان همه ادیان همین شبهات  
سابق الذکر است مجاهد صادق صمیمی باید در اطراف  
آن شبهات تفکر و تأمل و مطالعه و بحث کند که اگر بدون -  
تعبیر و تأویل فقط بصورت ظاهر باید آنها را قبول نمود پس

نمودن بالله هیچ يك از مدعیان رسالت و نبوت راجح نباید دانست چه که هیچ يك از آنها بصورت ظاهر مطابق نقشه و امیال و انتظار منتظرین نیامده اند و اگر باید به تعبیر و تاویل و به دلائل اصولی و نحو معقول فهمید و قبول نمود ظهور حضرت باب اعظم و ظهور حضرت بهاء الله جل زکرها را هم باید بپذیرفت چه که کاملاً مطابق تاویل و دلائل و علائم معقوله مرئیان آسمانی سابقین جلوه جمال نموده بل از هر حیث و شئون و پراهین و فنون اکمل و اتم و اعظم از انبیای سالفین اند .

(یادداشت دوم)

راجع به عدم اعتماد و اعتبار به تقریرات و تحریرات و به تفسیرات دشمنان است .  
 علما و عقلاً روحاً و وجداناً این قضیه ثابت است که هر سند و ادعا و نشریه ای که بدون اقرار و امضاء مدعی علیه ابراز گردد و شاهد بی طرف عادل هم نداشته باشد بالاخص مدعی دشمن هم باشد آن سند و ادعا باطل و از درجه اعتبار ساقط است و منشاء تاثیر نخواهد بود مثلاً فضلا و علما کلمیای راجع به عدم حقانیت حضرت مسیح

و تنقید با حکام انجیل و تاریخ حیات حضرتش کتبی مانند کتاب  
"هیزوقه امویا" و کتاب "تولد و تایشوع" و امثالها نوشته  
و مفترياتی بآن معدن عصمت نسبت داده اند و تعبیرات  
رکیکه کرده اند که اگر بخواهیم آنها را سندی قرار دهیم نمود  
بالله حضرت مسیح را باید از مدعیان کاذب دانیم نیز  
مخالفین و خصمای حضرت محمد رسول الله راجع به عدم  
حقانیت و سوء گفتار و رفتار و تاریخ حیات حضرتش و تنقید  
با حکام و آیات قرآنی چیزها گفته و نوشته اند و تفسیرهای  
مستهجن کرده اند که اگر بخواهیم آنها را میزان قرار دهیم  
استغفرالله باید منکر حقانیت اسلام شویم فاضل آریه در رد  
حضرت محمد رسول الله در تحت عنوان "زنگیلا رسول"  
یعنی نمودن بالله رسول شهوت پرست کتابی نوشته اند  
که از اسم کتاب به وقاحت مندرجاتش میتوان پی برد و نیز -  
حضرات مسیحیان در رد اسلام چیزها گفته و می گویند  
و کتبی مانند کتاب "خواطر و سوانح" "ینابیع الاسلام"  
"میزان الحق" "پادری" "سؤال و جواب مسیحی و مسلمان"  
نوبر شیرین "وسيلة النجات" راه زندگانی نو "قانون کامل"  
و امثالها نوشته و می نویسند که ذکر مندرجات و ایرادات  
در آن کتب شرم آور است و اگر مجاهدین فی سبیل الله

بخواهند آنها را مدارك تحقیق و تدقیق قرار دهند. بیزاران  
اسلام گردند و همچنین حکماء و علماء مادی مانند ولتر و  
کارل ماکس و هم فکران آنان در رد پیغمبران و مضرات کیش  
و آئین و در تنقید احکام و آیات کتب آسمانی و خداپرستی  
چیزهایی نوشته اند و تعبیرات و تفسیراتی نگاشته اند که اگر  
انسان بخواهد آنها را مدارك خداپرستی و پیغمبر شناسی  
قرار دهد باید مثل آنها چشم از خداپرستی و حق شناسی  
و پیروی انبیاء بپوشد و نیز تاریخهای مرقومه دشمنان هرزه  
و مخالفین هر دولت و ملت و مملکت هر قسمتش که بانگارشات  
دوستان هر دین و ملت و مملکت مخالفت داشته باشد  
قابل اعتماد نیست چه که دشمن نوشته البته مؤمنین و محبتین  
هر آئین و طرفداران و ساکنین هر مملکت و سرزمین بحوادث  
و وقایع دینی و ملی و مملکتی خویش مسبوق ترند و همچنین  
عند العقلاء و الفضلاء این قضیه ثابت است که شهادت هزار  
نفر شاهد نافی قابل توجه نیست ولی شهادت دو شاهد  
متقی مثبت مورد توجه و اعتماد و مدارك اعتقاد گردد بنا علیه  
شرفاً و عرفاً بکتب ردیه ادیان که اثر اقلام و افکار دشمنان  
و شهدای نافی اند اطمینان و اعتماد نباید نمود و ترتیب اثر  
و شرف آنها نباید داد اما کتب استدلالیه مخصوصاً کتب

اثباتیه که بقلم اشخاص عاقل فداکار متقی مرقوم گشته باشند  
قابل توجه و اعتماد و بالطبع نافذ و مؤثر است لهذا انسان  
عاقل عالم و مجاهد سالک سالم با توکل بخدا ابکتب اثباتیه  
و تفسیر و تاویل و تقریر در دوستان رجوع کند و چشم از اقوال -  
دشمنان بپوشد .

( یادداشت سوم )

راجع به فوائد ظلم و فشار اهل انکار بمظاهر امر حضرت  
رب مقتدر و مختار است با اندک تعقلی منصفانه انسان  
می فهمد که همیشه هر تاسیس خیر و دیانت حقی پس از  
تائیدات آسمانی در سایه انقلاب و فشارهای متراکه و -  
اضطهاد های بی درپی و دادن قربانیهای فراوان و تحمل  
مصائب و متاعب بیکران و بسبب هیاهوی هوچیان و بواسطه  
مفتریات و بهتان و تنقیدات دشمنان و به علت انتشار آثار  
قلمیه بی رویه ردیه نویسان و در اثر طعن و لعن خواص و  
عوام در منابر و معابر و اسواق و مجامع جهان پیش رفته و نشو  
ونما نموده و شهره آفاق گشته و سبب ایقاظ نفوس راقده شده  
که تعقیب و تجسس قضیه نموده و به مشرق انواری برده و  
منور شده اند و این رویه<sup>۲</sup> ارباب انکار بصورت مکروه و سبب



حزن و اندوه ابرار و مورث اغبرار قلوب اختیار است اما در  
حقیقت محبوب و مقبول و مفید و ناسر انوار است و مصداق  
کریمه ( و عسی آن تکرهوا شیئا وهو خیر لکم )  
اگر ظلم و مخالفت ایرانیان جاهل و برادران حسود و فراعنه  
و جبابره علماء یهودی و مسیحی و صنادید قوم جاهلیت نبود  
عظمت و ابهت و قدرت حضرت زرتشت و حضرت یوسف و حضرت  
موسی و حضرت مسیح و حضرت محمد علیهم آلا ف التحیه و  
الثناء آشکار نمی شد و اوامرشان انتشار نمی یافت همان نوع  
که آتش ظاهری سبب امتحان و جلوه و تثلثو طلای ناب شود  
آتش بلایا و محن نیز مثبت و مظهر حقائق مظاهر امر حضرت  
رب الارباب گردد و انفاق جان و مال و شئون ملکی دلیـل  
صمیمیت و صدق ایمان مؤمنین شود و مصداق کریمه ( فتمتوا  
الموت ان کنتم صادقیـن ) چهره گشاید .

است  
ترك مال و ترك جان و ترك سر در طریق عشق اول منزل  
در این ظهور اعظم هم هر بصیر هوشمندی می بیند که ظلم  
و مخالفت و مقاومت سلاطین مستبد و علماء سوء و هجوم خواص  
و عوام و لعن و طعن و حبس و نفی و قتل و غارت و گفتن و نوشتن  
مفتریات دشمنان سبب نفوذ انتشار امر الله در اقطار و اشطار  
جهان گشته و عظمت و ابهت و احاطه و قدرت حضرت باب و

حضرت بهاء الله جلّ ذكرهما را آشکارانموده این است  
که حضرت بهاء الله در لوح احتراق در همان روزهای تاریک  
که فرق دریای مصائب و بلیات بوده فرموده ( قد جعلنا  
الذلّة قميص العزّة والبلیة طرازهیکلک یا فخر العالمین  
ولولا البلیة کیف اشرقت شمس اصطبارک یا شعاع العالمین  
و در لوح ناپلیون می فرماید ( لو یستروننی فی اطباق  
التراب یجدوننی را کبّا علی السحاب وداعیاً الی اللّٰه  
المقدر القدیر ) وهمجنین در کتاب اقدس فرموده ( قل  
بما حمل الظلم ظهرا العدل فیما سواه وبما قبل الذلّة  
لاح عزالله بین العالمین ) در محضر مبارک حضرت عبدالبهاء  
روحی لرسمه الاظهر فدا<sup>۱</sup> مشرف بودم روزی با حضور جمعی  
از دوستان شرقی و غربی فرمودند امرالله وقتی در دنیا  
نفوذ تام مینماید که اغلب ارباب قلم امم در آن اسم اعظم  
سخن سرائی و قلم فرسائی نمایند و نیز در لوحی چنین  
میفرمایند ( امر عظیم است عظیم و مقاومت و مهاجمه جمیع  
ملک و امم شدید است شدید عنقریب نعره قبائل افریسیک  
و امریک و فریاد فرنگ و تاجیک و ناله هند و امت چین از دور  
و نزدیک بلند شود و کل بجمیع قوی بمقاومت برخیزند  
و فارسان میدان الهی بتائیدی از ملکوت ابهی بقوت ایقان

وجند عرفان و سپاه پیمان ( جند ماهنالك مهزوم من  
الاحزاب ) را ثابت و آشكار کنند ع ع

خلاصه به دليل عقل و ثقل و تجربه ثابت است كه ظلم  
و تعدی و فشار زبانی و دستی و قلمی اهل انكار سبب ترقی  
و تعالی و نفوذ و علت ظهور عظمت و بروز ابهت و قدرت و  
نورانیّت امرالله بوده و هست و خواهد بود .

( یادداشت چهارم )

راجع باثبات قلبه و قدرت معقوله محسوسه<sup>\*</sup> مظاهرا مرحضرت  
احدیت است .

متفرسین منصفین با اندك تاملی بخوبی باین نکتة<sup>\*</sup>  
معقوله محسوسه می توانند پی برند كه يك مرد نادان بی  
مایه و یایك شخص ضعیف النفس دیوانه و یا امور غیر مهمنه  
و نقشه های بی اساس فکریه و احساسات افسرده و سخنان  
بیهوده لائق و قابل مقاومت و مخالفت و تمقیب امراء و وزراء<sup>\*</sup>  
و سلاطین و لعن و طعن و صدور حکم قتل و تکفیر علمای —  
راشدین نیست و لازم بتالیف و تصنیف کتب ردیه و قلم —  
فرسائی ارباب قلم و ادبای عالم و محتاج بدشمنی و هجوم —  
امم نخواهد بود يك ما مورنظمیه و یایك طلبه کم مایه از آن

از آن شخص دیوانه بیمایه و از امور غیر مهمه خود سرانه جلو  
گیری می نماید و نقشه‌ی اساس آن را ویران می کند بفرموده  
حضرت نعیم ( تاجبرین متاع و بی مایه خود به ) بنسند و  
دکان خود تو مید ( لهذا عین همینکه فرعون و فرعونیا ن  
بضدیت حضرت موسی و رؤساء و جاد و کراچ ایران به مخالفت  
حضرت زرتشت و پیشوایان سیاسی و روحانی یهودینسان در  
مقابل حضرت عیسی و صنادید قبائل جاهلیت بمهاجمه  
حضرت محمد رسول الله و دود ولت مستبده قاجاریه و عثمانیه  
و حکام و همه عالم نمایان مالک این و آن و عموم مردمان از  
خواص و عوام و ذکور و نسوان با تمام قوای خویش بتکفیر و تدبیر  
و به تبعید و حبس و قتل و غارت حضرت بهاء الله و مؤمنین  
و مؤمنات آن شخص حقیقت در سنوات متوالیات برخوردار شده اند  
مثبت عظمت و اهمیت قضیه و برهان غلبه و قدرت و ابهت آن  
مظاهر امر رب مقتدر رحمن است خصوصا و قتیکه مانسند  
آفتاب آشکار گرد که ظلم واضطهاد و قتل و غارت و مفتریات  
و تعدیات مخالفین و کتب ردیه آنها بالاخره مقاومسات  
و مهاجمات یدی و زبانی و قلمی مخاصمین بی ثمر و اثرمانده  
و از جلوگیری عاجز و قاصر شده و نقشه های آنان را ویران  
نتوانسته اند بنمایند بلکه بعکس نتیجه بخشیده تخت و تاج

وسریر سلطنت و خلافت و نفوذ و قوت پیشوایان و اعسوان  
و انصار مخالفین برپا داشته و نقشه های آنان ویران شده  
و تیشه پاداش کردار و اندیشه ریشه دار آمال شان را از  
بن برانداخته در چنین حال عاقل متغیر منصف اقرار  
و اعتراف بر قدرت و عظمت آسمانی آن مظهر تامه الهیه  
کند نعم ماقال

اثر حسن عمل بین که بسوی قصرشها

رفت بر باد و خرابیات هنوز آباد است  
لطیفه تنبّه بخش دیگر را ثبات و غلبه قدرت و عظمت مریبان  
آسمانی این است که سلاطین مقتدر با وجود اعطای مناصب  
و مواجب قادر بر رسید ولی صمیمانه نیستند اما مریبان  
آسمانی با مظلومیت کبری و مغلوبیت موقتی صوری فقط با  
قدرت ابدی معنوی بدل و بجان و با احساسات و بکشور  
قلوب بشر فرمائی نموده بنحویکه عشاق بانهاست  
اختیار و اشتیاق جان و مال و همه شئون خود را در راه محبت  
آنها فدا نموده و مینمایند خواجه علیه الرحمه چه قدر متین  
سروده

به صد هزار سپاهی ترک ملک ولسی

شهی نگیرد و خوبان بیک نظر گیرند

و نیز توجهی باین برهان لازم که اگر در گلزار کتب مقدسه  
آسمانی و در گلستان تاریخ ادیان سیر و مطالعه کنیم  
بسهولت می بینیم که سنت الهیه و مقتضیات طبیعیه همیشه  
چنین جریان و دوران داشته که هر زمان یزدان مهربان  
خواسته زندگانی جسمانی و روحانی بشر را تغییر داده و  
تجدید نماید و عقول و دانش آدمیان را ترقی بخشد از بین  
يك ملت و قوم مخدول و منكوب و عقب مانده از قافله تمدن  
و محروم از علوم و فنون يك انسانی را که بظاهر بی زور و  
بی علم و گمنام است ظاهر و صحت فرموده برای قدرت  
نمائی و اثبات سلطنت دائمی خویش ملوک و ملوک و عالم و  
عالمی و غنی و فقیر را بر وی مغلوب و فرموده بنحویکه هر  
منصف حقیقت جوی عجز خویش و همه بشر را در مقابل  
توانائی و عملیات آن انسان کامل مشاهده کرده و می کند  
اگرچه در مرحله اول به حسب ظاهر همه مرسلین و مروجین  
و مؤمنین را معاندین مغلوب تصور نموده و می نمایند چنانکه  
( عشق بهر سینه که کاوش کند

خون دل از دیده تراوش کند

اما در حقیقت در همان مرحله اول هم آن مهربان آسمانی و  
بیروانشان معنای غالب بر کل بوده و هستند و بعدها

هم ظاهراً و باطناً غالبیتشان بر کل آشکار گشته این است  
که در تمام کتب آسمانی غالبیت و قادیت آن شمس احدیت  
منصوص است در قرآن می فرماید ( ان چند نالهم الفالبون )  
مفاد ترجمه این است که خدای فرماید لشکر ما برقرار -  
غالب است اگر چه لشکر خدا را که انبیا و اولیا و اولاد<sup>۱</sup> بودند  
اشقیان کشتند و حبس و زجر نمودند حضرت ابراهیم را در  
آتش حسد انداختند و حضرت زرتشت و حضرت زکریا و حضرت  
یحیی و روح الله را شهید ساختند و حضرت محمد و ائمه  
هدی را اید او از پیت و مسموم و شهید نمودند و حضرت  
نقطه اولی راهدف هزار گلوله کردند و حضرت بهاء اللہ را  
نفی بلاد نموده چهل سال مسجون و با شد مصائب مبتلا  
ساختند و دوستان و پیروان آنان را بقدریکه توانستند کشتند  
و سوختند و غارت و طعن و لعن و اذیت نمودند پستان زنان  
را بریدند و آب جوش را از شیر سماور بجای پستان مادریدها  
خورد سالان ریختند اما ( در معرکه د و کون فتح از عشق است  
با آنکه سپاه او شهیدند همه ) در همان ایام اهل هوش و  
دانش و بینش بنای منظور آن مظلومان را محکم و متین و اساس  
مرام و مقصودشان را غالب و نافذ و ورزین و خورشید آمالشان  
را در رخشان برجها نیان می دیدند و مرام و منظور اعداء و

اشقیا را مغلوب و مرده، قصور عالیه شان را قبور مطموره <sup>ه</sup> مشاهده می کردند اعظم و اعجب قدرت آنکه آن مظاهر غلبه و قدرت حضرت احدیت در عین ذلت و مغلوبیت ظاهره استیلائی خویش را بر اقویا میدیدند و اعلام و اعلان می فرمودند حضرت بهاء الله در همه روزهایی که وحید و فرید و اسیر چنگال فراغه و جبابره جدید و مظاهر یزید و ولید پلید بودند بنام ناصرالدین شاه قاجار که بظاهر در نهایت اقتدار بود چنین خطاب فرموده ( انه اوقد سراج البیان و یعد هدیه

المعانی و التبیان تعالی ربك الرحمن من ان یقوم مع امره خلق الاکوان ) مفاد ترجمه این است بدرستی که خدا <sup>خته</sup> آفریننده است چراغ بیان را و کرم می دهد خدا را بر او غنهای معانی و تبیان بلند مرتبه است پروردگار تو از اینکه تمام جهانیا ن مقاومت کنند با فرمان او ) و نیز در زمانیکه دولت مستبدانه عثمانی سلطان عبدالعزیزخان که در تاریخ شرح ذلت و نکبت و مغلوبیت آخرزندگانیش مندرج است با ناصرالدین شاه قاجار برای قلع و قمع حضرت بهاء الله متحد و متفق و همداستان شده آن مظلوم یکتار را در رنه محبوس ساخته بودند با سلطان مذکور عثمانیان در لوح رئیس چنان خطاب فرموده ( هل ظننت انك تقدر ان تطفى النار التي اوقد



ها لله في الافاق لا ونفسه الحق لو كنت من العارفين  
بل بما فعلت زاد لهيبها واشتعالها سوف يحيط الارض  
ومن عليها كذلك قضى الامر ولا يقوم معه حكم من في السما<sup>ت</sup>  
والارضين . مفاد ترجمه اين است آيا گمان کرد متوكله  
می توانی خاموش کنی این آتشی را که خدا آنرا در دنیا فرو<sup>خته</sup>  
است سوگند بخدای تو می توانی بلکه بسبب عملیات و کردار  
تو زیاد شده شعله آن زود است بگیر در روی زمین وهمه -  
جهانیان را این چنین جاری شده است فرمان و نمی تواند  
مقاومت کند با آن فرمان فرمانهای کسانی که در آسمانها و در  
زمینها هستند - خلاصه بقدر همه کتب آسمانی قبل ازین  
قبیل آیات قدرتی که خطاب بسلاطین روی زمین و به علماء و  
پیشوایان هر آئین حضرت بهاء الله صادر فرموده و مصادیقش  
اظهر من الشمس عیان و نمایان است اکنون بموجب پراهمین  
ثلاثه معقوله محسوسه مسطوره در فوق غلبه و قدرت و عظمت  
کامله مریبان آسمانی عموما و حضرت بهاء الله خصوصا  
ثابت گشت مشاهده آن موقوف با استعداد و بصیرت قارئین  
از طالبین حقیقت است .

( یادداشت پنجم )

راجع بکفران همه ادیان نسبت بموعود کتب آسمانی خویش

هر

انسان چون به سیرگستان کتب آسمانی و تواریخ ظهورمظا  
 امر و مطالع وحی الهی با نظر تحری حقیقت موفق شود  
 بسهولت باین مطلب پی برد که سلوک و رفتار منتظرین موعود  
 محمود و معهود هریک از کتب الهیه در یوم ظهور با موعود  
 خویش شرم آور و تحسّر بخش بوده است یعنی در هر عصر  
 و زمان که یزدان مهربان آموزگاری همتا و یزتشک یکتائی را  
 برای تربیت بشر برانگیخته با اینکه بشر هم با نهایت پی صبری  
 منتظر بوده و هریک از ادیان بمبارات و لغاتی مخصوصه مفهوم  
 عَجَلُ اللَّهِ فَرَجَهُ رَافِرْدِ زَمان نموده بودند آن موعود محمود -  
 کتاب آسمانی خویش را نپذیرفتند با تیر و تیغ و سنان و بالعن  
 و طعن و افترا و بهتان و با هزاران ایرادات سراپا او هسام  
 و با نهایت بدبینی و بدگمانی و استهزاء و طغیان حضرتش  
 را استقبال نموده و سفیّش خواندند و مفرورانه بر علیه آن  
 یکتا آموزگار سخن سرائی و قلم فرسائی نموده تکفیرش کرده اند  
 و به ایذا و اذیت و دستاویز کمر همت بسته و آیاتش را مفتریات  
 و احکام و مواظش را اساطیر الا ولین <sup>خوانند</sup> او گردار و رفتارش را توهین  
 نموده اند و بالاخره با کمال شرارت و ضدیت به کفران نعمت  
 پرداخته در روز امتحان عیان گردید که عاشق اوها چه بوده اند  
 نه منتظر <sup>مظفر</sup> رحمن و نگران سراب بوده اند نه آب در همسه

کتاب مقدسه و تواریخ هر ملت تعرضات و تشددات مکذبین  
 آیات الله و مظاهر بیناتش برای تذکر لاحقین مندرج و  
 معلوم است اما چون سبائل محترم از اهل اسلام است  
 و هم اختراز از طول کلام داریم لهذا از درج شواهد  
 آیاتیه از سائر کتب مقدسه راجعه به این موضوع خود داری  
 نموده فقط بذکر شواهد آیات قرآنیه اکتفا من نغایم من  
 جمله در قرآن در سوره هین <sup>آیه</sup> بیست و نهم فرموده ( یا حِجْرَة  
 علی العباد ما یاتیه من رسول الا کانوا به یتسهبون )  
 مفاد ترجمه این است ای اسف بر بندگان که نیامد ایشان  
 را رسولی مگر آنکه او را استهبزا می کردند من جمله در سوره  
 عنکبوت آیه چهل و نهم فرموده ( وقالوا لولا انزل علیهِ  
 آیات من ربِّهِ ) مفاد ترجمه این است گفتند کفار چرا فرو  
 فرستاده نشده است بر محمد معجزات یا نشانهای از  
 پروردگارا و همچنین در سوره انبیا آیه پنجم ( بل قالوا  
 اضغاث احلام بل افتراه بل هو شاعر فلیاتنا بآیه کما  
 ارسل الاولون ) مفاد ترجمه این است گفتند معرضین  
 قرآن سخنانی پراکنده است بلکه محمد بهم بافته و شاعر  
 است پس بیاورد برای ما معجزه مثل آن معجزاتی که  
 پیغمبران قبل آورده اند من جمله در سوره شعرا آیه

یکصد و پنجاه و چهارم فرموده ( ما انت الابرار مثلنا فأتب آية  
ان كنت من الصادقين ) مفاد ترجمه این است نیستی تو  
مگر آدمی مانند ما پس بیاور معجزه یا نشانه بی اگر هستی از  
راست گویان و همچنین نسبت جنون به عقل کل حضرت محمد  
می دادند در سوره هافات آیه سی و پنجم ( ویقولون ائنا  
لتارکوا الهتنا لشاعر مجنون ) مفاد ترجمه این است  
می گویند کفار آیا ما ترک کننده هستیم خدایان خود را برای  
شاعر دیوانه . و نیز منکرین گفته اند ما هم آیات می آوریم  
مثل قرآن سوره انفال آیه سی و یکم ( و اذا تتلى علیهم آية  
قالوا قد سمعنا لولنا مثل هذا ان هذا الااساطیر  
الاولین ) مفاد ترجمه این است زمانیکه خوانده می شود  
برایشان آیات ما می گویند به تحقیق شنیدیم اگر بخواهیم  
ما هم مانند آنرا می گوئیم این نیست مگر قصه ها و نوشته های  
پیشینیان و نیز در سوره انعام آیه نود و سوم فرموده ( من قال  
سأنزل مثل ما انزل الله ) مفاد ترجمه این است کسی گفت  
که بزودی نازل می کنم مثل آنچه را که نازل کرد خدا و نیز  
حضرت نوح را مثل خود بی فضل و دروغ گو و معنیش را از نازل  
و بی فکر خواندند در سوره هود آیه بیست و نهم ( فقال  
الملاء الذین کفروا من قومه ما نریک الا بشرا مثلنا وما نریک اتبعک

اَلَّذِي نَهَمُ ارَاذِلَنَا بِادَى الرَّأْيِ وَمَا نَزَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلِ  
 بَلْ نَظَنُّكُمْ كَاذِبِينَ ( مفاد ترجمه این است که پس گفتند  
 بنوح کسانیکه کافر شده بودند از قومش نمی بینیم ماتورامگر  
 بشری مثل خودمان ونمی بینیم ماتوراپیروی کند مگر کسانیکه  
 خسیسان و پست فکران ماهستند ونمی بینیم که شما بر ما  
 افزونی داشته باشید بلکه ما شمارا دروغگو می پنداریم —  
 وهمچنین مؤمنین راسفها خوانده اند در سوره بقره آیه  
 دوازدهم ( قَالُوا اَنْوُ مِنْ كَمَا آمَنَ السَّفَهَاءُ اَلَا اِنَّهُمْ هُمُ  
 السَّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ ) مفاد ترجمه این است گفتند —  
 کفار آیا ایمان بیاوریم ماهمچنانکه ایمان آورده اند بی  
 خردان آگاه باشید که خود ایشانند بی خردان امانیدانند  
 ونیز آن سانج تقوی وکان صدق وصفا را دروغگو و آیاتش  
 رامفتریات می دانستند ومیگفتند که قرآن بكمك دیگران  
 نعوذ بالله املاء ساخته شده وحضرت محمد درس خوانده —  
 است در سوره فرقان آیه پنجم وششم ( وَقَالَ الَّذِي كَفَرُوا  
 اِنَّ هَذَا اِلَّا افْكٌ اِفْتَرَاهُ وَاَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ وَقَالُوا اساطير  
 الاولين اکتبتہا فہی تملی علیہ بکرة واصیلاً ) مفاد ترجمه  
 این است گفتند کسانیکه کافر بودند نیست این قرآن مگر  
 دروغی که بافته است آنرا محمد وپاری داده اند بر آن گروهی

دیگر گفتند قرآن افسانه های پیشینیان است که محمد -  
نوشته است اورا پس آن نوشته املا کرده می شود براوصبح  
وشام .

ودرسوره انعام آیه یکصد وینجم ( وکذک نصف الآیات و  
لیقولوا درست ولنهیته لقوم یعلمون ) مفاد ترجمه این است  
وهمچنین مکرری گردانیم آیات راتا بگویند درس خواننده  
توازی برای اینکعبیان کنیم آنرا از برای گروهی که می دانند  
هر وقت مقلدین دین آبا واجداد بیرا مومنین به آئین نوین  
تکلیف ایمان می نمودند قبول ننموده دین قدیم پدران  
خود را مرجح می شمردند سوره لقمان آیه بیستم ( واذاقیل  
لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما وجدنا علیه آباءنا )  
مفاد ترجمه این است وچون گفته شود برای کفار که پیروی  
کنید آنچه را که فرستاده است خدا گویند که پیروی می کنیم ما  
آنچه را پدران ما بر آن بودند خلاصه ازین قبیل آیاتند که بخشی  
که شاهد است بر تعرضات و ایرادات و مفتریات و تغیرات -  
و تشددات اعدا به شارع مقدس اسلام به سائر انبیاء علیهم  
الصلوة والسلام بسیار است آنچه رازینت بخش این اوراق  
نمودیم فقط برای نمونه است قارئین محترم البته ملتفتند  
که بعد از غروب آن شمس حقیقت هم حاسدین ساکت نماندند

و چنانچه قبلا گذشت کتب رديه نوشتند در اين قرن طلائي هم مي بينيم که دشمنان حضرت بهاء الله همه روزه مشغول گفتن و نوشتن رديه و طعن و لعن بوده و هستند پس نبايد تعجب داشت و اهميت به رفتار و گفتار و نوشته جات <sup>ضمين</sup> معر دار چه که از آفتاب روشن تراست که ابرهاي تاريخي متراکم مفتریات مغلبن ترتيب اثری نداشته و نمی دهد — جلوگیری از تابش و حرارت خورشید دانش و بینش مظهر <sup>حمله</sup> حضرت آفرینش ننموده و نخواهد نمود بقول سعدی علیه الر شب پره گروصل آفتاب نخواهد رونق با زار آفتاب نکاهد

( یادداشت ششم )

راجع به عدم اعتدال عقاید اهل قال نسبت بمظاهر امر حضرت غنی متعال است

باز باید رجوع بتاریخ و به قصص گفتار و کردار و رفتار پیشینیان نمود چه که دانستن احوال سابقین سبب بیداری و هوشیاری لاحقین گردد ازین جهت است که در تورات و انجیل و در قرآن قصص پیشینیان مکرر ذکر شده است و در این کورا عظم هم برای تنبه اقوام آنها یادآوری گشته در قرآن سوره یوسف

آیه یکصد وویازدهم فرموده ( لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةٌ  
لِأُولَى الْأَلْبَابِ ) مفاد ترجمه این است بدرستی که در قصه‌های  
ایشان بنیدی است برای صاحبان خرد لهذا چون رجوع به  
تاریخ اعمال و عقائد گذشتگان و نظر بگفتار و رفتار بذاهب  
وادیان حالیه جهان نمائیم می بینیم می فهمیم که  
همیشه در ایام اشراق شمس حقیقت و ظهور مریبان عالم  
انسانیت چنانکه در یاد داشت قبل ذکر شد اکثر مردمان  
بلجاج و عناد و عیب جوئی و عیب گوئی مطالع وحی رب العباد  
بر خواسته و آنهارابی دلیل و بی معجزه و باطلشان پنداشته  
و معجزات اقتراحیه خواستند بدلائل و براهین مقولسه  
و آیات کتب الهیه قانع نگشته و باعتدال راضی نشدند اما  
پس از سنواتی چند اولاد و احفاد همان معرضین و مدبرین  
به آن مرسلین رب العالمین مؤمن شده به لمن آباء و  
امهات خویش پرداخته و در باره آن مریبان مهربان و طرفداران  
آنان صلوة و سلام و تحیات زاکیات فرستاده و بالاخره از حسد  
اعتدال هم خارج گشته حتی برای حیوانات منتسبه بآنها  
هم معجزات نسبت داده و تعریفات و توصیفات بیوجه  
نموده اوهام و خرافات پرستی را کیش و آئین و ضروری مذهب  
و دین قرار داده اند درید و جوانی زمانیکه آقا میرزا حسن



صفی علی شاه در قید حیات بود روزی در طهران به خانقاه  
ایشان برای تحقیق مسائل دقیق رفتیم کتابی دیدم منظوم  
که نامش زبدة الاسرار بود بطریق تغال کشودم بموقعی  
رسیدم که آن مرشد رشید بتعریف ذوالجناح حضرت سید  
الشهداء علیه الآفات الحیه والثنا پرداخته بود چهار بیت  
از آن مدیحه و آثار قریحه ایشان را برای نمونه تذکر از یلا  
فی نویسم

زنده از هرتار مویش در شمیم

صد هزاران عیسی مجی الرمیم

تا بخدمت بوسدش نعل سمند

قاب قوسین از حد خود شد بلند

برق نعلش نار و نور و طور بود

موسی آن زانار دید و نور بود

بحرامکان گروی از خاک شمش

آسمانها بسته موی دُش

جای بسی تحسر است که صاحب ذوالجناح یوسف الهی را  
بفتوای علماء و خلیفه وزراء آن زمان مقلدان موهوم پرستان  
مانند گرگان دریدند و خارجی و واجب الطعن و القتل دانستند  
و پس از چند قرن باز ماندگان آنان لعن بنیاکان خود نموده

مرکب آنحضرت را با انبیا هم رتبه خواندند و برق نعل اسپش  
را شعله طور ولعمه ظهور تعبیر کردند حضرت مسیح را در زمان

ظهور نمود با الله چنین و چنان دانسته شهیدش ساختند  
پس از چندی پسر خدا و منجی اهل دنیا و بی مانندش شمرند

حضرت محمد را در ایام لقاء استغفر الله کاذب و دغاود یوانه

و پر جفا گفتند و سرودندان مبارکش را شکستند و مجبور

به هجرت نمودند پس از چندی اول ما خلق الله لولاک لما

خلقت الافلاک حضرتش را خواندند حضرت امیر المؤمنین

را در زمان خودش با مامت نپذیرفتند فرق مبارکش را شکافتند

بعدها غلو نموده ذات الله و خدایش دانستند پس سزاوار

انسانیت این است که بی اعتدالی و شور و شر و وهم —

پرستی را از خود دور نموده با اعتدال راضی شده مرتسی

خویش را شناخته مانند ام سابقین امر و ز حضرتش را طعن

ولعن و پس از چندی قرن دیگر هزاران معجزه برای مرکبش

و کرامت برای نعل کفشش درست نموده چوب و آجر و سم

خرش و پنجره طلا و کبوتر مرقدش و شمائل خیالی حضرتش

### یادداشت هفتم

راجع به عدم تاثیرات خیریه آیات الله بدشمنان است همیشه يك دسته از اعدا و گرفتاران مرض مزمن كفر و دغا و اسیران سلاسل تقلید و هوی از تلاوت آیات هدی و مباحثه با اهل تقی بر کفر و شرک و دشمنی و جفاکاری خویش افزوده اند این است که حضرت رب العزت در سوره بنی اسرائیل آیه هشتاد و چهار فرموده ( و نزل من القرآن ما هوشغاه ورحمة للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا خساراً ) مفاد ترجمه این است که فرومی فرستیم از قرآن آنچه را که شفاست از برای مؤمنین و زیاد نمی کند ستمگاران را مگر زیان کاری — اشخاصیکه از زیارت آیات الله قرین حرمان و خسران می شوند خداوند مهربان کور و کر و گنگ و مریض و مرده خوانده چنانچه در سوره بقره در آیه ششم و نهم و یک صد و شصت و ششم فرموده ( ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة و لهم عذاب عظیم ) ( فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضاً ) صمّ بکم عمی فهم لا یعقلون ) در سوره نحل آیه بیست و یکم ( اموات غیر احیاء و ما یשמرون ایان یبعثون ) مفاد ترجمه آیات باهرات این است مهر نهاده خدا بر دل‌های ایشان و بر گوش‌های ایشان و بر چشم‌های ایشان پرده است و برای

ایشان است عذاب بزرگ و پودلهای ایشان مرضی است  
پس خدا زیاده کرد مرض آنها را کرانند و گنگانند و کورانند  
نی دانند مردگانند نه زندگان و نمیدانند که کی  
انگیخته می شوند . خلاصه امثال و مفاد این قبیل آیات  
قرآنی در تورات و انجیل و سائر صحف و زیر الهیهمسیار  
است نظر باختصار از ترقیم آنها معذوریم در هر کور و دوری  
معارضین مریبان آسمانی از استماع نغمات الله و تسلوات  
آیات الله بر اعراض و انکار و اغماض می افزودند و از مشاهده  
کمالات و معجزات رب البینات کور و در وقت استماع مواعظ  
حسنه کرنود مقام سپاس گذاری لال بود فاند .

چون نیست بینش بدیده دل رخ از نماید حقت چه حاصل  
که هست یکمان بچشم کوران چه نقش پنهان چه آشکارا  
چون نظر به کتاب تدوین و تکوین و به عالم انفس و آفاق  
اندازیم می بینیم مانند همدند مثلا آفتاب جهانتاب به گلشن  
و به گلخن مساوی می تابد اما در گلشن رنگ و بوی جان  
فزا و در گلخن تعفن شامه گزا احداث می شود بلبل با  
گل معاشقه دارد و جعل با سرگین حمار معانقه می نماید  
نسیم بهاری بنحو تساوی بباغ و به اشجار می وزد شاخه تر  
بروید و برگ و بار دهد شاخه خشک بی برگ و ثمر گردد بل

خشک تر شود و فریاد زندگه اگر ایام آذر و دی سپری شده -

بهار روان بخش رسیده چرا درمن اثری ننموده نعم ما

قال

باد اندر تربیت نبود بخیل

شاخه<sup>را</sup> لیکن تری باشد دخیل

شاخ خشکی گر نگرود باردار

نیست این کوتاهی از باد بهار

شاخ خشک آن باد را گوید زبیش

که در بیخ ازمن نمودی فیض خویش

باد گوید نیست این تقصیر من

بی تفاوتی وزم اندر چمن

قابل فیض است لیکن شاخ تر

چون تو خشکی گردی ازمن خشک تر

گفتیم آیات الهیه تاثیر و کیفیت دارد اما در معرض اعراض و در

مقبل اقبال ایجاد می نماید

باده بی درهرسری شرمی کند

آن چنان را آنچنان ترمی کند

باری درین کورافخم و دور اسم اعظم نباید شخص مجاهد

و انسان طالب از عدم تاثیرات خیریه آیات الهیه بنفوس معزین

و یازد بینی و بد گوئی مخالفین امر حضرت احدیه متعجب  
و یاضطرب گردد .

زبان خصم و دهان حسود نتوان بست

رضای دوست بدست آورد شمنان بگذار

باید پیروی مقدسین و مصدقین و مجاهدین پاک بین نمود و  
به هزاران نفوس که از تلاوت آیات اللہ لقا جمال اللہ  
مست و منور و معطر و زنده و یابنده شده اند تاسی کرد نه  
معرضین متکورین

( یادداشت هشتم )

هیچ عاقل ندینی از آئین حقه سیر قهقرائی ننموده به  
آئین کهنه سابقه صمیمانه نرفته و نصی رود منظور و مراد بد گویند  
ورد به نویسان هرامت سابق نسبت به شارع و امت لاحق این  
است که هر کس به کیش لاحق رفته برگردد و هر که نرفته  
نرود در همان دیانت کهنه سابق بماند این همه پافشاری  
امت موسوی و نوشتن کتب رد به نسبت بدیانت عیسوی  
و محمدیه همین نکته بوده و مقصود امت عیسویه ازین همه  
تأسیسات مدارس و مریضخانه ها و تبلیغات در ایران و سایر  
ممالک اسلام و تالیف و تصنیف کتب رد به و تنقیدات لانهایه

به دیانت محمدیه همین بوده که مسلمین را مسیحی کنند و مسیحیان را مانع از ورود در ظلّ اسلام گردند امت برهمیه و بودیه و زرتشتیه نیز در این زمینه همواره کوشیده و می کوشند اما هیچ یک نتیجه نگرفته اند یعنی کلیبی ممکن است صمیمانه مسیحی گردد و مسیحی صمیمانه مسلمان شود و مسلمان و سائر ادیان جهان در ظل آئین نازنین بین المللی بها صمیمانه در آیند اما یهودی و زرتشتی شدن مسیحی معقول نیست و مسیحی و زرتشتی شدن مسلمان گمان باطل است صرف نظر نمودن بهائی از آئین خویش و ملحق شدن بسا ادیان سابقه از روی حقیقت و صمیمیت محال است مکرر تجربه شده است که اگر ندانند کسی از دیانت لاحق صرف نظر نموده به دیانت کهنه قبل ملحق شده از نقطه نظر انتفاع مادی - شخصی و بی اعتنائی باصل دیانت و غیر صمیمانه و یا تقلید عامیانه بوده نه از علاقمندی عاقلانه بدیانت سابقه و نه از بیم خداوند یگانه چه که سیرقه‌قرائی خلاف ارادة الله و ضد قانون طبیعت و منافی ذوق صاف و عقل سلیم است ممکن است جنین سقط شود اما محال است به پشت پدر برگردد کودک محتمل است بمیرد ولی احتمال بازگشت به شکم مادر غلط است جوان بالغ پیر می شود ولی طفل نابالغ

رضیع نمی شود <sup>متدین</sup> به آخرین دین هم ممکن است <sup>بید</sup> بید  
ولا ابالی و مادی گردد اما بدیانت سابقه منسوخه حضرت  
احدیت صمیمانه خالصانه بر نمی گردد و لهذا بهتر این  
است متدینین بهر دیانت سابق اگر به شارع و به دیانت  
لاحق ایمان نمی آورند زحمت بی فائده بخود نداده و  
کوشش بیهوده ننموده از تبلیغ <sup>مومنین</sup> بدیانت للاحق و باز  
گشت دادن آنها طمع ببرند و در میدانیکه نمی توانند  
فاتح شوند جولان نکنند خوب است اول به تبلیغ منکرین  
حقانیت دیانت خود پردازند و در اثبات حقانیت دیانت  
خویش قلم فرسایی کنند سوم به تصفیه رفتار و گفتار و کردار  
داخله خود کمر همت بندند احتمال فتح در این میان معقول  
و طبق قانون ایجاد است اما قیام بر مخالفت و ردّیه نوشتن  
و طعن و لعن نمودن به کیشی که بعد از کیش خویش آمده  
طمع خام و محو نمودن آن خیال محال و برخلاف طبیعت  
و اراده رب غنی متعال است

( یادداشت نهم )

راجع به سوء تفاهم پیشوایان اریان و خرابی آنان در آخر الزما

است



آنچه را در صد نگارش آنیم به پیشوایان ادیان جهان  
باگوار و دشوار است اما چون از مسائل مهمه اساسیه  
و مجیر و دستگیر طالبین فهم حقیقت و مشعل سالکین سبیل  
هدایت و راه نمائی مجاهدین و اهل طریقت و کلید درهای  
گنجینه معرفت مطالع امر حضرت احدیت است ناگزیر از ذکر  
آنیم و معذرت می خواهیم و آن مسئله مهمه این است که  
علمای هر دیانت و پیشوایان هرامت راجع به فهم معانی  
و ترجمه و تفسیر و تعبیر و تأویل آیات و اخباریکه بمشتر ظهور  
و مصدر علائم طلوع موعود کتاب آسمانی دین خویش است  
گرفتار بلاء سوء تفاهم شده اند با اینکه خود را اعلم و ابصر  
طرفداران شریعت می دانند اما حقائق راجعه به ظهور  
بعد را نفهمیده اند و اگر درست فهمیده بودند منکر و عدوی  
موعود محمود آئین خویش نمی شدند نفس افکار و حقیق  
ناشناسی آنها برهان صحت نگارش ما است قبل از ظهور  
حضرت موعود فهم حقیقت و بواطن آیات و اخبار مخصوصه به  
یوم ظهور مظهر امر رب مقتدر غفور بهیچ کس فرض و واجب  
نبوده چه که کشف و فهم حقائق و بواطن و تبیین و تشریح  
آن آیات و تفریق صحت و سقم و معانی واقعی احادیث  
و اخبار موکول بحضرت موعود محمود مختار همان کتاب

آسمانی بوده است لهذا قبل از ظهور حضرت مقصود اگر کسی به حقائق و بواطن آنها پی نبرده مقصر نبوده است اما در يوم ظهور همه مکلف بوده و هستند که بفهم و دانش خود مضور نشده و لجاجت ننموده تسلیم آن معانی و تفاسیری شوند که حق جدید و مری بدیع تعیین و تبیین فرموده و می فرماید برای اثبات موضوع و توضیح منظور خویش مجبوریم باز باختصار بذکر قصص و تاریخ سابقین پردازیم فقط يك قسمت از بد فهمی پیشوایان را برای نمونه ذکر می نمائیم علماء و پیشوایان آئین حضرت یوسف چنین فهمیده بودند که در یگر رسولی بعد از حضرت یوسف نخواهد آمد چون حضرت موسی که موعود آئین حضرت ابراهیم و یوسف بود مبعوث گردید و شریعت جدید آورد معلوم شد فهم پیشوایان قوم وهم بوده است چنانچه در قرآن سوره مومن آیه سی و ششم مذکور است ( ولقد جاکم یوسف من قبل بالبینات فما زلتم فی شک مما جاکم به حتی از اهلك قلت لن یبعث الله من بعده رسولا لذلك یضل الله من ینو هو مسرف مرتاب ) مفاد ترجمه این است بتحقیق آمدن سفارایوسف از پیش بالبیناتی پس بودید شما همیشه در شک و شبهه از آنچه که آورد بشما از احکام تا زمانیکه هلاک شد

گفتید شما هرگز بر نمی انگیزانند خدا بعد از او رسولی را این  
چنین گمراه می کند خدا هر کس را کافر و از حد درگذرد و شسک  
آورند باشد و همچنین علمای موسوی هکسه شب و روز تورات و کتب  
اخباریه و فقهیه آئین خویش را مطالعه می نمودند و خود را  
اعلم و محیط بر معانی آنها می دانستند و همواره ظهور  
ایلیا و ماشیه را از یهوه تمنا داشته و دارند بیقین مبین چنین  
می دانستند که شریعت تورات ابدی است و موعود تورات مروج  
احکام تورات است نه شارع و ناسخ احکام آن چون حضرت  
یحیی و حضرت روح الله مبعوث و احکام تورات را نسخ و تجدید  
فرموده معلوم گشت که فهم پیشوایان یهود سهوی بوده و  
آن سهمی شد که بجسد مبارک حضرت موعود فرود آمد  
و مسلم گردید که اغلب آیات و اخبار را جمع بیوم ظهور موعود  
کتاب آسمانی خویش را بر خلاف حقیقت فهمیده بودند اکنون  
هم در همان عقبه سوء تفاهم خویش مانده بر مفهومات  
مسیحیان طعنه می زنند و آنان را گمراه می شمارند همین  
نوع پیشوایان کیش حضرت مسیح که خود را اعلم و ابصر در  
فهم انجیل و اخبار و احادیث آئین خویش دانسته و می دانند  
و یقین داشته و دارند که شریعت حضرت عیسی ابدی است  
و موعود جلیل انجیل هر زمان پرده از جمال جمیل خویش

بردارد باید همان احکام انجیل را ترویج دهد پس از ظهور  
حضرت محمد رسول الله معلوم شد که کشیشان هم مانند  
حاکمان در عقبه سوء تفاهم سرگردان بوده و هستند اغلب  
مسائل را جمعه به یوم ظهور موعود انجیل را برخلاف حقیقت  
فهمیده و به مریدان فهمانده بودند پس از یک هزار و سیصد  
سال هنوز هم در اشتباهات خود باقی هستند سهو و سوء  
تفاهم را بحضرت رسول اکرم و به مسلمین نسبت می دهند و  
نیز علماء و پیشوایان دین مبین اسلام با اینکه خود را اعلم و  
ابصر بر معانی قرآن و احادیث و اخبار وارده اسلام دانند  
مانند علمای سایر ادیان چنین دانسته اند که شریعت  
قرآن نباید منسوخ گردد و موعودین اعظمین فرقان مروج  
شریعت قرآن خواهند بود اما چون حق عیان و شمس حقیقت  
درخشان شد و شریعت تجدید گشت معلوم گردید که گرفتار  
سوء تفاهم اند و به معانی واقعی اغلب آیات و اخبار  
را چه بموعودین اسلام پی نبرده اند پندت های هنوز و  
پیونگی هائی بودائیها و دستوران و مؤیدان زردشتیان  
نیز در یوم معهود موعود آئین خویش معلوم شد که در همان  
بند سوء تفاهم گرفتارند و ازیند فرستاده خداوند بی مانند  
درگزینند حضرت خالق اکبر برای بیداری بشر بواسطه

پیغمبران داد گستر در تمام کتب آسمانی خویش خرابی  
پیشوایان دین خود را در آن هر زمان خبر داده اند تا اینکه  
مردمان جهان گول غولان بیابان دیانت را نخورده گمراه  
و سرگردان نمانند من جمله در کتاب اشعیا فصل سوم آیه  
دوازدهم می فرماید ( هدایت کنند گانت ترا اضلال می نما  
و سمت راه هایت را واژگون می سازد ) و همچنین در فصل  
چهل و چهارم آیه بیست و پنجم ( آنکه آیات دروغ گویشان  
را باطل و فالگیران را دیرانه می سازد و علماء را به پس کرده  
دانش ایشان را به سفاهت برمی گرداند ) در انجیل لوقا  
باب هشتم آیه چهل و ششم و چهل و هفتم ( به پرهیز نساز  
از نویسنده گانیکه خواهند خرامیدن در رخت بلند و دوست  
دارند سلام کردن را در بازار و صد در مجالس را در مجامع و  
صدر سرایر را در ضیافت و می خورند خانه های بی<sup>بند</sup>وه  
زنان را و طول می دهند نمازها را برپای اینانند که می یا  
عذاب عظیم را ) و نیز در انجیل متی باب هشتم آیه یازدهم  
( و بشما می گویم که بسا کسانیکه از مشرق و مغرب خواهند  
آمد در ملکوت آسمان با ابراهیم و اسحق و یعقوب خواهند  
نشست و ابنا ی ملکوت در ظلمت برونی افکنده خواهند شد )  
و همچنین آیات مبارکه قرآن و احادیث و اخبار مرویه از رسول

خدا وائمه هدی و خلفاء باوفای اسلام شاهدی است صادق  
و امین بزمینکه در ایام ظهور حق سدّ راه ایمان مردمان جهان  
به مظاهر کلیه رب رحمن و پیشوایان بوده‌اند من جمله  
در سوره عمران آیه نود و هشتم و هفتاد و یکم فرموده ( قل  
یا اهل الکتاب لم تصدون عن سبیل اللّٰه الذی انزلکم ) ( یا  
اهل الکتاب لم تلبسون الحق بالباطل و تکتمون الحق  
وانتم تعلمون ) مفاد ترجمه این است بگوای اهل کتاب  
چرا می پوشانید حق را به باطل و پنهان دارید حقیقت  
را و حال آنکه شما می دانید ( و بگوای اهل کتاب چرا  
باز می دارید از راه خدا کسی را که ایمان آورده ) و در  
سوره جاثیه آیه بیست و دوم فرموده ( افرایت من اتخذ  
الله هویه و اضله الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه و جعل  
علی بصره غشاوة ) مفاد ترجمه این است آیا می بینی کسی  
را که خواهشها و آرزوهای خود را خدای خود گرفته و گمراه  
کرد خدا او را بر علم و مهر نهاد بگوش ویدل او و بر چشمش پرده  
نهاد و در سوره احزاب آیه شصت و هفتم فرموده ( و قالوا  
ربنا انا اطعنا سادتنا و کبرائنا فاضلونا السبیل ربنا -  
آتهم ضعفین من العذاب و العنهم لعنا کبیرا ) مفاد  
ترجمه این است گفتند پروردگارا ما پیروی کردیم مهتران

و پیشوایان و سادات خود را آنها را گمراه کردند از راه حق  
پروردگار عذاب آن آقایان و بزرگان ما را در برابر فرما و لعنت  
کن آنها را لعنتی بزرگ . آری آری علوم و فنونیکه سبب  
ضلالت و فساد و کسالت و علت بد اخلاقی و هلاکت بشر  
گردد و چراغ عشق و اشتیاق انسان را خاموش کند و احساسات<sup>ت</sup>  
و عواطف آدمیان را خفه سازد و کند و زنجیر او هام و خرافات  
بپا و بگردن مردمان زند و مصداق العلم حجاب الاکبر گردد  
بی علمی و بی سواد ی هزاران مرتبه پسندیده تراست  
باری برای نمونه چند حدیث هم از ائمه طاهرین راجع  
به همین موضوع ذکر می شود من جمله در عوالم ( یظهر  
من بنی هاشم صبی<sup>۲</sup> ذ و کتاب و احکام جدید الی ان قال  
واکثر اعدائه العلماء ) مفاد ترجمه این است ظاهر میشود  
از بنی هاشم جوانی با کتاب و احکام جدید و تازه تا آنکه  
می فرماید بیشتر دشمنان او علما هستند و نیز در اربعین  
است ( یظهر من بنی هاشم صبی ذ و احکام جدید فیدعوا  
الناس ولم یجبه احد و اکثر اعدائه العلماء فاذا حکم بشی  
لم یطیعوه و یقولون هذا خلاف ما عندنا من ائمة الدین )  
مفاد ترجمه این است ظاهر می شود از بنی هاشم جوانی  
صاحب احکام تازه پس می خواند مردم را قبول نمی کنند

اورا احدی و بیشتر دشمنان وی علما هستند پس زمانیکه او فرمان می دهد بچیزی پیروی نمی کنند اورا و میگویند این فرامین تو خلاف آن چیزهایی است که نزد ماست از پیشوایان دین و خلاصه ازین قبیل احادیث و اخبار که علماء در آخر الزمان خراب و فاسد و علت فتنه و کاسد می شوند بسیار است چون بنای ما برای جازاست به همین قدر که ذکر شد اکتفا نموده فقط یک برهان بدیهی هم درین موضوع ذکر کرده باین قضیه خاتمه می دهیم برداشتمندان و هوشمندان واضح است که در هر عهد و زمان که مریدان آسمانی پرده از چهره درخشنده خویش برداشته اند اگر پیشوایان ادیان ایمان بآنها آوردند مقلدان و مردمان عوام هم بلا کلام موفق با ایمان و پیروانان می شدند بناء علیه چون همه کتب آسمانی و تواریخ ادیان و کافه اهل و ملل موجوده در جهان متفقند که هر زمان یزدان مهربان آموزگار یکتائی برای تربیت و ترقی مردمان فرستاده اول علماء و پیشوایان انکار نمودند و بطعن و بلعن و قتل و غارت آن - مظلومان امرداد مانند عوام هم در اثر تقلید و پیروی پیشوایان دست و زبان به تعدی کشودند این قضیه کاملاً ثابت و محقق می دارد که علت کفران آنان همه سوء تفاهم و خرابی معانی



بوده است والا ایمان آورده به شناسائی و پیروی فراموش  
آن مهربان آسمانی موفق می شدند نفس انکار و ادب‌ساز  
آنان مثبت بد فهمی و خرابی حالشان بوده است .

( یاداشت دهـــم )

\* مقام عالی علمای حقیقی محفوظ است \*

علماء و فضلا نیکه در هر عصر و زمان به شناسائی و پیروی  
او امر یزدان مهربان موفق شده و عالم عامل و فاضل باذل  
بوده اند و سبب ترقی و تعالی ایمانی و اخلاقی و صنایع و  
زراعی و علمی و ادبی و کمالی جامعه گشته و در راه خدا  
اجتماعی فداکاری فرموده اند البته مقاماتشان محفوظ و  
مورد تحسین و تکریم حضرت ربّ مقتدر کریم بوده و در نزد  
عقلاء جامعه باوقا عزیز و محترم و ستارگان درخشان آسمان  
دیانت و محبوب قلوب اهل کیاست اند و در تمام کتب آسمانی  
این قبیل علماء و فضلا به بزرگواری معرفی شده اند و در  
تورات آنها را انبیا و مشایخ و در انجیل ابنا و ملکوت و در کتب  
آسمانی بر همیه بود ائیه و زرتشتیه راهنما و فرشته و در قرآن  
( هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون ) و در  
احادیث و اخبار ( علماء امتی کاننبا بنی اسرائیل )

مخاطب گشته اند و نیز در کتاب مستطاب اقدس باین عنایات  
مفتخر گردیده اند ( طوبی لکم یا معشر العلماء فی البهائم  
تالله انتم امواج البحر الاعظم وانجم سماء الفضل والیومسة  
النصرین السموات والارضین انتم مطالع الاستقامة بیسن  
البریة ومشارق البیان لمن فی الامکان طوبی لمن اقبل  
الیکم ویل للمعرضین ) و در لوح حکمت فرموده اند ( ایاکم  
یا احبائی ان تنکروا فضل عبادی الحکماء الذین جعلهم  
الله مطالع اسمه الصانع بین العالمین ) آنچه را که ما در  
یاد داشت قبل از نگاشته ایم راجع به علماء سوء و در جاسله  
قوم و موجدین اوهام و خرافات و پیشوایان مفسد و متکبر است  
که در هر زمان منکر حق و مخالف تجدید و تمدن و مانع مجاهدت  
و سد راه ترقیات روحانیه و جسمانیه بشر و ریاکارونفهم پرور  
و باعث فتنه و شربوده اند بالاخره همچنانکه تنزل و یانست  
و تدقی جامعہ در آخر الزمان هر د یانقی در اثر کوشش و جو<sup>ش</sup>  
و تحمّل مصائب و متاعب در نتیجه جان فشانی و فداکاری و  
از حسن تدبیر و عملیات علمای متدین متمدن در قرون اولیه  
و اواسط هر د یانست بدیع جلوده نموده خلاصه خیر کثیر  
از علمای متقی بصیر و شکر کثیر از علماء شریر متوجه جامعہ  
گشته نعم ما قال المولوی .

آب در کشتی هلاک کشتی است  
لیک در پیرون کشتی پشتی است

( یادداشت یازدهم )

پی بردن به عیوب و نواقص خویش علت ترقی شود نه بدجوئی  
از همکنان و بدگوئی به دیگران .  
انسان تابع عیوب خویش پی نبرد و نواقص خود برنخورد  
ترقی نکند و به اصلاح امور و اخلاق خویش موفق نشود اگر  
بتاریخ دیانت و سیاست جهان بنگریم و جستجوئی از اسباب  
ترقی و تعالی و وسیله تنزل و تدتی دول و ملل روی زمین بنماییم  
و یا برای فهم این مسئله مهمه بطوائف و قبائل و امم موجوده  
کنونی در دنیا نظر انداخته تفحص کنیم بکمال وضوح می بینیم  
که غفلت از عیوب خود علت غرور و تدتی و ذلت و سیه بختی  
شده و پی بردن به عیوب و نواقص خویش و کوشش در رفع آنها  
باعث سر بلندی و ترقی گشته است اگر رجوع به تواریخ دول  
و ملل و تفحصاً سباب تعالی و تدتی طوائف و قبائل عالم برای  
اغلب ما ایرانیان ممکن نیست اما تفحص و فهم سبب تدتسی  
و ذلت سنوات متوالیه ما ایرانیان و روبه عزت رفتن حالیه  
وطن ما دسترس همه و خیلی آسان است و ما را مستغنی

از رجوع بتاریخ ملک گذشتگان جهان می نماید فقط —  
خوردن بمعیوب بعضی عقائد سخیفه و روش های وحشیانه  
قدیمه و فهم رفتار و کردار جاہلانہ و غرور و تقلید عامیانه  
و دانستن مضرات تعرض به وجدان مردمان و توهین مذاهب  
و ادیان و گناه دانستن اقتباس علوم و فنون نافعہ از اروپائی<sup>ان</sup>  
و کفرپند داشتن تشبہ بآنان و تبعیض در قصاص بین ادیان —  
سائره با مسلمانان و خطا دانستن تحصیل زبان اجنبیان و  
بحقارت ناظر بودن بزنان و منع تحصیل علوم آنان و نهی  
معاشرت با ادیان و نجس شمردن دیگران و امثالها زکات  
آور و نکبت بخش بود امروز که ببعضی از آن عیوب خود پیسی  
برده و قیام با اصلاح معدودی از آنها شده رویه عزت و تربیت  
می رویم حضرتت<sup>ها</sup> اللہ برای نمایانند<sup>ت</sup> شاهراه ترقی و تعالی  
باهل جهان در کلمات مکتوبه عربی چنین فرموده ( یا بن  
الوجود کیف نسیت عیوب نفسک و اشتغلت بعیوب عبادی  
من کان علی ذلک فعلیه لعنة منی ) مفاد ترجمه ایمن  
است ای پسر وجود چگونه است که فراموش نموده ای توعیب های  
خود ترا و مشغولی به عیب جوئی بندگان من کسیکه چنین  
باشد پس براوست لعنت من .

اگر مرد رهی چشم از عیوب دیگران بردار  
بصد آه و حنین بر عیب نفس خویش بیناشو  
و نیز از قبل فرموده اند ( اِذَا ارَادَ اللّٰهُ بِعَبْدٍ <sup>خیراً</sup> بَصُرَ بِعُيُوبِ  
نَفْسِهِ ) مفاد ترجمه این است زمانیکه خدا بخواهد برای  
بنده شی خیری را بینای کند او را بعیوب خودش انسان  
دانا و هوشیار بینا کسی است که در هر شبانه روزی اَقْلًا  
چند دقیقه به حساب اعمال و اقوال <sup>وافعال</sup> خویش رسیدگی کنند  
حضرت بهاء الله جلّ بیانه اهل عالم را چنین نصیحت می  
فرمایند ( یا بن الوجود حاسب نفسك فی کلّ یوم من قبل  
ان تحاسب لانّ الموت یأتیک بغتة و تقوم علی الحساب فی  
نفسك ) مفاد ترجمه این است ای پسر وجود حساب اعمال  
خود را در هر روز بنما قبل از آنکه حساب تو کشیده شود برای  
اینکه مرگ بغتة دامنگیرت می شود ناچاری که به حساب  
خود برسی

در مکتب عقل خود کتاب خود باش

در فکر سؤال حق جواب خود باش

در پای حساب تا نمانی فردا

ز نهار امروز در حساب خود باش

هر تاجر و کاسبیکه به حساب نفع و ضرر خویش نرسد کورکورانه

معامله نماید بالاخره ورشکست گردد و هرمتدینی که بمقایسه  
و به مطالبه معارف و معتقدات و اعمال خود با کتاب اللّٰه  
یا سایر ادیان موفق نشود در ظلمات ضلالت بماند در شهر  
قشنگ تاشکند ترکستان روزی در محضر جمعی مستمعین  
با کشیشی راجع به حقایق حضرت محمد و حضرت بهاء الله  
جل زکرهما گفتگو داشتیم جناب کشیش عصبانی شد فرمود  
محمد با کدام نردبان با آسمان رفت گفتیم همان نردبانیکه حسن  
حضرت عیسی پس از سه روز از مردگان برخاست و به ملکوت  
نزد پدر شتافت آن نردبان در صحنه روزگاریادگار ماند و  
بود بعضی پایه های شکسته آنرا جبرئیل با کمال تعجیل  
اصلاح نمود حضرت محمد در نهایت تجلیل با همان نردبان  
بمقام محمود جمیل عروج فرمود اگر رفتن انسان زند به آسمان  
مضحک است بیرون آمدن مرده از قبر و رفتن به آسمان البته  
مضحک تر است حضار از مذاهب و مسالك متعدده بودند  
مکرر گفتند و خندیدند و نیز چند روز قبل بایکی از ارباب  
عمایم مکالمه داشتیم چون در میدان اقامه برهان خود را  
مفلوب و ناتوان دید حوصله اش تنگ شد فرمود اگر سبب  
حق بود چرا از دار فرود آمد و فرار اختیار کرد در جواب  
عرض شد شخصیکه هدف هزار گلوله شده و اندک صدمه ای

بوی نرسید و از بین هزاران تماشاچیان و لشکریان چنان به  
محبس خویش رفت که احدی حضرتش را ندید تا باین وسیله

حجتش بر جهانیان کامل و تمام شود اگر این عمل سزاوار -

تعرض باشد راجع به هجرت حضرت موسی با آن وصفی که  
در تورات مدون است و راجع به هجرت حضرت زرد تشریح

از غرب ایران به شرق ایران و راجع به هجرت حضرت مسیح

به بیابان و بیابغات و کوهستان و راجع به هجرت حضرت

محمد با آن وسای معلوفه از مکه به مدینه و راجع به غیبت

صغری و کبری حضرت حجت بن الحسن بنا به عقیده شما

از بیم اعدا چه باید گفت و چه تصور نمود آن شخص عصبانی

ترشد و گفت آنچه گفت و رفت منظور این است که انسان -

منصف عاقل کسی است که شماره به حساب دین و معارف -

و معتقدات و اعمال و اقوال و اخلاق و افعال و کسب و کار خود

رسیدگی کند غافل از حساب خود و مراقب حساب دیگران

نباشد حکیم شهیر شهید یونانی سقراط که پانصد سال

قبل از میلاد در قید حیات بوده فرموده برای دفع موانع

و رفع نواقص دانش چهار کار مقدمه لازم است ۱- پدیدار

نمودن نادانی انسان ۲- جدا کردن خطا و ثواب ۳-

تحکیم و تکمیل طریق دلیل و تمیز برهان از غیر برهان ۴ -

احیاء جنبه اخلاقی که همراه دانش باید باشد و الاعلم  
بی اخلاق مضراست . خلاصه به حکم خداوند یکتاویسه  
حکم محفل و علم و انصاف سزاوار این است که غافل از خود  
نشده برفع نواقص خود پردازیم و از عیب جوئی وید گوئی نسـ  
نسبت بد یگران قلم و زبان خود را نگاه داریم تا با دلبر  
ترقیات جسمانی و روحانی هم آغوش شویم .

( یاداشت دوازدهم )

راجع به سبب عمده کفران و عدم ایمان نفوس بمظاہر امر  
خداوند مهربان است

افراد بشر طالب حقیقت و سعادتند و کلیه مردمانی که  
در سایه دیانت زندگانی می کنند طالب حق و بهشت و  
ایمان و بیزار از کفر و متنفر از جهنم و شیطانند با وجود  
این حال چرا در هر عصر که جمال بی مثال موعود معهود -  
هریک از ام که برای ترقی دانش و تامین سعادت و تعالی  
روحانیت و اصلاح امور زندگانی و مزید بینش بشر جلوه گر  
شده اکثر منتظرین آن نورمبین بانکار و طعن و لعنش قیام  
نموده اند اگر چه در یاد داشت اول مفصل تعرضات  
ادیان سابقین نسبت به ادیان لاحقین ذکر شده در این



موقع فقط سبب عمده کفران و ریشخنده بهانه آنان تحریر می شود  
خلاصه این است که چون آن مرهبان آسمانی مخالف هواهای  
نفسانی و ضد خواهش های بشری منتظرین خویش ظم — و  
فرموده اند این بود که موعود محمود معهود آئین خود را  
نپذیرفته به ایذا و اذیتشان پرداخته اند بدیهی است  
اگر بروفق میل و برطبق انتظار آنان آمده بودند اهدا هدف  
نسهام انکار و اعراض و طعن و لعن منتظرین نمی شدند این  
است که حضرت رحمن در سوره بقره آیه هشتم و یکم قرآن  
تصریحاً بیان فرموده ( افکلما جائکم رسولاً بما لاتهوی انفسکم  
استکبرتم ففریقاً کذبتم و فریقاً تقتلون ) مفاد ترجمه این است  
هر زمان آمد شمارا رسولی بآنچه نمی خواست نفسهای شما  
که بر و غرور و وزیدید بعضی را تکذیب کرد و برخی را کشتید  
در این آیه کریمه شریفه سبب انکار و استکبار و عدم ایمان  
مردمان مصرح است که هواهای نفسانی آنها بوده اکنون  
باید مکشوف گردد که ظهور حق مخالف کدام هواهای  
نفسانی نفوس منتظره بیشتر بوده است تحریرات و تقریرات  
و تعرضات ادیان موجوده در جهان نسبت به رسلیکسه  
مؤمن به آنها نشده اند موجود است که اعظم بهانه و ایراد<sup>ت</sup>  
عمده آنها بر چهار چیز است که ما در جلد اول حدیقه<sup>ت</sup>

بهاییه تذکر داده ایم در اینجا هم باختصار تکرار می کنیم  
 اولاً عقیده به غیبت جسمانی و حیات ظاهری موعود معهود  
 بوده که آنحضرت برخلاف میل و انتظار قوم مطابق سنت  
 جاریه قدیمه الهیه و مقتضیات طبیعیه در ایام ظهور مانند  
 سایر بشر متولد شده پس از چندی با مرالّه مبعوث و قیام  
 به تربیت انام فرموده یهودیان و زرتشتیان و مسیحیان و همه  
 ادیان در این عقبه سرگردان و گرفتار چنین اوهامند و این  
 بلا و هوای نفسانی دیانتی به مسلمانان امامیه هم سرایت  
 کرده هر یک امامی را در قالب جسمانی و حتی در مکان  
 خیالی موافق هواهای نفسانی خویش مخفی پنداشته اند  
 چون موعود کتاب آسمانی آنها برخلاف میل آنها ظهور  
 فرموده اغلب منتظرین انکارش نموده و به لعن و طعن و —  
 قتلش قیام کردند طالبین فهم قضیه غیبت جسمانی بکتاب  
 مستطاب ایقان و به کتب استدلالیه بهائیان مانند فرائد  
 و بحر العرفان و دلائل العرفان و غیرها رجوع نمایند تا به  
 این دام اوهام کاملاً پی برند ثانیاً هر یک از ادیان موجوده  
 جهان پیغمبر خود و شریعتش را اعظم و اتم و اکمل و ابدی و  
 سرمدی تصور نموده منتظر موعودی بوده و هستند که دارای  
 مقام مروجیت باشد نه شاریت و چون خداوند توانسای

مهربان مختار است نه محدود وید الله مبسوط است  
نه مغلول موعود معهود را مأمور به تشریح جدید و نسخ  
بعضی احکام قبل فرموده که هم ترویج حقانیت انبیای -  
سابقین کرده و هم تأسیر و تشریح مایحتاج لاحقین نموده و  
این روئے مظاهرا مر حضرت احدیّت چون برخلاف خواهش  
و انتظار منتظرین بوده لهذا حق را نپذیرفته به کفیران  
نعمت پرداختند و این تصوّر باطل به مسلمین هم سرایت  
نموده به همین بهانه موعود کتاب آسمانی خویش را نشنا<sup>خته</sup>  
به تکفیر و تدمیرش کوشش نموده اند ثالثاً مسئله معجزات  
است که هر يك از ام موجوده معجزات منصوصه بقیه کافیه  
را که حجة الله البالغه است با معجزات مرویّه اقتراحیه  
توام و مخلوط نموده از هم جدا ننموده و تمیز نداده و  
فرقش را نشناخته اند سهل است از اهمیت حجّیت قسمت  
اول غافل و بیذکر اهمیت قسمت دوم که حجّتش مسلم نیست  
متمسّک شدند و نیز هرامّت سابق پیغمبر امّت لاحق  
رابی معجزه پنداشتند و از وی معجزات اقتراحیه مطابق  
هواهای نفسانی خویش خواستند پیشنهادات آنان را  
مظهور امر رحمن نپذیرفت لهذا به تکفیر و قتل و به ایذا<sup>ی</sup>  
حق کمر همت محکم بستند راجع به این موضوع در صفح<sup>ه</sup>

بمسد تحقیقات عمیق خواهد شد خلاصه برادران  
مسلمان ماهم مثل سائر امم در همین عقبه سرگردان  
هستند و همان تعرضاتی را که منکرین اسلام به حضرت  
رسول اکرم می نمودند که مادر یادر داشت پنجـ  
قبلاً تذکر داده ایم کاملاً به حضرت نقطه اولی و سه  
حضرت بهاء اللّٰه جلّ زکرها عیناً نسبت داده  
ومی گویند آنها دارای معجزات نبوده اند رابعاً  
مسئله علائم ظهور بوده که محتجبین بیعضی از آن  
علائم که از جمله محکّمات بوده و ظهورش مخالف سنت  
الهیّه نبوده و به حسب ظاهر در هر عصری آشکار  
گشته اهمیت نداده و به یک قسمت دیگر که از جمله  
متشابهات بوده و به حکم کتب آسمانی و به تصدیق  
علم و عقل نورانی احتیاج بتأویل داشته متمسک  
گشته و قانع به تأویل نشده بصورت ظاهر آنها  
تمسک و از حق و حقیقت محجوب مانده اند مثل  
آمدن ایلیا و ماشیه از غیب و سلطنت ظاهری حضرت  
عیسی و چریدن ببر و بزقاله در یک مرتع بمحبت و امثالها  
که چون به ظاهر واقع نشده مانع ایمان کلیمیان  
بحضرت مسیح گشته و مانند آمدن شاه بهرام بهنجان از نهر کانسوسه

روزتوقف آفتاب در میان آسمان و آب شدن تمام جمادات  
 و فلزات و موجودات به استثنای زرتشتیان از حرارت آن و -  
 امثالها که مانع ایمان زرتشتیان به پیغمبران شده و مثل  
 نزول عیسی از آسمان در حلقه سوار بر ابر باشد و بی نور  
 شدن خورشید و ماه و امثالها که سدّ راه ایمان عیسویان  
 به حضرت محمد گشته و مانند اجتماع شمس و قمر و طلوع  
 آفتاب از مغرب و ریختن ستارگان بر زمین و خروج سفیانی  
 و مریدین او و جال و خرش و نوشیدن گرگ و میش مانند  
 و خویش از یک چشمه و امثالها که چون بظاهر آنها واقع  
 نشده فقط تأویلش با هر گشته مانع ایمان مسلمانان به حضرت  
 نقطه اولی و حضرت بهاء الله گردیده خلاصه همه اسم  
 در عقبه این چهار سدّ اعظم و افکار بی اساس مظلّم ماند مانند  
 امر از دوشق خارج نیست اگر این چهار بهانه عمده مرقومه  
 در فوق معقول و حق است سوء تفاهمی رخ نداده پس حق  
 با اولین امت است حضرات پیغمبران لاحقین نعوذ باللّه  
 ناحق بوده اند و اگر حقیقت همان است که مانگاشته ایم  
 پس حق بابهایان است و منکرین آخرین هم در ردیف  
 منکرین سابقین اند . -

" تبصره مهمه "

علائمیکه در کتب آسمانی برای ظهور موعود هراقت ذکر  
شده همه راست و درست بوده و هست و تصد اقس ظاهر شده  
اما چون آیات الله هم محکمت دارد و هم متشابهات  
آن جمله که از متشابهات است بحکم خدا محتاج به تأویل  
است و علائم مرویه از شارعین مقدسه و مروجین شرائع  
برسه قسمت عمده است محکمت متشابهات و مفتریات که  
راویان قسمت مفتریات منافق و مخرب دین و ایمان مردمان  
بوده اند که از راه تمجید و تعریف بیجا ایجا اوهام نموده  
باضلال مردمان و بهویران نمودن بنیان ادیان قیام کرده اند  
و همچنین باید دانست که ممکن است همان علائم معینه  
مسئله صحیحه هم بحکم سلطان یفعل ما یشاء کم و زیاده  
شود چه که بداء در آنها حکم فرماست و مفاد آیه کریمه  
( یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الكتاب ) نسخ نشده  
و نمی شود و اگر ذوق فطری و علم و اطلاع بعضی از قارئین  
محترم برای فهم اقسام مرقومه محتاج به دلائل و توضیح  
و تبیین است رجوع به جلد اول و دوم حدیقه البهائیه نمایند  
در آنجا مفصلاً با مدارک و شواهد منقوله معقوله درین  
زمینه تحقیقات کافیه شده تا ممکن است در این وجیزه ما

رویه ایجاز را از دست نمی دهیم .

( یاد داشت سیزدهم )

راجع به عجز بشر از ایقان آیات به مثل آیات خالق اکبر است  
در کتب آسمانی به عبارات مختلفه خداوند یکتا تحدی به  
آیات فرموده و تصریح نمود آیاتی مثل آنکه از طرف خدا  
نازل گشته کسی نمی تواند بیاورد و در قرآن نیز نازل است  
که جن و انس اگر معاونت یکدیگر کنند نمی توانند مثل قرآن  
بیاورند معنی و مفهوم این تحدی آن نیست که متبادر به  
از هان است که خدا التزام داده و یقیناً توان است بر  
آوردن شریعت بدیعه و آیات منیعه مثل آیات قبله بلکه  
این بیان مبارک تصریح است بر اینکه سوی خداوند توانا  
کسی قادر بر آوردن آیات الله نیست مثلاً اگر هنرمندی  
پس از نمایاندن هنر خویش بگوید هیچ کس مانند من چنین  
هنر دل پسندی را ندارد معنی این نمیشود که خود آن  
هنر مند هم عاجز و قاصر از نمایاندن آن هنر و یا ملتزم است  
که دیگر هنری هرگز ابراز نکند حضرات شاعرین مقدس و حضرت  
و حضرت بهاء الله فرموده اند که جن و انس آیات آورده اند  
فرموده اند آنچه از قلم و زبان ما جاری و ساری گشته حکم الهی

پیام آسمانی است این قصیه طی حل معنی خاتم  
التبیین بیاری باری در صفحات بعد مشروحاً مرقوم می گردد

( یادداشت چهاردهم )

راجع به نسبت رتبه الوهیت بمظاهر امر حضرت احدیت  
است

چون با عقل نورانی وانصاف و بادل پاک از لوث تقالید  
بتلاوت کتب آسمانی و بقرائت خطب و مناجات و احادیث  
انبیا و ائمه هدی موفق شویم و به سیر گلستان تاریخ حیات  
ظاهره آنها موید گردیم خیلی زود وآسان می فهمیم  
که اغلب آن نفوس قدسیه سه روش عالی جالب توجه راجع  
به معرفی خویش به بشر بکار برده اند در قسمت اول فرموده  
ما عقل کل و اشرف رسل و موید من عند الله و معصوم و مربی عموم  
در قسمت دوم فرموده اند ما بشری مثل سائر بشریم از پدر  
و مادر بوجود آمده چون دیگران خورده و خوابیده و وزن -  
گرفته و فرزند داشته و کار و کمب کرده و بوسیله اسباب بایقای  
وظائف خویش بانهایت کوشش پرداخته و خود را در ساحت  
اقدس الهی هیچ وعاصی و خاطی دانسته و از نصائب  
و مقاصب متألم و از فتوحات و بشارت متلذذ و شاد شده و



بلاخره رحلت فرموده اند و در قسمت سوم به عبارات مختلفه  
خویش را خدا و اول و آخر و ظاهر و باطن رجعت بگشاید و  
و معصوم و عالم برفنون و علوم و برضامات عموم معرفی فرموده اند  
حضرت موسی در سفر تثنیه باب بیست و سوم آیه چهاردهم  
فرموده ( زیرا که بیهوشی در میان اردوی تومی خرامد  
مبادا چیز پلید را در میان تو دیده از تو روگرداند ) بیهوشی  
یکه میان اردو راه می رفته خود حضرت موسی بوده و تورات  
را که بظاهر خود گفته و نوشته کلمات الله و احکام الله خوانده  
و حضرت عیسی خود را پسر خدا و روح خدا معرفی فرمود حتی  
خود را پدر آسمانی یعنی خدا دانسته چنانچه در انجیل  
یوحنا باب چهاردهم آیه یازدهم فرموده ( مرا تصدیق  
کنید که من در پدر هستم و پدر در من ) و انجیل راکه  
فرموده وی و نگاشته حواریون است کتاب الله می دانند  
و حضرت رسول اکرم خود را القاء الله و حبیب الله و انا هو  
و هو انا معرفی فرموده و کلماتیکه بظاهر از فم مطهرش صادر  
می شده کلمات الله نام نهاده ( ولا نفرق بین احد من  
رسله ) فرموده و حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و  
بعضی از ائمه در طی خطب و مناجات خویش را هم بنسبده  
شمرنده عاصی در ساجت اقدس الهی دانسته و هم اول

وآخر وظاهر وباطن واول ما خلق الله خوانده اند من جمله  
 حضرت امير المؤمنين در خطبة البيان فرموده ( اَنَا آدَمُ الْاَوَّلُ  
 اَنَا نُوحُ الْاَوَّلُ اَنَا اِبْرَاهِيمُ الْخَلِيلُ . . اَنَا الَّذِي بَعَثت  
 النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ ) ودر زیارت نامه ها خون خدا دست  
 خدا جنب خدا چشم خدا دیدار خدا زکر شده اند  
 همین حضرت علی خود را در طی خطب و مناجات بعوضته  
 و بعد حضرت محمد و گنه کار خوانده است و بموجب  
 آیات قرآنی در سوره شعراء و سوره قصص حضرت موسی اقرار  
 بظلم و ستم و بگمراهی خویش نموده و در سوره فتح خداوند  
 توانا گناههای گذشته و آئینده حضرت محمد را بخشیده  
 خلاصه این سه رتبه معقول و خالی از اوهام و میرا از اغرا فی  
 و منزله از تباین و اضداد است باین معنی که آن وجودات  
 مقدسه نسبت ب ما بشر خداوندین همتا و فرمانفرما و نسبت  
 بخداوند یکتا و آفریننده توانا بنده و عاصی و شرمنده  
 و نسبت ب امور طبیعی جسمانی مانند ما بشر اند و این مراحل  
 سه گانه هر یک در جای خود صحیح و محسوس و معقول است  
 بناء علیه ایضا نباید گرفت که چرا حضرت بها\* الله خود  
 را جمال قدم و حضرت عبد البها\* را غصن الله اعظم خوانده  
 و چرا در مقامی خویش را الملوك الملوك و در مقام دیگر عبد و غلا

ومملوك معرفى فرموده ویا چرابا اینکه حضرت تقطه اولسى  
 درین عصر متولد شده خویش را امام دوازدهم خوانده  
 و اقرار به وجود محمد بن الحسن العسکرى هم کرده رفقا  
 هر نوع آن مراتب سه گانه سابق الذکر را در باره انبیا و  
 مرسلین سابقین و ائمه طاهرين معتقدند و تعبیر مى کنند  
 و با عقل سلیم مطابقه مى نمایند نسبت باین امر بدیع و این  
 دور لصیح هم مطابقه فرمایند و اعتراض به بهائیان ننمایند .

( یاد داشت پانزدهم )

راجع باینکه هر آئین با دلائل و پراهین ثابت است نه با

نور و زرد و قتل و کین \*

همیشه دیانت با قوه دلائل و انجذابات روحانیه و روشنی  
 ساختن افکار و قلوب و ترقی دادن معارف و عقول نفوس —  
 تأسیس شده و پیشروی کرده نه فقط با خضونت و بزور شمشیر  
 و اجبار و به قتل و غارت و لعن و طعن و باثروت چه که مهتر  
 و عشق اجباری و تعظیم زوری و احترام مصنوعی بیم و خضوع  
 صورتی بدر دنی خورد و حقیقت و عاقبت نداشته و ندارد و  
 مخصوصاً در این عصر که دانش و بینش بشر ترقی نموده و باهوا  
 علوم و فنون جدید و معارف و صنایع بدیعه بر وجود عالمیان

مفتوح گشته زیر بار دیانت بزور نبی روند اگر حضرت موسی  
و حضرت زرتشت و حضرت محمد امر جنگ و دفاع از هجوم -  
مردمان بی فرهنگ نموده بعد از اتیان مظلومیت و مؤمن  
شدن بآبراهین و به روحانیت و محکم ساختن اساس دیانت  
و اخلاق و انسانیت و سرایت هدایت بدل و جان اهل  
دیانت بوده نه اینکه قتالی و غارت گری را دلیل و میزان ایمان  
و حقانیت قرار داده باشند اگر فقط غلبه و استیلا با زور و قوا<sup>ی</sup>  
قهریه اجباریه مادی را دلیل حقانیت تصور کنیم باید در اثر  
واسکند روسیروس و چنگیز خون ریز و ول مقتدر امروزه راهم  
نمود با الله پیغمبر و ماشیه و مهدی و قائم موعود دانیم در تمام  
کتب آسمانی دلائل حقانیت و میزان تفریق بین حق -  
و باطل مصرح است که غیر از زور و زور مادی است در مباحث  
پنجم خدیقه البهائیه نگارنده در این زمینه مفصلاً بحث  
نموده یعنی باشواهد عقلیه و آیاتیه و براهین قاطعه  
حقانیت مظاهر امر حضرت احدیت را تذکر داده طالبین  
بآن کتاب رجوع فرمایند منظور ما در اینجا فقط متذکر ساختن  
نفوس است بر اینکه درین بدلیل ثابت می شود نه به افترا  
و بزور و زور و نه به تعدی و دشنام گفتن در مناظر و معاشران  
است که خداوند مهربان در قرآن سوره انفال آیه چهل

وچهارم فرموده ( ليهلك من هلك عن بينة ويحيى من  
 حى عن بينة وان الله لسميع علم ) مفاد ترجمه اين  
 است تا هلاك شود هر كه هلاك شود از حجتى روشن و زنده  
 شود هر كه زنده شود از حجتى روشن و بدرستى كه خدا شنوا  
 و داناست و نيز در همان سوره در آيه هفتم فرموده ( يريدا  
 ان يحق الحق يكلما تهوي قطع را بر الكافرين ) مفاد ترجمه  
 اين است مى خواهد خدا كه ثابت كند حق را با كمال تن خود  
 و قطع كند بيخ و بنياد كافران را همين قدر كه مرقوم شد اهل  
 در ايت و انصاف را كفايت مى دهد .

( ياد داشت شانزدهم )

راجع به صحت احاديثى است كه مصداقش ظاهر

گشته

بدىهى است كه احاديث و اخبار مرويه از زهر رسول و شبى  
 و مروجى عموماً ظنى الصدور و ظنى الدلاله و محتمل الصدق  
 و الكذب است بعضى از آنها با يكديگر نهايت اختلاف را  
 دارد مگر آن قسمت اخبارى كه با كتب آسمانى و ميزان عقلسى  
 مطابقت داشته باشد و يك علت تشتمل آرا و تفرقه معتقدات  
 هر قوم و تفریق مذاهب در هرديانت و يك سبب عدم ايمان

به مظهر امر خداوند مهربان همان قسمت احادیثی که  
الصدق والكذب بوده و هست. امروز هم همین رویه جاری  
است یعنی اختلاف اخبار بیهانه انکار و سبب دوری اغیار  
از پروردگار آرزگار گشته بهائیان یک دسته از احادیث  
و اخبار مرویه از حضرت رسول اکرم و ائمه طاهرین کوه  
مداقش ظاهر گشته و با ظهورین اعظمین حضرت نقطه اولی  
و جمال اقدس ابهی مطابق شده آنها را صحیح دانسته  
و می دانند و مخالفین بهائیان به یک قسمت از احادیثی  
که یا صورتاً یا واقعاً مطابقت با بهائیت ندارد چسبیده  
با عراض <sup>واعتراض</sup> مشغولند اکنون ما برای فهم صحت آن جمله احادیث  
و اخباریکه فقط راجع به ظهورین اعظمین موعودین دین  
اسلام است طریقه صحیحه معقوله محسوسه را به طالبین -  
حقیقت نشان می دهیم تا مبرهن گردد که احادیث و اخباری  
را که بهائیان به آنها استدلال نموده اند راست و درست  
و احادیث و اخباریکه ضد آنهاست قطعاً کذب است و یا  
باید تاویل شود و آن طریقه سهله صحیحه به نحو ایجاز  
این است که آن جمله احادیثی که مداقش واقع شده  
باید صحیح دانیم چه که پس از ظهور مداق احتمال کذب  
آنها خلاف علم و عقل و انصاف است چه کبرهان قاطع صحت

آنها همان ظهور مصداق آنهاست چون بر صدق آن قسمت  
احادیث و اخبار مطمئن شدید البته ضد آنها را باید مؤل  
ومرور و یا کذب دانیم چه که جمع اضداد محال و از بدیهیات  
است مثلاً در خبر اضداد از هزار سال قبل به ما رسیده یکی  
گفته که قائم موعود باذن الله شارع است و در آخر الزمان  
تولد می شود و اهل فارس و صاحب اسمین اعلیین است  
(بتقدم الولا یفعلی النبوة) (علی محمد) راوی دیگر  
فرموده قائم موعود فقط مروج احکام قرآن و شخص محمد بن  
الحسن و تولد یافته در هزار سال قبل از رجس فاختون و  
عرب است البته ظواهر این دو قسمت اخبار اضداد است  
یکی از این دو مخبر صادق است و دیگری کاذب وقتی ما  
دیدیم شخص سید علی محمد نام از اهل فارس که در ایسن  
عصر متولد شده و مدعی قائمیت و شاریت است که هزاران  
شواهد و براهین و دلائل عقلی و نقلی و حسنی برای حقانیت  
خود دارد و مصدق احادیث قسمت اول با هراس نیست  
لهذا بانهایت اطمینان هر عاقل منصف متقی می گوید که  
راویان اخبار قسمت اول صادق و راویان قسمت دوم کاذب  
اند و متذکر ایسن مسئله هم باید بود که قبل از ظهور و  
وقوع مصداق هیچ کس نمی دانست که نام یک از اخباری که

مطابق با قرآن نیست صدق است و کدام کذب بدین سبب  
بوده که علماء راشدین همه اخبار و احادیث منتسبه بر رسول  
خدا و ائمه هدی را اولو مخالف و اضا در بوده جمع و ثبت و ضبط  
نموده و آنها را محتمل الصدق و الکذب دانسته و بر حسب  
تکلیف استنباطات و مفهومات خویش را نسبت بآن اخبار بیار گ  
گذاشته اند و بیش از آن مکلف نبوده اند اما در عین حال  
علمای سنّت و شیعه متفقاً جامعه را آگاه ساخته اند به اینکه  
صدق و کذب اخبار و بطون آیات ربّ مقتدر مختار در یوم  
ظهور مهدی و قائم موعود واضح و مشهور گردد و قبل از  
ظهور عدم فهم آن ها گناهی نبوده و به تفریق آنها کسی  
قادر نشده اما امروز که یوم ظهور است نه تنها صدق و کذب  
روایات و بطون آیات واضح بلکه بالنسبه اسرار همه کائنات  
باهر گشته و علوم و فنون و صنایع جانی تازه و قوتی بی اندازه  
یافته و هر روز دلبر کشفیاتی بدیع و اختراعات منیع خود نمائی  
می کند و مصداق " یوم تبلی السرائر " اظهر من الشمس شده  
باید خود را از حفره تاریک تشکیک و از زوایای گمان و احتمال  
باریک نجات داده بگلستان وسیع و روشن ایقان و به فضای  
جان فزای اطمینان در آئیم و به تفکیک روایات صدق و کذب  
بعون الله موفق گشته در ظل مرئی یکتا و تعالیم بدیعه جمال



اقدس ابھی پناہندہ شویم تا اولغزش درصراط مستقیم  
محفوظ ومحروس از امتحانات یوم الدین مسون مانیم۔

( یادداشت ہفدہم )

راجع باینکہ بہائیت بذاتیت خدا دارہ خویش قائم است  
بعضی از زبردستان میدان سفسطہ کاری ومغلطہ کاری  
ودشمنان بہائی چنان گمان نمودہ اند کہ بہ گفتن ونوشتن  
اینکہ حضرت محمد اقرار بہ عصیان خود نمود ہویہ قتل وفارت  
مخالفین امر دارہ وزوجات متعددہ قبول فرمود ہواہینکہ  
صرف ونحو قرآن مطابق علم وفکر آنان نیست وبہا حضرت  
باب نقطہ اولی ادعای قائمیت نمودہ وبہا بعد از ادعا  
نمودہ باللہ پشیمان شدہ واستعفا دارہ واینکہ احکام بیان  
عملی نشدہ نسخ گشتہ وبہا چرا بیان طبع نشدہ وبہا ایراداتی  
صرفی ونحوی بہ عبارات بیان بہ گمان خود وارد آورده اند  
وبہا ارتداد واعراض نفوس معدودہ را اعلان فرمایند از نشر  
این قبیل مطالب گمان کنند کہ فتوری در امر حضرت بہا<sup>۱</sup> اللہ  
حاصل ویامؤمنینش متزلزل واز صراط مستقیم منحرف خواهند  
شد بعبارة اخری منظورشان از این عناوین این است  
کہ چون حضرت بہا<sup>۱</sup> اللہ مربوط بہ حضرت محمد وبہ حضرت

نقطه اولی همینکه نعوذ بالله بطلان آن دوشارع مقدس  
ثابت شود حضرت بهاء الله هم استغفرالله باطل گردد  
و حال آنکه این خیالات او تمام صرف برین اساس است  
ویلا تاثیر بوده و نیست چه که قانون کلیه معقوله منقوله  
این است که بعد از آنکه انسان به دلیل و برهان بدون  
تقلید بدینکاران مظهر امر و نهی خداوند مهربان را به  
حقانیت شناخت هیچ حاجت نیست که همه انبیای سابقین  
رایگان یگان با حاجت و برهان خصوصی بشناسد و احکام  
کتاب آسمانی آنها را بداند چه که عرفان و ایمان به آخرین  
شارع مقدس و عمل به شریعت آن ایمان و عرفان و اطاعت  
خداوند یکتا و همه رسل و انبیا و ائمه گذشتگان است  
من آمن به فقد آمن بالله وبالمرسلین و بالتبیین و بالائمه  
الطاهرین و من کفر فقد کفر بالله وبالمرسلین و بکل المروجین  
هر انسانی اگر بخواهد به کتب اخباریه و احکامیه و بدلائل  
خصوصی فرد فرد انبیای سابقین رجوع و در تحت نظر  
تدقیق در آورد و لو تمام اوقاتش را صرف کند از عهدہ آن بربناید  
این است که در تمام کتب آسمانی همه امتها ما مور تحقیق  
حقانیت موعود منتظر دین خویش را ند نه ما مور تحقیق حقانیت  
و احکام انبیای قبل از یفمبر خویش به این معنی که کلیمیان

پس از شناسائی و ایمان به حضرت موسی با دلیل و برهان  
شکره و شریحه را حضرت موسی رد و یا قبول فرمود حلال و یا  
حرام کرد بد و ن و سواس باید تا زمان ظهور موعود توریة قبول  
و عمل نمایند کاری به ماسبق نداشته باشند و هم چنین  
مسیحیان پس از ایمان به حضرت مسیح با دلائل صحیح  
شرجه و شکره را حضرت مسیح قبول و یارد نمود بد و ن تأمل  
الی یوم ظهور موعود انجیل بد و ن تردید آنها قبول و مقبول  
دانند و هم چنین مسلمین بعد از آنکه با راهین متین بد و ن  
تقلید به آن و این به حضرت خاتم النبیین ایمان آورد ه اند  
شکره و شریحه را که حضرتش رد و قبول فرموده و یا حرام و حلال  
نموده تا یوم ظهور موعود فرقان بد و ن درخواست برهان  
باید اطاعت نمایند لازم نیست تحقیق دلیل و بطلان فرعون  
و شیطان و با برهان حقانیت پیغمبران قبل از قرآن رایگان -  
یگان طلب نمایند بعد از ایمان بخاتم فرقان میزان حلال  
و حرام و کفر و ایمان و بدان و خوبان گذشتگان بوده و هست  
خمن نوعند بهائیان چون با دلیل و برهان و حجج بالغه  
نمایان حضرت بهاء الله را موعود فرقان و شمه کتب پیغمبران  
و مظهر رحمن و مطلع اوامر و نواهی حضرت سبحان شناخته اند  
و شکره و شریحه را حضرتش با امر الله رد و یا قبول حرام و یا حلال

فرموده بدون درخواست دلیل و برهان قبول و مقبول دانند  
 من جمله چون حضرت بهات الله حضرت محمد بن عبد الله  
 و همه انبیا قبل از او و حضرت نقطه اولی را در کتاب الله  
 حق و حقیقتی واحدہ معرفی فرموده لهذا بهائیان عمان  
 فرمان حضرتش را حجة الله البالغه دانسته به همه سفرای  
 الهی و مظالمش را مسلطان لایزالی مؤمن و مومن اند دلیل  
 و برهانی سوای آیات آن رب مقتدر مستعان بر آنها مؤثر  
 نخواهد شد پس هر کس ببرد دلیل و برهان بخواهد بپرفرض  
 محال حضرت محمد و حضرت نقطه اولی را ناحق قلمداد  
 کند بهائیان تقریرات و تحریرات آن نفوس را سفسطه و مغالنه  
 شناخته و نمی پذیرند و اسباب لغزش آنان از صراط مستقیم  
 نخواهد شد چه که حضرت بهاء الله را مستقل و قائم بذات خدا  
 داده خویش شناخته اند .

تو خوانشی آستین افشان و خوانشی روی در شمش گش  
 مگر جایی نخواهد رفت جز در ثان حلوائی

(یار داشت هجد هـ م)

تعرضات و القاء شہسات معرضین این عذر مکررات است

اکنون که از آغاز مبشر آئین نازنین بین المللی بهائی هشتاد  
 و هفت سال گذشته است در این مدت معارضین و مجاهدین  
 هرگونه ایرادات و اعتراضات و شبهات و سئوالاتی کتباً  
 و شفاهاً نموده و جواب شنیده و خوانده اند آنچه در این  
 سنوات اخیره معارضین یا مجاهدین گفته و می گویند و نوشته  
 و می نویسند مکررات و بس مانده و عین شبهات پوسیده —  
 سابقین و شاهدی خبری از تعرضات اولین است چه که از  
 آن ساعتیکه اعلان ظهور شد عالم و عاصی مجاهد عالی و منازع  
 دانی در منابر و معابر و اسواق ایرادات و مفتریات شفا هسی  
 گفته اند و بیش از بیست جلد به عنوان ردیه علماء و ارباب  
 قلم و طلاب معتم مرقوم داشته اند اولین کسی که در میدان  
 ردیه نویسی قلم فرسائی فرموده مرحوم حاج محمد کریم  
 خان معروف باثیم کرمانی است که در تحت عنوان ( رد باب  
 خسران مآب ) کتابی نگاشته و در سنه ۲۸۳ ( یک هزار و  
 دو بیست و هشتاد و سه قمری هجری نبوی چاپ شده در ازا  
 این خدمت از طرف مرحوم ناصرالدین شاه قاجار مخلص  
 و باعطای عمای مرصع مفتخر شده بودند و گمانشان این  
 بود که تیغ و تیر جور و جفا و حبس و قتل و افترا پلست و دولت  
 مستبد از هر طرف و ستان قلم و قوه بازوی علم و عزت ایشان

از تمام جهات خاتمه به این تأسیس حضرت احدیت  
خواهد داد واقعا اگر این کیش را حضرت آفرینش کمک و  
نگهبان نبود و موجد دانش و بینش حمایت نفرموده بود  
حملات متحدانه یدی و زبانی و قلبی دولت و ملت و عالم  
و جاهل و متقی و فاسق کافی بود و در همان سنوا  
اولیه خاتمه یافته بود چه که برای محویت آن بهرگونه وسائل  
و مسائل مثبت شده و میشوند.

قتل این خسته به شمشیر تو تقدیر نبود

ورنه اندر دل بی رحم تو تقصیر نبود

خلاصه نه تنها عالم و عامی ایرانی بلکه پیشوایان ادیبان  
سائره و ارباب اقلام خارجه هم در این سنوات اخیر کتب  
و مقالاتی بر ضد بهائیت نشر داده و تعرضاتی اظهار  
داشته اند و نیز مجاهدین هر ملت و مذهب بی غرضانه  
سئوالاتی مکرر از هر باب نموده اند جواب کافی و وافعی حلی با  
نهایت رعایت انصاف و آداب و ملائمت اقلادر طی دو بیست جلد  
آیات و الواح از قلم اعلی و از آثار حضرت عبدالبهاء جلی  
ذکر هما صادر و منتشر و نیز بیش از یک صد جلد کتب  
استدلالية اثباتیه در جواب شبهات و سئوالات معارضین  
و مجاهدین نشر و نظما بعضی از بهائیان ایران وقفاز

وترکستان و مصر و روم و هند و چین و آمریکا و فرنگستان بسه  
فارسی و ترکی و عربی و روسی و ارمنی و فرانسوی و چینی و  
اسپرانتو و انگلیسی وارد و و کجراتی و غیرها نوشته طبع و نشر  
یافته است لهذا طالبین حقیقت و مجاهدین سبیل حضرت  
احدیت آگاه باشند و کاملاً بدانند که اعتراضات و سئوالات  
بی شمار شده و اجوبه کافی موجود است تعرضات کنونی  
تازگی و اهمیتی ندارد همان تکرار شبهات پوسید سابقین  
است آقایانیکه طالب و مجاهد صمیمی هستند ممکن است  
به کتب آیاتیه و استدلالیه بهائیه رجوع نموده حلّ مشکلات  
و جواب مسائل شود را مشاهده و مطالعه فرمایند و فرمایند  
چرا جواب بمعترضین آخرین نگاشته نشده است.

( یادداشت نوزدهم )

راجع به تحریف بعضی معانی و ترجمه عبارات از کتب  
اسلامیه و تورات و انجیل جلیل بعد از ظهور امر حضرت رب

مقتدر خبیر است

بعضی از حضرات متعصبین علمای شیعه و پیشوایان مذهب  
پرتستان مسیحیه چون آگاه بوضع استدلال بهائیان  
شدند و اخباری را مشاهده نمودند که کاملاً مطابقست با

بهائیت دارد اراده کردند که تحریف لفظی لطیفی  
بکار برند شاید لطمه بی ازین راه به دلائل بهائیان  
وارد آورند ولی ملتفت این نکته نشدند که براهین حقانیت  
حضرت بهاء الله در نفس افعال و اقوال و آیات حضرتش  
موجود و مشهود است احتیاجی به دلائل خارجی ندارد  
و نظر به ضعف افهام و سستی قوه عرفان و اختلاف ذوق  
مردمان و رعایت حال جهانیان است که به دلائل مندرجه  
در کتب آنان استدلال شده و می شود و این مسئله  
تحریف بعضی معانی و تفاسیر و الفاظ هم یادگار ادیان  
پیش از اسلام است که رجعت و اعاده نموده است و امت  
اسلام هم احادیث و آیات را در مواضع مخصوصه مثل امام  
سابقه تحریف کردند مانند امروز که عصر پنجم فروردین سال  
یک هزار و سیصد و ده شمسی هجری است ازین در عباس  
وارد حاجی آباد شدم چون سارقین در بین راه چند اتو  
مال التجاره را برده اند امنیه مانع حرکت است به یاری  
باری صبحی عازم شیرجان و کرمان خواهم بود درین حال  
بامید تأییدات سلطان غنی و متعال به نگارش آخرین  
یادداشت نوزده گانه مشغولم کتاب یادداشت خودم و  
کتاب لازمه همراه نیست که مفصلاً در این زمینه اطلاعات



خود را باز کتیب و صفحات مواقع استشهاد بیار گاردین  
صفحه بگذارم فقط چند موقع را که در نظر است یادداشت  
می کنم بعضی بهائیان از روی تورات وانجیل و ترجمه فاضل  
خوانی که در سال یک هزار و هشتصد و پنجاه و شش میلادی  
طبع شده و از ترجمه اول بعربی در کتب استدلالية شواهدی  
نوشته اند حال بعضی از آن شواهد با کتب جدید الطبع  
که مطابقت می شود فرق دارد من جمله در ترجمه فاضل خوانی  
در کتاب هوشع در باب دوم آیه پانزدهم راجع به عکّه مرقوم  
است ( بعد از آن تا کستانهایش را با و داده در عا کوراد رو از  
امیدواری خواهم گردانید ) در ترجمه و طبعهای تازه ( واک  
هخور ) می نویسند و نیز در انجیل یوحنا باب چهاردهم آیه  
سیزدهم ( هر آنچه به اسم من خواهید خواست آن را من  
خواهم داد تا آنکه پدر به سبب پسر جلال یابد ) در طبع  
جدید می نویسند ( تا پدر در پسر جلال یابد ) در کتاب  
اشعیا عربی طبع قدیم فصل سی و پنجم آیه دوم ( بها  
خدا را جلال خدا ترجمه نموده اند - و نیز جلد سیزدهم  
بحار مجلسی را که بعد از ظهور حق ملا محمد اردبیلی  
ترجمه نموده در مواقع متعدده توضیحاتی موافق عقیده خود  
داده که در جلد عربی چاپ قدیم آن الفاظ و معانی ابتدا

نیست. من جمله در باب ششم صفحه سی و پنجم حدیث  
 نبوی که راجع به غیبت همه ائمه و فوت آخرین امام است  
 جمله ( اتاه ملك الموت فذهب به ) رابه کلی حذف کرده  
 ترجمه ننموده است و نیز در ترجمه قرآن تحریف معانی  
 بسیار نموده اند من جمله آیه کریمه ( وكذلك جعلناکم  
 امة وسطا ) راکه می گویند وسط یعنی بهترین امت  
 و نیز آیه ( لکل امة اجل ) راکه می گویند اجل امت یعنی  
 اجل آدمی زاده یعنی ( کل نفس ذائقة الموت ) می گیرند  
 و حال آنکه معنی امت شامل حال جمعیتی است که در ظلم  
 شاری مستقل زندگانی می کنند مثل اینکه گفته می شود امت  
 موسی امت عیسی امت حضرت محمد منظور از ترقیم یاد داشت  
 نوزدهم این است که اگر در این وجیزه ویاد رکتب استدل لایه  
 بهائیان قارئین محترم شواهدی از تورات و انجیل و احادیث  
 و اخبار مشاهده کنند که مطابقت با کتب تازه طبع قوم ننماید  
~~متزلزل نشوند به کتب قدیمه رجوع کنند تا به صحت موضوع~~  
 ماویه تعصب بعضی نفوس لجوج بی برند حتی جناب پور  
 داود که گاتهای حضرت زرتشت را ترجمه به فارسی نمودند  
 چون در دستاویز عباراتی است که صراحة خبر از ظهور  
 حضرت محمد و ظهور حضرت بهاء الله داده در جزوه ای

تحت عنوان ( دستیر کتاب آسمانی نیست ) نوشته و در تاریخ  
ژوئیه يك هزار و نه صد و بیست و هشت میلادی در بمبئی چاپ  
نموده به کلی دستیر راردمی کند و مادر مجله ( راستی  
شناسان مراهخوانند ) که در جواب تعرضات شخصی زرتشتی  
نما نوشته ایم و در هند چاپ و نشر شده جواب مختصری  
به این قسمت هم داده ایم و نیز در کتاب نظمی شاه نعمت الله  
خطی را که در يك صد و پانزده سال قبل در کاغذ ترمه نوشته  
شده بود این شعر را دیدم

آن هفت حروف نام آن شاه من است  
آن شاه که او مظهر الله من است  
مجموع دویست و سی و هشتش بشمار  
تادریابی که نام دلخواه من است

از هفت حروفیکه شماره اش دویست و سی و هشت می شود  
منظورش حسین علی که اسم مبارک حضرت بهاء الله است  
بوده تعصبا در کتب چاپی اخیر هفت حروف راهشت کرده اند  
و نیز در کتاب قآنی چاپ اول قدیم در سر لوحه مدیحه  
ردیف آمد پدید نوشته بودند ( در مدح جوان سید می )  
ولی در چاپ اخیر تغییر داده و نوشته اند ( در مدح  
یکی از علماء ) این قبیل اعمال ناشی از تعصبات جاهلیت

است از یزدان مهربان ملتصم که بشر را از بلای مسری تعصبات  
جاهلانه نجات بخشد .

### ( پرسش اول )

فلاسفه مادی و مقلدین آنها می گویند درین عصر طلائی کوه  
عقول و علوم ترقی کامل نموده دین داری غیر مرغوب آزادی  
مکفی و محبوب است عقیده بهائیان

چیست

### ( پاسخی )

بهائیان را عقیده این است که دین مقدس از خرافات و اوهام  
برای بشر الزم از همه چیز است و قوی ترین عامل برای  
تقویت و حمایت تمدن و سیاست و انتظام و استراحت جهانیان  
دیانت است گواه بر اینکه عقیده شان همین است سه قسم  
برهان است اولین برهان این است که در سبیل نشر آئین  
و تربیت روحانی مردم روی زمین فداکاری و جان بازی و  
کوششهای محیّر العقول نموده و می نمایند و تعلیمات حضرت  
بهاء الله را بدون اجبار و بیم و امید صوری ظاهری حاصل  
می کنند اگر اعتقاد بدین نداشتند و آن را الزم و سائل  
تربیت نمی دانستند البته هزاران بلا یار راه دینداری تحمل

نهی نمودند و همین قسم برهان آیات صریحه شارع مقدس  
آنهاست که تاکید و توصیه بدین داری نمودن جمله در لوح  
فردوس اعلیٰ می فرماید ( به راستی می گویم حفظ مبین  
و حصن متین برای عموم اهل عالم خشیت الله بوده آن است  
سبب اکبر از برای حفظ بشر و علت کبری برای صیانت و رئی )  
و نیز در لوح اشراقات فرموده ( دین نوریت مبین و حصن  
است متین از برای حفظ و آسایش اهل عالم چه که خشیت الله  
ناس را بمعروف امر و از منکر نهی نماید اگر سراج دین مستور  
ماند هرج و مرج راه یابد و نیز عدل و انصاف و آفتاب امن  
و اطمینان از نور بازمانند ) سومین قسم برهان تصدیق عقل  
انسان است چنانچه از همان فلاسفه مادی و آزادی خواهان  
جهان پرمش شود که زندگانی بشر به حال توحش خوب  
است یا به نوع تمدن البته می گویند بوضع تمدن در مبین  
موقع قضیه ایجاب می کند که متوحش و متمدن تعریف کرد  
متوحش کسی است که مقید به قیدی و به نظام و قانونی نباشد  
به هر چه میلش باشد و تواند و لو ضرر دیگران در آن باشد  
رفتار کند مانند متوحشین اقصی جنگهای افریقا و متمدن  
شخصی است که در تحت نظام و قانون و مقید به علوم و فنون و  
و علاقمند به نظافت و حسن آداب و رسوم باشد و انتفاع عموم

خواهد لهذا انسان عاقل متمدن مقید و غیر آزاد خواهد بود  
و نیز از همان طالبین آزادی و مخالفین دین اگر پرسش شود  
که برای بشر زندگی اجتماعی لازم و صلاح و مرغوب است  
و یا مانند درندگان زندگی انفرادی محبوب است البته  
می فرمایند زندگی اجتماعی لازم و لذیذ و عزیزتر است بنا  
علیه مفهوم زندگی اجتماعی هم محدود و مقید شدن به قانون  
و حدودی معلوم است اکنون که مبرهن شد تمدن و زندگی  
اجتماعی جالب حدود و قانون و ضد آزادی مطلقه است  
به این قسمت برهان ذیل عطف توجه نمائید که قانون جامع  
و کامل بهتر است یا قانون ناقص شکی نیست که عاقل طرفدار  
قانون کامل گردد چون شریعت الله هم دارای قوانین  
عبادتی و اخلاقی و توجهات روحی و نصائح و مواعظ  
حسنه است و هم شامل قوانین سیاسی و حامی تمدن است  
و به عبارتی آخری دین هم بشر را به مجازات و مکافات و به نعیم  
و جحیم اخروی و هم به حبس و عذاب و سیاط و قتل و عقاب  
و اجر و مزد و ترقیات دنیوی تهدید و تشویق می نماید  
حتی توصیه باطاعت سلاطین و حکام می فرماید و اما سیاست  
محروم از روح دیانت دایره اش تنگ و تاثیراتش محدود  
و پای نفوذش در میدان عقاید قلبی و وجدانی لنگ است

لهذا دیانت ارجح است چه که حامی سیاست و حاکم بر  
جسم و جان و نافذ برتن و وجدان و جنبتین است البته  
عاقل دیانت را اکمل و اتم و اقوی از سیاست می داند ما به  
یقین مبین می دانیم و انصاف می دهیم که طرفداران -  
دیانات و زمامداران مذاهب در این قرون اخیر به حدی  
اوهام و خرافات داخل دیانت نموده اند که ماهیت و نورانی  
وفوائد حکمت دیانت را به کلی از میان برده اند لولولای  
آئین را چنان بکثافات افکار و آراء و مبتدعات عاطله باطله  
خویش آلوده اند که صورت خزفی یافته و آن درمان امراض  
اخلاقی و اجتماعی را بقدری با سموم اضافات و احلام اوهام  
ترکیب نموده اند که سبب هلاکت جامعه گشته و به شدت سی  
هیکل رعنا و جمال زیبای دیانت را با وساخ شهوات نفسانیه  
و تکالیف زشت مبتدعه ظنیه مضره ملوث ساخته اند که عقلا  
را بیزار از دیانت کرده اند اما هر عاقل طالب منصف -  
حقیقت جو هر صاحب افکار عالیه نیک خوبانند که تامل و تحریر  
می تواند بفهمد که بنای دیانت بر پایه علم و عقل و حکمت  
و خیر و صلاح دنیا و آخرت و ترقیات روحیه و جسمیه و سعادت  
زندگانی اجتماعی گذاشته شده جمعیت خاطر و سیارات  
و اطمینان قلب و شرافت و استراحت جسمانی و روحانی بشر

در داشتن آئین است نمی گوئیم مدنیت ظاهره بی فائده  
و غیر لازم است می گوئیم مدنیت مادی خالی از دیانت و تمدن  
بدون تدبیر کافی و کافله سعادت و سیادت اساسی بشر  
نشده و نمی شود علوم و فنون و سیاست و مدنیتی که محروم از  
روح دیانت باشد مانند هیكل زیبایی بی روح و جمال  
قشنگ بی جان است و یا مثل پیره زال زشتی است که خود  
را بزرگ نموده به خط و خال آراسته باشد از دور دل می برد  
از نزدیک زهره .

نهایت فایده سیاست صحیحه مادیه این است که از امیال  
و غرائز طبیعی پس از ظهور مضراتش جلوگیری می نماید نه  
قبل از بروز مفاسد صورت رازیما می کند نه سیرت را بعبارة  
آخری رادع بعد از جنایت است نه رادع قبل از جنایت و فی  
المثل مانند درمان بعد از حصول امراض است اما دیانت  
مقدس از اوها موخرافات حافظ صحت قبل از ابتلای با مراض  
مزمه و مانع حدوث میکروبهای مسمومه و عوارض مضره است عامل  
و مراقبی است که از مجرای افکار و احساسات در مقابل شهوات  
دفاع می کند و زجنتین است یعنی هم خدمت به سیاست  
و مادیات می نماید و حامی پلیس صوری است و هم خدمت  
بروحیات و معنویات نموده دارای پلیس مخفی است روحی



است مناسب با جسم مادی طبیعی ماده ایست برارزنده  
قوای معنوی روحی بنا<sup>۱</sup> علیه دیانت حقیقی اقوی واجمع  
واتم واکمل از سیاست است این است که حضرت بهاء الله  
در لوح حکمت فرموده ( قل اول الحکمة واصلها هوالا قرارها  
بینه الله لان به استحکم بنیان الانسانية التي كانت درع  
الحفظ لبدن المالم تفکرو التعرفوا ما نطق به قلمی الاعلی  
فی هذا اللوح البدیع قل کل امر سیاسی انتم تتکلمون به کان  
تحت کلمة من الکلمات التي نزلت من جبروت بیانه العزیز  
المنیع ) در کتاب سیاست آتن یگانه حکیم مشهور ارسطاطالیس  
چنین می گوید ( لا ملک الا بالجد ولا جند الا بالمال ولا مال  
الا بالرعیة ولا رعیة الا بالعدل ولا عدل الا بالشریعة )  
چون سخن به این مقام رسید ناگزیر از ذکر نکته مهمه دیگر  
هستیم و آن این است که مقتضیات عالم طبیعت چنین بود ه  
وهست که هیچ موجودی به یک حال باقی نمی ماند یا روبه صعود  
وترقی و کمال می رود و یا به طرف تدنی و تنزل و تناقص رهسپار  
می شود دیانت هم مثل سائر موجودات است در وه قوس -  
صعودی و نزولی دارد ازین جهت است که در تمام کتب آسمانی  
واحادیث دیانتی خیر از خرابی آئین خویش در ایام آخرین  
و پشارت به ظهور موعود بدیع و مصلح و مری منیع داده اند

واین علت است که هرچندی شارع مقدس مبعوث گشته —  
دیانت را از لوث مبتدعات و از اوهام و خرافات پاک و آن را تجدید  
و تعمیر و تکمیل فرموده چون در یک قرن پیش افق عموم ادیان  
را در اوهام کاملاً تاریک نموده بود و ابرهای متراکمه  
خرافات و تقالید و سوء تفاهم مانع درخشش آفتاب دیانت  
بود و روحانیت و فواید دیانت بکلی از نظرهای پنهان و ولای  
ناگهانی هوی و خودپرستی جهان را احاطه داشت هستی  
بخش همه اشیاء بصرف فضل و عطا مری یکتا و مصلح بی همتا  
و شارع توانا حضرت بهاء الله را برای تجدید و تعمیر و تکمیل  
قوانین آئین و ایجاد تعالیم تازه متینی در زخور عصر طلائی  
برانگیخت آنحضرت هم جواهر معارف و شرائع قبل را تصدیق  
و با تحمل هزاران مشائب و متاعب معارف شرع بدیع بین المللی  
تشریح فرمود اکنون برخورداران و خیرخواهان و صلح جویان  
جهان واجب و لازم است که هر یک بقدر توانائی خویش باین  
آئین جوان نوین آخرین که منزله از خرافات دیرین و جامع  
و سرآمد همه آئین های پیشین و طرفدار سیاست و دیانت  
و مواد طبیعی و روحیات الهی است خدمت نموده و بشر  
را باین شاهراه رستگاری رهنمائی کنند خلاصه این است  
ما سیاست و دیانت و تمدن و تدین و ماده و روح و صورت و سیرت را

اگر با هم همد م و متحد و همقدم نگاه نداریم به حلال -  
مشکلات امور اجتماعی و اصلاح مفاسد حاضره کاملاً موفق نشویم  
و با دلبر صلح و سلام و آسایش انام که مسرت جسم و جان است  
دست در آغوش نخواهیم شد راجع به لزوم و فلسفه دیانت  
در مبحث چهارم حدیقه البهائیه بحث شده ممکن است به  
آنجا هم مراجعه فرمائید .

( پر سش دوم )

طرفداری بهائیان از دیانت مقدسه اسلام اگر خالی از حقیقت  
نیست چرا احکام قرآن را منسوخ دانسته  
حتی مکه را هم ترك نموده به عکه می روند

( پاسخی )

اگر کسی نسخ شریعت قبل و تشریح شرع بعد را علت مخالفت  
و مفایرت بین شارعین مقدس تشخیص دهد و طرفداری از  
پیغمبر لاحق را دشمنی با پیغمبر سابق تصور کند پس  
نمود بالله حضرت موسی را مخالف حضرت ابراهیم و حضرت  
عیسی را دشمن حضرت موسی و حضرت محمد را خصم همه  
پیغمبران و شرائع سابقه و مسلمین را مگدّب رسل و کتب قبل

از خاتم النبیین باید تصوّر کند چه که هر شارع لاحق تغییراتی  
بشریعت شارع سابق داده است و یک دسته از محرّمات  
را حلال و از محلّلات را حرام فرموده حتی بیت المقدس و قبله  
قبل راترك و مکه را بیت الله و قبله قرار داده حال آنکه این  
تصور صحیح نیست شارعین مقدّس با اینکه هر یک شریعت  
پیغمبر قبل خویش را نسخ و شریعت جدیدی آورده اند  
طرفدار و مصدق پیغمبران سابق خویش از روی حقیقت  
بوده اند مثلاً معام کلاس مافوق را که به ترك کتب کلاس ما  
در ون و بقرائت کتب کلاس مافوق امر می دهد نباید مخالف معلم  
در روس کلاس ما در ون تصور نمود و یا مخترعین علوم و فنون و صنایع  
بدیمه این عصر را نباید دشمن مخترعین و ارباب صنایع قدیمه  
شناخت و این جواب هر چند کافی است مع ذلک توضیحی  
نویسیم که اغلب مردمان جهان دوستان حقیقی دین خویش  
را دشمنان دین پنداشته و دشمنان واقعی آئین خود را شناسا  
ند و دشمنان دین خود ساخته به لعن و طعن و قتل و غارت  
دوستان صمیمی دینانت خویش پرداخته اند با اینکه حضرت  
مسیح و مسیحیان طرفدار حضرت موسی و تورات بوده و هستند  
کلییمان حضرت مسیح را نفوذ بالله مسیح خوانده اقرار و  
اعتراف حضرتش را نسبت به حقانیت حضرت موسی ساختگی

و مصلحتی تصور نموده و تغییر احکام تورات را دلیل مخالفت حضرت مسیح شمرند و همچنین مسیحیان و کلیمیان اعتراف حضرت محمد را به حقانیت حضرت موسی و حضرت عیسی صورت سازی و غیر حقیقی تصور نموده حضرتش را مخربدین خویش پنداشتند چه که يك قسمت شریعت و آئین آنها را باذن الله حضرت محمد نسخ فرموده برادران مسلمان هم به بهانه اینکه يك قسمت از احکام قرآن را باذن الله حضرت بهاء الله نسخ فرموده اعتراف حضرت بهاء الله را بحقانیت و رسالت حضرت محمد فرمالیطه و مصلحتی تصور فرموده اند و حال آنکه دلیلشان علیل و تصورشان مثل تصورات اصحاب سائر ادیان نسبت باسلام بی اساس است ادیب بیضائی کاشانی در این زمینه در حقائق سفته و بسیار متین گفته

شرع رسل در زمان خویش یکایک

نیست مگر رحمت و هدایت و عرفان

زخرف ایوان سترد و نقش نوین بست

لیک قوی کرد بیخ آستین ایوان

زرف بدستور هر کتاب که بینی

بوده بطور کمال کافل عمران

چون بدگرگونه گشت فطرت عالم  
قاعده دیگری ببايد وزاگان

بهر رضاع وصبی و شاب و مشیب است  
حکم دگرکل یومناهوفی شان

این نه خلاف ودوثی است بلکه نخستین  
فرق نه کرد است سود خویش زخسرا<sup>ن</sup>

بین دوفرزند در کلاس دوسه

هیچ دوثی نیست باتباین تبیان

وقتی عصر بتبیری است وتولاً

روزی آیام حشر وراحت وریحان

خلاصه بهائیان جهان بحقیقت طرفدار انبیاء و اولیاء -

گذشتگانند و برهان دیگر شان این است که در قطعات

خمسه دنیا جمعی کثیر از کلیمی و مسیحی و مسلمان و زرتشتی

و برهمنی و بودائی را بحقانیت حضرت رسول اکرم با دلائل

محکم تبلیغ نمود و به مراسم اعظم دلالت و هدایت کرده و

می کنند اگر بهائیان با انجام این خدمت نمایان از روی -

حقیقت مؤمن بحضرت محمد نباشند آیا آنان کعشب و روز باسم

حضرت محمد بعناوین مختلفه ازین و آن می گیرند و قدمی

برای نشر اسلام بر نمی دارند طرفدار صمیمی اسلام خواهند

بود لا والله قده بخاطرم رسید برای مزید آتاشی آنجناب  
 می نگارم مرحوم غریب خان ندیم قدیم شکار مرحوم ظل السلطان  
 پسر مرحوم ناصرالدین شاه قاجار پاریس بشرف حضور و  
 نقاشی حضرت عبدالبهاء مشرف شده در طی بیانات نصیحه  
 مبارکه برای مرحوم ظل السلطان و مرحوم آتاشی محمدتقی  
 نجفی مجتهد معروف اصفهان پیغام فرستادند که بسه  
 ظل السلطان بنوگید —

شکوه آصفی واسب باد و منطق طبر

بیاد رفت وزا وخواجه هیچ طرف نیست

بعد فرموده بودند به جناب نجفی بگوئید که با وجود این  
 همه مشائب و متاعب و مهاجمات و موانع و کبرسن من به یک  
 قسمت بیشتر دنیا سفر کرده در مجامع عظمی و نشائس کبری  
 حتی در بین جمعیت طبیعیون آزادی خواهان ضد خدا  
 عظمت و ابهت و حقانیت حضرت محمد رسول اله را بنوعی  
 ثابت داشتم که یک دسته از آن سامعین موفق به ایمان  
 شدند خوب بود شما با آن همه فراشی اسباب و ثبوت  
 و داشتن معاون و عزت و اظهار طرفداری از اسلام اقل تا  
 جلفای اصفهان و تا محله کلیمیان برای هدایت رفته آنها را  
 دلالت به اسلام می نمودی این پیام مبارک را مرحوم غریب خان

با حضور جمعی بجناب آقای نجفی رسانده بود در جواب  
گفته بود ای کاش عباس افندی مردم را دعوت باسلام ننموده  
بود چه آن ملاعین فقط کافر بود ندانستند ملعون و واجب القتل  
هستند باری به یقین مبین بدانید که بهائیت طرفدار  
صمیمی حقیقی همه ادیان و اسلام است و از جمله القاء  
شبهات دشمنان همین است که نعوذ بالله بهائیت را مخالف  
اسلامیت معرفی می کنند ولی تاثیری ندارد ضائبین حقیقت  
و منصفین با درایت گویان قبیل القات خالی از حقیقت  
نخورده و نمی خورند و مقتربین هم به پادشاه اعمال خود  
رسیده و می رسند .

هر بی خرد یکه تخم آزار بکاشت  
هنگام رو بر عقوبت برداشت

### ( پرسش سوم )

بعضی را عقیده این است که بهائیان گاهی مستبد شاه  
پرست و هنگامی مشروطه و جمهوری خواه و شاه کشند و در  
زنجان و تبریز و مازندران جنگها نموده و علت تنزل اسلام  
و سلب راه ترقی امم شرقیه شده اند



دشمنان آئین بهائی بهر شیوه و وسیله و حیلۀ بی گناه  
بتوانند میخوهند جهانیان را متفر و بیزار از بهائیت  
کنند و دولت و ملت را بر آنها بشورانند که شاید بسرعت  
بنفوذ بهائیت غربه و لطمه وارد شود این است که سرزمان  
در رنجور مقتضیات و افکار دولت و ملت نیرنگی تازه و ایراداتی  
بی پایه و بهانه هائی بجه گانه و اشکالاتی مفتریانه می گویند  
و می نویسند چنانچه در یاد داشت دوم ثابت شد که اعتماد  
با قوال دشمن نشاید پس آنجناب هم بمفتریات مخالفین  
اهمیت نداده به کتاب مستطاب اقدس ربه الواح طرازات  
و فردوس و تجلیات و سائر آیات حضرت بهاء الله و بمکاتیب  
حضرت عبدالبهاء مراجعه فرمائید تا بحقیقت عقائد اهل  
بها در امور مملکتی کاملاً آگاه شوید چه که عقیده هر ملت را  
از کتاب شریعت و آثار مبین و ولی آن آئین باید معلوم  
نمود لا غیر این جانب هم بنوبه خود باشواهد حسنی و  
عقلی و تاریخی بیاری باری زیلا حقیقت عقیده و روش بهائیان  
را روشن و واضح میدارم سال قبل در اثر مضرات گفتار و رفتار  
و کردار خودشان بود و این فیروزی و اندک ترقی حالیه  
در اثر عمل به تعالیم الهی و تجدد پروری و تغییر  
رژیم حاصل شده و وسیله عزت و رفعت ایرانیان فراهم گشته.

(برهان دوم)

انسان عاقل منصف بخوبی می داند که مدرک و سند عقائد دینی هر یک از ادیان کتب دینانی آنان بوده و هست نه گفتار حسودان و مفتریات دشمنان و مبتدعات پیشوایان نادان مثلاً اگر کسی بگوید یا بنویسد که در دینت اسلام مسکرات حلال و شرک جائز و سلطنت مشروطه بوده است فوراً قرآن شریف را باز نموده لمن بمشركین و حرم مسکرات و امر به اطاعت يك نفر اولی الامر که بعد از اطاعت خدا و رسول واجب است باومی نمائیم که رفع اشتباه از آن مجاهد منصف بشود بنابراین کتاب مستطاب اقدس سوره هزاران آیات حضرت بهاء الله والواح حضرت عبد البهاء و توقیعات مبارکه حضرت ولی امرالله شوقی ربانی برای اثبات عقاید بهائیان مدرکی است کافی و وافی چون رجوع بآن تعلیمات عالیات شود هر طالب حقیقی بزودی و بخوبی می فهمد که عقیده بهائیان بر مشورت و ازاله خرافات و جهالت و اطاعت حکومت و اولیاء امور و تصویبها و کلاهی ملت و مهربانی با عموم و عدم تعرض با ماور و وجدانی جمهور و اجتناب از فساد و نزاع وجدال بوده و هست و ارزشمت سال قبل در کتاب اقدس این بیانات عالیات نازل ( قد کتب الله علی کل مدینه

ان يجعلوا فيها بيت العدل ويجتمع فيها النفوس على عدو  
البهاء وان ازاد لابس ويرون كأنهم يدخلون محضر الله  
العلی الاعلی و بیرون من لا یری وینفی لهم ان یکونوا امنا  
الرحمن بین الامکان و وکلاء الله لمن علی الارض کلها ویشا<sup>روا</sup>  
فی مصالح العباد ) و در لوح بشارات می فرماید ( امور  
ملت معلق است به رجال بیت العدل الهی ایشانند -  
امناء الله بین عبادہ و مطالع الامر فی بلادہ . . . . )  
بہائیانیکہ در قطعات خمسه دنیا موجودند فرمان مبارکش  
را عاملند بدون مشورت و کلاء ملت در امور اجتماعی حرکتی  
نمی نمایند و در هر شهر و قصبه و قریه ای که بهائی وجود دارد  
محل روحانی مرکب از اعضاء منتخبه ملت موجود و مانند  
حلقه های زنجیر بهم مربوطند و جامعه بهائی صمیمانه  
مطیع تصویب آنانند حتی فرمان یزدان مهربان به عموم  
جهانیان تاثیر نموده چه که امروز امور هر ملت در تحت مشور  
منتخبین ملت در ظل ظلیل سلاطین مشروطه یا جمهوریت  
اداره می شود پس بنا بر آنچه نگاشتیم ثابت شد که تکلیف  
بہائیان و خط سیر آنان بدون تردید صریحا و واضحا منصوص  
و معلوم بوده و عملی نم شده گاهی مستبد و گاهی جمهوری  
و مشروطه نبوده و نیستند و نخواهند بود اما راجع به شاه کشی

این بهتان هم از جمله مفتریات سابق الذکر است ابدًا به  
بہائیان نمی چسبد چه که قصه کشته شدن ناصرالدین شاه  
در کتب تاریخیه ایران و سائر ممالک جهان مشهور و مضبوط  
است و به صدای رسا به گوشهای شنوای بی غرضان می رسد  
که قاتل آن شاه قاجار میرزا رضای مسلمان کرمانی بود که به  
پادشاه اعمال و افعال خودش این قتل بدست او واقع  
شد و هیچ محل اختلاف و جای اشتباه نیست و اگر در کتاب  
مستطاب اقدس و سائر آیات الله اکیدا منع از قتل معرضین  
و ظالمین و امر به مظلومیت کبری نبود بہائیان از جان و مال  
گذشته در همان وهله اول بان نیروی بازوی عزم آهنین خویش  
ریشه سردستهای ظالمین پرکین را تیشه می زدند فرصت  
به میرزا رضا نمی دادند پنجاه سال متحمل آنهمه ظلم و سختی  
و قتل و غارت و مصائب طاقت فرسانی شدند اما تیرانداختن  
بناصرالدین شاه و دفاعهاییکه بابیان در نیریز و زنجان  
و مازندران در سنوات اولیه ظهور حضرت نقطه اولی نمودند  
سببش این بود که حضرت باب نقطه اولی در قلعه کوه چهریق  
محبوس و راه کسب تکلیف مقطوع بود بابیان از احکام جدید  
مسیحی نبودند به قانون شریعت قرآن و روش اسلام در مقابل  
هجوم دشمنان بد فاع قیام نمودند بعبارة اخری و بحکم

قرآن جهاد فی سبیل اللّٰه در مقابل هجوم عدوان کرده جا  
در راه جانان رایگان دادند این قضیه را رباب افکار عمیقہ  
ونکتہ سنجان وقلم فرسایان داخلہ وخارجہ بخوبی فهمیدہ  
ونوشته اند کہ آن غزوات دفاعیہ هیچ مربوط بہ عالم بہائیت  
نیودہ است این نکتہ ہم نگفته نماند کہ حضرت بہاء اللّٰہ  
جلّ زکرہ با اینکہ شریعت وتعالیم جان آفرین نوین آورده  
وراه زندگانی تازه سخاوتمندانه رابعالمیان نمایانده در  
ضمن فرمودہ ہرینک از بہائیان کہ در ظلّ ہر دولت اند بہ  
امور سیاسی مملکتی باید مداخلہ نمودہ ومخالفت نمایند  
بہ صداقت خدمت بمموم کنند وبتہذیب اخلاق وتنویر افکار  
وتربیت نفوس پردازند وبمحبت ومہربانی جہانیان رابصلاح  
ونجاح وبحقیقت وفلاح دلالت نمایند وراہ رستگاری وترقیات  
سوری ومعنوی رابہ احزاب ارائه دهند وتیشہ بہ ریشہ  
دشمنی ونفاق زنند وتخم اتحاد واتفاق در اراضی قلوب  
وافکار بکارند ووطن پرست عالم دوست باشند کوتہ نظران  
وسہانہ جویان مقام این تعالیم مبارکہ رانشناخته قادر بہ  
تفلیک وفہم مواقع عمل آنها نشدہ تعبیرات غیر معقولہ کردہ  
حتی حمل بر طرفداری از استبداد نمودہ وعالم دوستی را  
مخالف وطن پرستی جلوه داده ومی دهند مکرر تحریراتی بہ

مخالفت بهائیان باین بهانه ها کرده اند و اسباب زحمت شده اند اما بهائیان به رفتار و گفتار و بکردار پاک و باطاعت دولت و توجه بحضرت احدیت دفاع ازین مفتریات نمود هاند در این موقع برای توضیح موضوع و رفع شبهات تذکری لازم نیست و آن این است که بعضی از نفوس مهتمه سیاسی گاهی در طی مذاکرات ایراد فرموده هاند که اگر بهائیان طرفدار مشروطیت و مشورت و تجدد بودند چرا در دوره اولیه مشروطه با امریکانه مرتبی خویش حضرت عبدالبهاء خود را کنار کشیده داخل احزاب سیاسی نشده و مسلح نگشتند جواب این ایراد این است مدبر یکتا حضرت عبدالبهاء چون دوست صمیمی عاقل مشروطه و تجدد و آزادی محقوله بودند فقط برای سرعت پیشرفت آن تأسیسات و کمک عاقلانه به مشروطه خواهان امر فرمودند که بهائیان مداخله نکنند چه که گروه مستبدین و ثله کهنه پرستان خود بین به تمام قوی می خواستند مشروطه خواهان را محو کنند از جمله -

حلیکه آن بی خردان برای گول خوردن و شورانیدن مریدان و جاهلان بر مشروطه طلبان بکار بردند این بود که رنگ مذهبی به این عمل مبرور دادند مشروطه خواهان را بهائی خواندند و مریدان را بفریفتند مرحوم شیخ فضل الله مجتهد

نوری در میدان توپخانه طهران وثقه الاسلام در تبریز و  
آقای نجفی مجتهد معروف در اصفهان و آقا شیخ جعفر  
محلّاتی مجتهد در شیراز و ملا علی اکبر آخوند متنفذ در <sup>پهل</sup>آورد  
و علمای دیگر در سائر بلاد در مقابل هزاران نفوس در <sup>حد</sup> رسا  
و معاصر و بالای منابر آیات کتاب اقدس را که راجع به انقلاب  
طهران و امر بمشورت و منع از استبداد و لزوم تجدید بود  
خواندند و ترجمه کردند و مردم را با همه قوی اغوان نمودند  
که دست از دامن استبداد و سلطنت قاچاریه برندارند  
جنگها و مخالفتهای مخالفین تجدید و مشروطه را که در  
تاریخ انقلاب ایران هست بخوانید این بود که آن مدبّر  
آسمانی حضرت عبدالبهاء بکریمه سوّم آل عمران آیه چهل و  
هفتم ( مکروا و مکروا لله و الله خیر الماکرین ) عمل نمود نقشه های  
فساد خونین مفسدین را با یک کلمه پاره پاره فرموده و عصای  
امرش چون شعبان مبین بساط ساحرین و حبال معرضین  
را درهم پیچید و بلعید هم تجدید پروران مشروطه خواهان  
را حراست فرمود و هم احبایش را محافظت کرد اکنون هر عاقل  
منصفی بخوبی می تواند بفهمد که بهترین خدمت بهائیان  
به اساس تجدید و مشروطه همان عدم مداخله و کناره گیری  
آنها بوده است حتی حضرت عبدالبهاء رسیدن تأسیس

بمحمد علی شاه را تصریحا" به قلع و قمع چند نفر از پیشوایانیه  
ضدیت تا آنکه به مشروطیت می نمودند مشروطی و موکول فرمودند  
او موفق به عمل نشد از سلطنت خلعتش نمودند الواح مبارکه  
طبع و نشر است طالبین رجوع بآنها نمایند نتیجه این است  
که بهائیان به يك روش متین مستقیم رفتار و گفتار داشته و بقدر  
قوت بتالیف قلوب و تجیب نفوس عموم پرداخته و به اصلاحات  
كوشیده نه جنگ وجدال کرده نه شاه كش بوده اند و نه  
استبداد خواه و نه سبب تنزل اسلام و شرقیان شده اند  
بلکه بعکس علت افتخار اسلام و شرقیان عموما" و ایرانیان خصوصا"  
بوده و هستند و وطن و دولت وطنی حضرت بهاء الله را در  
انظار عموم متمدنین دنیا محترم نموده اند و از روی حقیقت و  
صمیمت مطیع او امر دولت متبوعه خویش و خیر خواه جهانیا ننسند

( پریسش چهارم )

مساوات و محبت عمومی و ترك تعصبات و حرمت جنگ و معاشرت  
با کفار که عقیده بهائیان است منافی حفظ مراتب دین و مملکت  
داری و امور اقتصادی و سبب جسارت کفار و خائنین و بدکاران  
است اجتناب از آنها لازم همچنین صمیمانه دوست داشتن  
کافرود شمن محال و برخلاف طبیعت است و نیز بعضی از احکام



جناب بهاء بنظر اضداد می آید مقهور م فهم تضایا است  
نه وارد آوردن ایراد

### ( پاسا—خ )

این پرسشها مهم و شریک در کور جوابی مفصل است اما  
رعایه للاً اختصار جوابی معتد لانه می نگاریم امید است  
آنجناب وقارئین محترم دقت فرموده شریک از احکام —  
معتد لانه حکیمانہ حضرت بهاء الله را بجا خود بکار برند  
تا ناملاً به عظمت فرامین مقدسه اش آگاه شوند آئین ناز <sup>نہینکہ</sup>  
عالم مداری را در نظر دارد و برای نمونه در این مدت ثقلیہ  
در قطعات خمسہ جهان تاسیسات و تشکیلات و آثار تربیت  
و تعلیمات شویش را ظاهر و با شرمناخته و آئین بین المللی  
معرفی شدہ آتی نوع نیست نہ مخالفین آن فرمیدہ و تمؤر  
نمودہ و مسرفی می کنند در لوح جناب عند لیب لا ہیجانسی  
در جواب اعتراضات مقلین و مقتریات مقلین حضرت بهاء الله  
بعد از اجوبہ متین چنین فرمودہ اند ( من التامر من اراد  
ان یطقی نور الله قل تبا لك یا ایہا الخافل البعید انسه  
وضع امره علی اساس ثابت راسخ متین لا تزعزعہ اریاح العاصم  
ولا اشارات الامم كذلك قضی الامر فی لوح حفیظ ) مفاد

ترجمه این است بعضی از مردمان می خوانند خاموش کنند  
نور خدا را بگوزیان و هلاک برتوبادای غافل دروازه حق و حقیقت  
بدرستی که خدا امرش را بر پایه محکم پایدار متین نهاده که  
نمی تواند بجنباند او را بارهای دنیا و نه اشارتهای امتها  
این چنین جاری شده است فرما در لوح محفوظه منظم سور  
این است که او امر و تعالیم الهی سطحی و آن نوع نیست  
که دشمنان معرفی می نمایند اکنون محض مزید آگاهی آن  
جناب باختصار نیز توضیح داده می شود چنانچه قبلاً تذکر  
دادیم که معتقدات اصولی هر دیانت را باید از کتاب آسمانی  
ان دیانت و از طرفداران شان تفحص نمود اکنون هم می نویسیم  
که بهترین راه نما و رافع سوء تفاهم همان آیات مبارکه حضرت  
بهاء الله است که فارسی و عربی و به السن مختلفه مضبوط  
و منتشر است و آنها را حضرت عبدالبهاء و حضرت علی امیرالله  
توضیح و تشریح و تبیین فرموده اند اگر رجوع بآنها کرد در رفع  
تمام اشکالات بی غرضانه آنجناب و هر بی غرضی می شود  
برای نمونه بعضی از آیات در مواقع خود و به مناسبت  
در مطلب زینت بخش این اوراق می گردد اولاً حضرت بهاء الله  
شیخ فرموده اند نابینا با بینا و کرباشنوا و ناتوان با توانا  
و نادان با دانا و لال با گویا و ظالم با مظلوم و بیدار با نادان

وسالم با بیمار و با مرّوت بایی مرّوت و سعید باشقی و فاسق  
 با متقی و صالح با طالح و موافق با منافق و وطن فروش با وطن  
 دوست و منصف با معتسف و شجاع با خائف و صادق با کاذب  
 و دوست با دشمن و تقربا ایمان و انسان با حیوان یکسانند و در  
 یک رتبه واقع و به یک نوع در رعیت اجتماعیه مقام و جزا دارند  
 و در نزد خدا مساوی اند بلکه با صرح عبارات عالیات هر انسانی  
 را منع از بدکاری و شرک و ظلم و تقروا امر به نیک رفتاری و اقرار  
 بوحدانیت الهی و ایمان بمظاهر رحمانی فرموده و ترقی  
 و تعالی و راحت و جهانیان را معلق به نظام و اجرای قوانین  
 مجازات و مکافات و حفظ مراتب و تشخیص وظایف نموده اند  
 حتوا از مصاحبت و مرافقت با اشرار و مؤانست باید کار منسوخ  
 فرموده چنانچه در کلمات مکتوبه می فرماید ( زینهاران پسر  
 خات با اشرار الفت مکیرو مؤانست مجو که مجالست اشرار نور  
 جان را بنار حساب تبدیل نماید ) و تیزی فرماید ( مصاحبت  
 ابرار را غنیمت دانست و از مرافقت اشرار دست و دل سرد و بر  
 دار دست اشاره ابلغ از صراحت بریدن علاقه ظاهره  
 و دل کنایه کامل از قطع علاقه معنویه از بدان است و نیز در  
 لوح اشراقات میفرماید ( آسمان حکمت الهی بد و نیر روشن  
 و منیر مشورت و شفقت و خیمه نظم عالم بد و ستون قائم و پریسا

مجازات و مکافات این دو رکن دو چشمه اند از برای حیوانات  
اهل عالم ( و همچنین فرموده اند یا حزب الله مرتی عالم  
عدل است چه کجا رای دو رکن است مجازات و مکافات ) پس از  
می فرماید ( ای ظالمان ارض از ظلم دست خود را کوتاه نما عید  
که قسم یاد نموده ام از ظلم احدی نگذرم و این عهدی است  
که در لوح محفوظ محتوم داشتم و بخاتم عزمختوم ) پس بنا  
بر آنچه ذکر شد بنهائیان از سرور وید کاربیزار و اضافه بر  
مجازات و مکافات اخروی مجازات و مکافات دنیوی را هم واجب  
و طرفدار قانون و نظام اند ثانیاً راجع به حفظ مراتب نفوس  
و امورات اقتصادیه شارع مقدس حضرت بهاء الله در کتاب اقدس  
و در الواح دیگر حدودی نازل و حفظ مراتب و حقوق طبقات  
را مـصـرّح و لزوم تعدیل امورات اقتصادیه را موضح فرموده  
بنحویکه جای تردید و تشکیکی نگذارده و حضرت عبدالبهاء  
مبین و مروج شریعت الله مکرّر آن فرامین مقدسه را به  
عبارات و امثله مختلفه تبیین و تفهیم نموده اند من جمله  
در سنه یک هزار و نه صد و یازده میلادی در پاریس خطابیه  
اد فرموده که در کتاب خطابات مبارکش مطبوع و منتشر است  
یک قسمت از آن خطابات عالیات را برای مزید آگاهی آنجناب  
و قارئین محترم زینت بخش این وجیزه می کنم قوله الاحلی

( از جمله اساس بهاء الله تعدید معیشت است طبقات ناسر مختلف اند بعضی در نهایت غنا هستند و بعضی در نهایت فقر یکی در قصر بسیار عالی منزل دارد و یکی کلبه محقری هم ندارد یکی انواع طعام در سفره اش حاصل است و یکی نان خالی و قوت یوم ندارد لذا اصلاح معیشت برای بشر لازم نه اینکه مساوات باشد بلکه اصلاح لازم است و الا مساوات ممکن نیست نظام عالم بهم می خورد و نظم عالم چنین اقتضا می نماید که طبقات باشد نمی شود بشریکسان باشد زیرا در ایجاد بشر مختلف اند بعضی در درجه اول عقل اند و بعضی در درجه متوسط و بعضی بگلی از عقل محروم اند آیا ممکن است نفسیکه در درجه اعلاّی عقل است با نفسیکه سطح عقلی ندارد مساوی باشد عالم بشر مانند اردوئی است اردو و اسر داره زم نفر نیز لازم آیا ممکن است که همه سردار یا صاحب منصب باشند البته مراتب لازم است . . . . ) و اثر کسی طالب تشریح و توضیح بیشتر ازین باشد جزوه را که در آغاز انقلاب روسیه و جنبش افکار کمونیزم این بنده راجع باین زمینه نوشته و طبع و نشر شده مطالعه کند تا کاملاً بداند که بهائیان بحفظ مراتب و تعدید امور اقتصادی معتقدند و راه عملی شدن آن را هم نمایانده اند ثالثاً راجع به فقر و ایمان

ومعاشرت بهائیان با همه ادیان هر انسان با وجدان عاقل  
منصفی اگر تفکر نماید بخوبی می فهمد که اگر حضرت بهاء الله  
کفر و ایمان را یکسان می دانست متحمل آن همه مناسبات  
ومتاعب و چهل سال حبس نمی شد ولکن وطعن و نیش  
بی دانتان را در راه کیش قبول نمی فرمود و آنهمه فدائی و  
قربانی برای تأسیس آئین نوین نغیر نمی داد و در اول کتاب  
اقدس ایمان و عرفان مطلع وحی رحمن را اولین فریضه انسان  
مقرر نمی داشت و به این صراحت بی ایمانی را گمراهی معرفی  
نمی فرمود چه که بعد از آنکه شناسائی شارع مقدس را واجب  
فرموده چنین میفرماید ( من فاز به قد فاز بکل الخیر و الذی منسح  
انه من اعمل الضلال و لویاتی بکل الاعمال ) مفاد و ترجمه این  
است کسیکه رسید بعرفان و ایمان مطلع وحی رحمن رسیده  
است بهمه خوبیها و کسیکه محروم از آن گشت او از گمراهان است  
و لوی همه اعمال هم خود را آراسته باشد اکنون باید دانست که  
حضرت بهاء الله معاشرت با نفاق را چرا جائز شمرده چون نجاست  
مشرك و نفرت از نفاق صریح قرآن عقیده مسلمانان بوده و نخست  
مخصوصاً شیعیان که نفاق را هم مشرك پنداشته و نجس می دانند  
بفرمان یکتا خداوند مهربان حضرت بهاء الله آن احکام را نسخ  
فرموده چنانچه در یاد داشت پانزدهم ثبت کرده شد

مقتضیات ایجاب رفع نجاست و نفرت از آنان نموده یعنی  
برای هدایت و نجات از ضلالت و کندن ریشه های خار کفر  
و نفاق و شقاق از اراضی قلوب اهل آفاق و نشان دادن نهالها  
بارور عرفان و گل وریاحین ایمان در گلستان جان و وجدان  
مردمان امر بمعاشرت فرموده قدری دقیق باید شد و در  
اشراف نکات مرقومه در ذیل تعمق نمود بالای شرارت و شرك  
و ضلالت و غرور و کفر و جهالت و امراض خیانت و شقاوت و دشمنی  
و زنا و حتی اجرای قصاص جنایت و بالاخره هر مضرت  
و معصیت و شناعة اگر بآدستی و راستی دفع و رفع و معالجه  
و محو شود و پادانائی و پردباری جلوگیری گردد البته  
خوشتر و موثرتر نتیجه و عاقبتش بهتر است یعنی اگر بسا  
خشونت و قهر و غضب و سبعتیت و خصومت اقدام به تربیت و  
دفع شرك و کفر و ضلالت گردد تولید رنجش شود نینه در دلها  
ایجاد کند و لوسفروجهالت با جبار و عورتا رفع گردد اما  
بغض و خصومت در سیرت بماند و غبار کدورت بر دل نشیند  
و آن تربیت اساسی نشود و آن هدایت سبب نجات نگردد  
مثلاً حکیم حازق ممکن است دست شخص مبتلابر مرض شفا قلوب<sup>ش</sup>  
را با کمال شیرین زبانی و شفقت و مهربانی قطع نماید و هم  
ممکن است با تعرض و خشونت و با تلخ زبانی و ترشرویی و

و عصبیت ببرد در هر صورت دست قطع و مرض رفع و صحت می یابد  
 اما اثر حسن و قبح اخلاق حکیم در مریض تأثیر شدید دارد  
 اگر بخوش اخلاق و مهربانی عمل کند مریض هم سلامت شود  
 و هم اخلاق آموزد و مهربانیم در جان و وجدانش جای گیرد  
 و اگر حکیم تند خو و بد زبان باشد مریض مکدر و متغیر شود  
 و بد اخلاق آموزد پس بمهربانی و بردباری مفید تر و نتیجه  
 و عاقبتش بهتر است نکته دیگر اینکه حکیم دشمن مرض است  
 نه مریض و مرتی دشمن جهل است نه جاهل این است که  
 پزشک توانا حضرت بهاء الله فرموده حکیم عاقل باشید  
 و مرتی کامل امراض شرك و کفر و وهم و جهل و خصومت و امثالها  
 را نابود کنید نه مریض و مشرک و کافر و دشمن و امثالها را و نیز  
 توجهی باین نکته لازم ایمان و کفر و علم و جهل و امثالها وجود  
 جسمانی ندارد و اعضا و اجزاء مادی و صورتی نیست که بشود  
 باشمشیر قطع و به سریشم وصل و اسائر آلات و صلیه و قطعیه  
 و سوره مادیه را بکار برد و آنها کمالات و توانمندیات و فضائل  
 و درجات است باید با وسایل و آلات معنوی که تعلیم و تربیت  
 و تدریس کلامی و عقلی و اخلاقی و آدابی است قطع و وصل کرد  
 بدلائل و برائین محکم و متین و با اعمال طیبیه مرضیه و با حکمت  
 و محبت مواعظ حسنه آنها را اخذ و عطاء نمود این است



که حضرت عبدالبهاء در جلد دوم مکاتیب مبارک ( ۲۷۱ -  
 می فرماید ( اجتناب برد و قسم است يك قسم حفظاً مرا  
 و این باید بروج و ریحان باشد نه به غلظت و شدت و قسمی  
 دیگر از روع غلظت و آن مقبول نه . . . . ) بعضی را گمان  
 چنان است که نمی شود با دلیل و برهان و با اعمال طیبه  
 و اخلاق پسندیده و با خوشروئی و شیرین زبانی و یادوستی  
 و آشتی مبتلای با امراض شرك و کفر و جهالت و ضلالت را معالجه  
 نمود حتماً باید با تشدد و تغییر و خصومت و سبوحیت باشد اگر  
 وقت شود واضح گردد که این رای ناشی از تقلید و بی اطلاعی  
 و کوته نظری است .

توضیح دیگر - اینکه چون هوش و دانش و خرد و بینش  
 مردمان این عصر را با عقل و دانش اقوام جاهلیت و اعراب بدویه  
 بر بریه و طوائف ساثره سابقه هیچ وجه طرف مقایسه قرار -  
 نمی توان داد لهذا نفس کمالات ترقیات عصریه حالیه  
 جالب تعلیمات لطیفه قویه و دروس عظیمه عالیه است مقتضی  
 حال مردمان قدیم همان تعالیم قرآن کریم بوده که در سوره  
 توبه آیه سی و ششم می فرماید ( وقاتلوا المشرکین كافة ) مفاد  
 ترجمه این است که بکشید شما همه مشرکین را در سوره محمد  
 آیه چهارم می فرماید ( فاذا لقیتم الذین کفروا فاضرب

الرقاب ) مفاد ترجمه این است پسر چون ملاقات کنید نثار  
 رابزید گرد نه‌ای آنهارا و در حدیث وارد است ( السیف  
 یحلوایة الجهل ) ( انانبی بالسیف ) این قبیل او امر مبارکه  
 در خور مردمان الی صد سال قبل بوده و اجرائم شده  
 و صلاح و موافق دمان قرون ماضیه بود و اما در این عصر نورانی  
 تعزیم و تربیت و تنبیفات د یانتی بدلیل و مبینة و محبت -  
 خالصانه مؤثر تر است بعضی پیروان از ادیان گمان نمود هاند  
 دلیل حقانیت پیغمبران استیلای بحال و جان بزور شمشیر  
 و قتالی و غارت گری بوده و هست حتی منتظر قائمی هستند  
 که دلیلش شمشیر باشد جنگهای داخلی اسلام باید پیکر  
 و استیلای توری بر یکدیگر نمایند بر این عقیده سخیفه بوده  
 وقت مروجین و مبینین قرآن و شهادت آنان همه منبصحت  
 از این سوء تفاهم شده است حتی در مدارس و مکاتب اطفال  
 رابزور فحش و پشامق و کتک تربیت می نمودند کودکان را سبع  
 و فحاش و شرور و لجنی ساخته تحویل جامعه می دادند  
 اما در این عصر نورانی عیوب آن روش ثابت شده و مکرر  
 بتجربه واضح گشته که بدون شدت عمل و تنبیه بدنی

عمل تملیم و تربیت بهتر پیش رفته و مؤثرتر گشته

می‌رود

بجای خوب و فلتک نسیحت و محبت و یار و شهای تربیتی د یاربکار

حضرت بهاء الله فرموده ( لسان شفقت جذّاب قلوب است  
وما تده روح ) و همچنین راجع بوضع تربیت اطفال فرموده اند  
از شتم و ضرب اجتناب نمایند که اخلاق اطفال راضاع می نما  
د رس معلم اربود زمزمه محبتی (جمععه بمکتب آورد طفل گریز<sup>را</sup>)  
برای تربیت دیانتی هم امروز بهترین وسیله همان  
اطاعت امر حضرت بهاء الله است .

آنکه با حیای خلق داشته دعوی

تبیغ نشیرد پسی هلاکت انسان  
نیمت مکر از عناد آنکه بگیرد .

تیغ سرافشان مقام لعل در افشان

حتی در این عصر اعظم رجال سیاسی عالم زور پرویاکانند  
یعنی تبلیغات را اسرع و اشدّ و انفاذ توپ و تفنگ و قوه گازیه  
و برقیه و فشنگ تشخیص داده اند و امور مهمّه عمده را با قوه

پرویاکانند انجام می دهند تا ممکن است ازین طریق مناصد  
خود را ترویج می دهند جنگ را برای دفاع تنویب می کنند  
را بهما راجع بحرمت جنگ و جدال بلی در شریعت حضرت  
بهاء الله نزاع و جدال نهی است بصریح بیان می فرمایند  
( نزاع و جدال شان درندگان ارض بوده و هست و اعمال  
پسندیده شأن انسان ) و در مقام دیگر فرموده ( نزاع و

جدال راضی فرمودیم نهیا "عظیما" فی الکتاب ( ودر لوح  
دنیافرموده ( عموم اهل عالم باید از ضرر دست و زبان شما  
آسوده باشند ) مکرر تذکر داده می شود که سوء تفاهم سبب  
سیه بختی و کفر و دشمنی شده باید کوشید که بار لبر حسن تفاهم  
دست در آغوش شد منظور از این قسمت فرامین مقدسه ایسن  
نیست که اگر اجانب هجوم بوطن ما نمودند و مملکت ما را  
خسواستند بشصرف آورند و یا یاضی و طافی و قطاع طریقی در  
داخله حمله نمود و اسباب عدم امنیت شد سرکوبی از آنها  
نمود و دفاع نکرد بلکه منظور این است که افتخار بخونخوازی  
نکنیم و هجوم به اوطان دیگران ننمائیم و با سم ترویج کیش  
نیش به دیگران نزنه نزاع و جدال ننمائیم و جنگهای دیانتی  
با خارجه مانند جنگ دیست و پنج ساله صلیبیون و نزاعهای  
داخله مذهبی مانند نزاعهای سنت باشیعه و شیخی  
با بالاسری و پرتستان با کاتلیک بمیان نیاید جنگ برای نشر  
دین و مذهب منع است باید بدلیل و برهان و با اعمال و افعال  
جسته و اخلاق پسندیده ترویج نمود این است که حضرت  
بهاء الله در اشراق چهارم می فرماید ( جنود منصوره در  
این ظهور اعمال و اخلاق پسندیده است و قائد و سردار این  
جنود تقوی الله بوده اوست دارای کل و حاکم بر کسل )

اما برای صیانت مملکت از تعذبات اجانب و قطاع

طریق و اراذل البته اسلحه و لشکر لازم است دفاع از دشمنان مملکت امر است نه منع این است که در کتاب مستطاب

اقدس میفرماید حمل آلات حرب حرام است مگر وقت ضرورت

( حرم علیکم حمل الات الحرب الا حین الضرورة ) خرد مند

کاروان می دانند که وقت ضرورت حربیه در مقابل هجوم دشمنان

و حفاظت مملکت و امنیت و حراست مال و جان رعیت است همان

نوع که حضرت بهاء الله به تقلیل و خلع اسلحه و ترک جنگ

و وجوب صلح عمومی قبول و ملل فرمان داده بصراحت عبارت

هم دستور فرموده که بقدریکه برای حفظ مملکت و تنظیم امور

رعیت و سرکوبی چپاولان و زدان و دشمنان لازم است حکومت

لشکر و اسلحه باید داشته باشد من جمله در کتاب مستطاب

خطاب به شیخ صفحه ۲۴ می فرماید ( باید مجلس بزرگی

ترتیب دهند و حضرات ملوک و یا وزراء آن مجلس حاضر شوند

و حکم اتحاد و اتفاق را جاری فرمایند و از سلاح باصلاح توجه

کنند و اگر سلطانی بر سلطانی برخیزد سلاطین دیگر بمنوع

اوقیام نمایند در این صورت عساکر و آلات و ادوات حرب لازم

نه ( الا علی قدر مقدور و لحفظ بلادهم . . . نزد مظلوم

حال صد هزار عسکر منظم مرتب کفایت مینماید ) گمان می کنم

همین قدر که توضیحا نگاشتم آنجناب وهر منصف بر عظمت  
واعتدال وجامعیت فرامین مقدسه حضرت بها<sup>۱</sup> الله اعتراف  
خواهد نمود اما راجع باینکه دست داشتن دشمن رامحال وبر  
خلاف طبیعت تشخیص داده اید در نظر اول بنا بر طبیعت  
حیوانیت و بنا بر اسم زندگانی معمولی سطحی نظریه  
آنجناب قابل تصدیق است اما چون به عالم ماوراء الطبیعة  
انسانیت و به تاثیرات تعلیم و تربیت بدقت متوجه شویم  
می بینیم که تاثیرات کلمات و تعلیمات مرثیان آسمانی و  
آموزگاران مهربان به فوق عالم طبیعت انسان راسیر میدهد  
و ورزشهای اخلاقی که فوق عالم حیوانیت است و علم پد اگوشی  
یعنی علم تعلیم و تربیت در انسان که سهل است در حیوانات  
شورور درنده و حشرات موزیه هم تاثیرات شدید نموده است  
در اثبات عظمت و معجزات تعلیم و تربیت همین بس است  
که حیوانات سبعه و حشیه را بنحوی تربیت نموده تعلیم  
داده اند که با حیوانات اهلی و آهوان بتری زندگی می کنند  
پلنگ خونخوار با گوساله قشنگ بی آزار به محبت رفتار دارد  
و گرگ ظالم درنده با بابر مظلوم چرند از یک چشمه می نوشند  
و در یک سراب دون ایذا می زیند گریه دل سنگین را با گنجشک  
کهنین مسکین با کمال تمکین در یک قفس و لا نه منزل داده و

و در وقت نمایش در يك سرزمین همنشینند البته در نمایشگاه  
های خارجه و داخله آن حیوانات اضرار را که طبعاً —  
دشمن جان یکدیگراند مکرر دیده آید که در يك قفس ولانه —  
منزل داده و در وقت نمایش در يك صحنه آزادانه با هم بازی  
بلکه معاشرت نمایند انسانیکه کان کمال و مصدر فضائل و جلال  
و مستعد تربیت فوق عالم طبیعت در ظلّ تعالیم حضرت  
ذی الجلال و قابل مظهریت انوار سلطان غنی متعال است  
البتّه صد هزار مرتبه بهتر از حیوان درنده می تواند در سایه  
تعلیم و تربیت آموزگار یکتا و پزشک توانا در آید یا بفرق طبیعت  
نهاده به اعلیٰ المقام عالم انسانیت رسد با دشمن دوستی  
کند بجای ملعون کافر ای برادر گوید اکنون معلوم شد که دشمن  
را دوست داشتن بر انسان محال نیست مقامی است فوق عالم  
طبیعت و برارنده عالم انسانیت و چون مسئله مهم است  
توضیحاتی گوئیم که ایمان به یزدان مهربان و پیروی یکتا  
مرتبان آسمانی از روی دانش و بینش موجد قوی و تاثیرات فوق  
طبیعی و نمایندگانه اقتدار فوق قوای بشری است انسان با جناح  
ایمان بحول و قوه ربّ مقتدر رحمن در فضای عالم ما وراء الطبیعه  
پرواز کند و به خرق حجابات عادات طبیعی موفق گردد آری  
جان و مال برضا و رغبت دادن وارث برای میرغضب قاتل

خویش تعیین نمودن و زینت دادن مادر مهربان جوان خود  
را برای قربانی و گذشتن از حُبّ جاه و منصب و پریدن علاقه  
از زن و فرزند و از عزّت و ثروت و تمنا نمودن طفل دوازده ساله  
شهادت را و فداساختن شخص فارسی شرقی خود را در راه  
حفظ و حراست شخص مسیحی غربی در نهایت رضا و محبت  
و پریدن حنجر خویش را بخنجر در راه محبت امر ربّ مقتدر و  
فدا کردن قریب بیست هزار نفوس از کهنه و صغیر و رجال و نساء  
و غنی و فقیر و عالم و نحیر عامی حقیر جان و مال و خانمان خویش  
را با اختیار و با نهایت انجذاب و اشتیاق و شوق و ذوق برای  
تربیت و ترقی جامعه و تحصیل رضای حضرت احدیه و بالاخره  
روزه داشتن و نماز خواندن و خمس و زکوة دادن و برخلاف -  
شبهوات طبیعی رفتار کردن البته مخالف احساسات مادیه  
و قواعد طبیعت است اما چه باید کرد که مرئیان آسمانی عموماً  
و حضرت بهاء الله جلّ قدرته خصوصاً بآن قوه الهیه ما  
وراء الطبیعه نیکه داشته اند این معجزات را نموده و  
نفوس را فوق عالم طبیعت پرورده اند صفحات تاریخ ادیان  
عموماً و تاریخ بهائی خصوصاً و عملیات تربیت شدگان در نظر  
تعلیم و تربیت حضرت بهاء الله گواه درستی نگارشات ما است  
مسلم است نفوسیکه قطره از اقیانوس حکمت دیانت بهائیه -



نه چشیده و از چشمه هدایت حضرت احدیت ننوشیده و به  
سیر عالم روحانیت ماوراء الطبیعة موفق نشده اند البته در  
استغراب و استعجاب از استماع این عجایب معجزا تنبذ  
اما اگر در ساحل اقیانوس شریعت تعلیم و تربیت روحی و جسمی  
آئین بین المللی بهائی را بیند و با دیده بینا بنگرند صحت  
نگارشات ما را کاملاً تصدیق می فرمایند و دوستی با دشمنی  
و مهربانی با کافر را محال نمی شمارند نعم ما قال ( گرش به بینی  
و دست از ترنج بشناسی . روا بود که ملامت کنی زلیخارا )  
و اما راجع با حکام و به آیاتیکه تصور شده اضرار است  
این قسمت هم ناشی از کم اطلاعی است اضراری در میان  
نیست همه احکام و آیات مؤید یکدیگر است چنانچه زیداً  
مکشوف و معلوم خواهد شد احکام و تعالیم شارحین مقدس  
در قسمت بزرگ دارد باید اول تفکیک گردد تا به حقیقت  
مطلب و حل مسئله پی بریم یک قسمتش را هر انسان مکلف  
است عمل نماید مانند شناختن خدا . و انبیا و تحصیل علوم  
و کمالات صوری و معنوی بقدر توانائی و تلاوت آیات و خوردن  
از انتقام و خواندن نماز و نگاه داشتن روزه و انفاق و اتفاسق  
کردن و احتراز از انفاق و شقاق نمونک و عقیف و امین و راست  
و دوست و مهربان بودن و از مناهی دوری جستن و امثالها -

قسمت دیگرش فقط راجع به سلاطین و سیاسیین و اولیای  
امور و زمامداران جمهوری و قضاة رسمی است مانند قتل قاتلین  
و دفع ظالمین و سرکوبی خائنین و مهاجمین و انتقام از مجرمین  
و تعدیل قوانین و تنظیم امور عجزه و مساکین و اخذ حقوق  
مستحقین از متعدین و امثالها چه که اگر افراد جامعه مداخله  
در آن امور نمایند شیرازه و فتن نظام امور از هم بپاشد و سلب  
آسایش و امنیت جامعه شود توحش و هرج و مرج حکمران گردد  
شریعت حضرت بهاء الله هم در قسمت عظیم دارد قسمتی  
عمومی است مثل عرفان مظهر وحی رحمن و پرستش بیزدان -  
مهربان و عبارات و دوستی و آشتی با عموم و عفو و اغماض قصور  
و تحصیل فضائل و علوم و خودداری از انتقام از سرور و داشتن  
عفت و عصمت و امانت و همت در هدایت اهل درایت و مزین بودن  
با خلاق حسنه و آداب مرضیه و امثالها این گونه احکام شامل  
حال خواص و عوام و پیر و جوان و رعیت و سلطان و همه جهانیان  
است قسمت دیگر اجرایش مخصوص باولیای امور و سلاطین  
و حکام غیر و بقضاة و زمامداران جمهوری است بنا بر آنچه مقدمه  
نگاشتیم آیه مبارکه ( ان تقتلوا فی رضاه خیر لکم من ان  
تقتلوا ) که مفاد ترجمه این است کشته شدن بهتر است  
از برای شما از اینکه دیگران را بکشید با آیه مبارکه ( من قتل

نفساً عامداً فاقتلوه) که مفادش این است کسیکه کشت عسداً کسی را پس بکشید او را بهیچ وجه این د و آیه در نزد اهل بصیرت مخالفت و مباحثی با هم ندارد و عمل هر دو لازم و اجراً هر دو و سبب نظم عالم و قوام امور ام و مایه ترقی و تمدن همه بنی آدم است اطاعت آیه اول تکلیف همه بشر و طاعت آیه دوم اخلاق عمومی است و اجرای آیه دوم تکلیف رؤساء ادارات - مربوطه است برای نمونه د و آیه مرتوم گشت مخالفین آئین حضرت بهاء الله آیات و احکامی را که مخالف و مباحثی قلمداد نموده اند از این قبیل است و در تمام کتب آسمانی و کتب خوانین مملکتی این قبیل احکام که صوراً بنظر اضداد و حقیقه و معنی موافق مقصود است بسیار است ملاحظه فرمایید لاختصار به همین قدر کفایت می نماید امید است آنجناب و طالبین منصفین را بشاهراه حقیقت رهبری کند .

### ( پرسش پنجم )

در بعضی از عبارات جناب بهاء کلمات زیادی بی معنی دیده شده مثل اینکه در عبارت ( عاشروا مع الادیان بالروح و بالریحان ) مع زیادی و ریحان اسم گیاهی است در اینجا معنی ندارد و نیز در عبارت ( همه باریک دارند و برگ یک شاخسار ) شاخسار

جمع يك مفرد است به نظر درست نمی آید .

### پساسخ \*

انسان بهر که و هر چه بنظر محبت و حسن ظن ناظر باشد  
سرایای منظور محبوب خویش را خوش بیند و اگر عکس نسبت  
بکسی سوء ظن پیدا کند محسنات را هم عیوب و کمالات را  
نواقص بیند ازین نقطه نظر بوده که دوستان درباره انبیا \*  
واثمه هدی و مرأشده علو و غلو نموده و دشمنان به توهین  
و تنقید و تکفیر پرداخته اند چون در باب داشت پنجم و ششم  
این مسئله را مشروحاً تذکر داده ایم در اینجا با اشاره می  
گذریم نسبت بفهم آیات حضرت بهاء الله هم سوء ظن و  
بی مبری بکار رفته چنانچه زیلاً مرهن خواهد شد اکنون  
راجع به سؤال آنجناب جوابی منصفانه به دو قسم حلی و  
الزامی داده می شود اما جواب حلی این است که در آیه  
اول کلمه تعزیه <sup>و تعزیه</sup> است بهمانت و زینت کلامی جمله افزوده  
و معنی منظور را تاکید و تبیین نموده چنانچه در قرآن مجید  
هم این قبیل کلمات تعزیه بسیار است که در طی جواب —  
الزامی بعضی از آن آیات یاد آوری می شود اما کلمه ریحان  
در آن جمله محکمه افصح و ابلغ اشاره و استعاره و کنایه بخوش

ا خلاق است یعنی بوی خوش و سبزی و فرح بخشی و کیفیت  
ریحان منظور بوده نه معنی گیاهی صوری آن می فرماید  
باهمه اریان چنان معاشرت بنمائید که از اخلاق و رفتار و  
گفتار شما بوی خوش فرح بخش ریحان استشمام و بشاشت و  
خضارت آن مشاهده گردد و خاطرها شاد و وجدانها مستریح  
شود نه اینکه عبوسانه مغرورانه و باغلظت و خشونت و وحشیانه  
مواجهه با اریان سائره گردید که راعحه کریمه عفته سیر بغض  
افتقوزه عداوت از شما استشمام گردد ماهیت لغت ریحان  
از راحت و راعحه است چنانچه در قرآن در سوره واقعه آیه  
هشتاد و هفت ونود و دو فرموده اند ( فَاَمَّا انْكَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ  
فَرُوحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّةٌ نَعِيمٌ ) وَاَمَّا انْكَانَ مِنَ الْمُكَذَّبِينَ الضَّالِّينَ  
فَنَزَلَ مِنْ حَمِيمٍ وَتَصْلِيَةٌ جَحِيمٍ ) آنجناب و رفقا<sup>۱</sup> روح و ریحان -  
آیه منزوله در این کریمه را که مخصوص مقربین است هر چه معنی  
می فرمائید روح و ریحان آیه منزوله بحضرت بهاء<sup>۲</sup> الله را هم  
مثل آن معنی کنید به خاطر آمد که در سال يك هزار و سی  
صد و سی و هشت هجری قمری در مشهد مقدس بود ۲ روزی  
از یائین خیابان عبور می کردم جمعیتی را جمع و هیاهوی  
را بلند دیدم جلورفتم مشاهده شد شخص کلیمی معروف به  
جدیدی را می زنند و فحش می گویند سبب را پرسیدم معلوم

گردید که یهودی نادان در طی گفتگوی معامله‌ئی با مسلماً  
بدون قصد سوء و کنایه فقط ادباً و احتراماً گفته بود به دم  
علی قسم بعد از تحقیقات و تدقیقات تام بر حضار معلوم شد  
که آن بیچاره نادان چون مکرر شنیده بود کفشیعیان بسر  
علی قسم خورده اند حضرت علی را شیر خد گفته اند او به  
معنی استعاری و تشبیهی شجاعی شیر خد ابرنخورده بود  
و یقین هم داشت که شیر بی دم نمی‌شود احتراماً سر شیر  
را برای قسم شیعیان گذاشته به دم شیر قسم یاد کرده بهر  
بحوی بود آن نادان رانجات دارد و فزازش را دم اما راجع بکلمه  
یک شاخسار آن نیز در نهایت نزاکت و لطافت و فصاحت و بلاغت  
است جامعه انسانی را بیکدار و مقدسین و مومنین و خادمین  
جامعه را بمیوه و سایر طبقات بشر را در خورد رجات بشاخه  
و برگ تشبیه فرموده و تمثیل زده اند که همه آنها بهم مربوط  
ند و هم وحدت شجر معلوم و هم کثرت برگ و بار و شاخسار در  
آن مشهود است در این صورت جمع و مفرد در این آیینه  
مبارکه نظر بمعنی و منظور و مقصود یکسان است شاخه و  
شاخسار بار و بارها برگ و برگها در یک حکم است چه که  
وحدت و ارثابت است و منظور قائل جلیل تلقین لزوم اتفاق  
و اتحاد است و نیز در فارسی سا روزا بمعنی جمع و بسیار و بمعنی

مفرد هم آمده یعنی به يك كوه كوهسار و به يك قطعه زمین  
شوره زار گفته و نوشته اند واقعاً شرم می آید که کلمات  
بشرایمیزان فهم کلمات خالق اکبر قرار دهم اما نظر به تنگی  
ظروف افهام و لنگی پای های ادراک بعضی انام مجبورم  
مصراع یگانه ادیب سعدی علیه الرحمة را خاطر نشان کنم  
تا واضح گردد که فصحا و بلغا و شعرا هم استعمال نموده اند

( گرنه بودی دل نخواندی بلبلی در شاخساری ) بدیهی

است بلبلی در آن واحد در روی يك شاخه مترنم است نه  
در شاخسار اما در این موقع شاخه و شاخسار در حکم واحد -  
است اما جواب الزامی این است که اگر بکتب رثیه سابق  
الذکر علمای نصاری و دانشمندان ننمود و پیشوایان یهود  
و اعتراضات طبیعیون بمظاهر امر رب مقتدرود و رجوع نمائید  
مسبوق می شوید که معرضین از کتب آسمانی و آیات الهی -  
ایراداتی بزرگ تر وارد آورده اند من جمله بیش از سیصد موضع  
بعبارات و بالفاظ و بمعانی و به قواعد صرفی و نحوی و منطقی  
قرآن مجید تنقید کرده اند و بعضی از آیات الهیه را متناقض  
و بی معنی و ناسخ و منسوخ جلوه داده اند برای تذکر

آنجناب و قارمین محترم بعضی از آن ایرادات را ذیلا خطاطز  
نشان می نمایم من جمله کریمه ( لا نفرق بین احد من رسله )

است که چهار ایراد کرده اند گفته اند بین واحد ومن  
 اطناب و برخلاف قانون فصاحت است چه که يك شرط كلام  
 فصیح آن است که حروف و کلمات آن جمله کم و معنیش تمام  
 باشد لهذا ( لانفرق الرسل ) فصیح و تام و ملیح تراست  
 آن سه کلمه زیادی و بی معنی و بی شراست واحد هم بین  
 ندارد و این معنی غلط است و همچنین بر کریمه ( ویکلمه  
 منه اسمه المسيح ) اعتراض نموده اند که ضمیر راجع  
 بکلمه باید مؤنث باشد نه مذکر و همچنین بر کریمه ( لیس  
 البران تولوا و جوهکم قبل المشرق و المغرب و لکن البرمن  
 آمن بالله ) اعتراض کرده اند که کلمه البرمان معنی من آمن بالله  
 مناسبت ندارد می بایست ( و لکن البران تؤمنوا بالله ) باشد  
 و نیز بر آیه ( و لکن البر من اتقى ) اعتراض نموده اند که البر  
 مصدر است بعد از مصدر کلمه من خلاف قوانین ظاهره است  
 می بایست ( و لکن البر تقوى الله ) باشد و نیز بر گویمه  
 ( ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له  
 کن فیکون ) ایراد وارد آورده اند که چون حضرت آدم و حضرت  
 عیسی قبل از نزول قرآن و حضرت محمد بوده اند می بایست  
 ( قال له کن فکان ) باشد فیکون چون مضارع است غلط است  
 و همچنین کریمه ( تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض راها



آیه ( لا نفرق بین احد من رسله ) تناقض تصور کرده اند چه  
که در آیه اول فرمود و رسل را بر یکدیگر تفضیل دادیم و در  
آیه ثانیه فرموده فرقی بین رسل نگذاشتیم و نیز آیات  
سوره فیل رایگان یگان علیل دانسته و نعوذ باللّه دلیل  
بی سواری رسول جمیل رب مقتدر جلیل شمرده اند خلاصه  
از این قبیل ایرادات فراوان بر قرآن وارد آورده اند و بسی  
واضح است که از این ایرادات خنک لطمه بقرآن مجید و به  
اسلام وارد نشده و نمی شود و در این عصر نورانی هم از تنقیدات  
و ایرادات وجوه مخالفین امرالله ابدًا ابدًا لطمه نمی به  
دیانت بهائی متوجه نشود چه که یگانه میزان فصاحت  
و بلاغت و صحت کلام بلی حرمت و حلیت کل شیئی کلمات الله  
بوده و هست و خواهد بود نه قوانین ناقصه اقوام و افکار  
و افهام قاصره عاجزه عاصیه خاطیه علماء صرف و نحو و کلام  
محموی باید نه نحو اینجا بدان

گرتو محوی بی خطر در آب ران

امید است ازین جواب مختصر آنجناب بمعانی مفصل  
بی برده و این قبیل القاء شبهات رازوق صاف و دانش پاکت  
بدفع و رفع نماید .

(پرسش ششم)

حجیت قرآن در فصاحت آن است که فصحاى عرب از اتیان  
بمثل عاجزمانند و اعتراف بمعجزه بودن قرآن نمودند اما  
علماء مثل نویسندہ کتاب احقاق الحق وغيره اتیان بمشکل  
اقدس و بیان نموده اند

(پاسخ)

واقعاً از آنجناب متشکرم که مشکلات خود را بدون سترو حجاب  
و مقدس از تعرض و تشدد و مجاهد انه سؤال فرموده ایست  
این جانب هم بانهایت اشتیاق مسئولات شما را استقبال نمود  
آنچه را خود بعد از تحقیقات زیاد فهمیده ام بی پیرایه در  
جواب می نگارم هرکسیکه بمعنی اتیان بمثل بی برد و نیفز  
بدون تقلید عامیانه بداند چه چیز قرآن حجیت تام برای  
عموم انام دارد و فصاحت چیست و بعد بداند که فصحاى  
اعرابیکه در زمان حضرت محمد رسول الله بوده اند

امثال آنها امروز هم در دنیا هستند و چگونه بضد  
قرآن سخن می رانند و اسلام را ناحق و قرآن را خالی از فصاحت  
دانسته و اعتراف بمعجزه بودن قرآن نداشته و ندارند آن  
وقت یقین می کند که کتاب بیان اقدس هم فصیح و بلیغ است  
و جنس و انس اتیان بمثل آنها نکرده و نمی توانند کرد و واژه

سال قبل از روسیه پیران آمده برای نشر نفعات رب العباد  
در بلاد سیار بودم به شهر کاشان رسید بواسطه جناب  
مرحوم ادیب جلیل آقا میرزا تقی کاشانی با جناب آیه الله  
مجتهد مسلم شیعیان مرحوم مهرور آقا ملا حبیب الله  
کاشانی علیه رحمة الله که پیرمردی عالم و مجرب و دانشمند  
هوشمند بود ملاقات نمود سپس از مذاکرات زیاده رزمینسه  
کفایت و حجیت کتاب الله صحبت شد و کریمه در سوره عنکبوت  
( اولم یکفهم انا انزلنا عليك الكتاب يتلى عليهم ) و کریمه  
سوره بقره ( الم ذ لك الكتاب لاریب فيه هدی للعتقین )  
و آیات امثالهما مطرح گردید پس از آنکه قبول کردند که حججه  
البالغه و آیت هادیه کافیه رانته معجزه باقیه کتاب الله  
بوده و هست و خداوند توانا فقط بکتاب الله تحدی فرموده  
بانهایت ملایمت فرمودند که راست و صحیح است که کتاب الله  
حجت و معجزه باقیه است بشراتیان بمثل آن نتواند امّا  
علمای اسلام قبلاً و خود من الآن ایتان بمثل اقدس کرده  
و من کم عباراتی خیلی قشنگ و ادبیانه عربی فرموده و کتاب  
احقاق الحق را هم از کتاب خانه خود آورده مند رجعات  
آن را هم خواندند پس از استماع بخدمت شان عرض شد  
که شما کلمات گفته خود و مؤلف احقاق الحق را واقعاً کلمات الله

می دانید فرمود استغفرالله استغفرالله بعد عرض شد  
 کسی هست و لمبوی سواد باشد مرقومات او و شماراوحسی  
 الهی داند و مؤمن بآنها شده باشد و آن کلمات خلق بدیع  
 انشاء نمود باشد فرمود ندنه بالاخره پرسیدم کلمات و عباراتی  
 را که قائلین و سامعینش آنها را مصنوعی و غیروحی آسمانی  
 و مولود علوم تکمیلی می دانند علماً و انصافاً می توان همسر  
 و مثل آن کلمات دانست که قائلش مدعی است وحی آسمانی و  
 کلمات الهی است و سامعینش هم آن را آیات الله شناخته  
 و در جان و وجدان جمعی کثیر نافذ شده و آنها را قانع و مطیع  
 و مجذوب و تربیت فرموده بنحویکه جانها و مسالهاد رراهش  
 باختیار نثار نموده و مینمایند آن کلمات خلق بدیع انشاء نموده  
 و تأسیس دیانت و امت و مباد کرده و تحدی بآن شده و دارای  
 بشارت و اندزاتی است که مصداقش ظاهر گشته آن فاضل  
 منصف فوراً بماهیت و کیفیت آیات بی برد و دانست آیات  
 عبارت از ترکیب لغات عربی مطابق قواعد صرف و نحو نیست  
 چه که هزاران جلد کتب و جرائد بر له و علیه اسلام و در زمینسه  
 مطالبی دیگر بزبان عربی مطابق قوانین قوم موجود است  
 امروز هم عالم بعلم زبان عرب می تواند مطابق صرف و نحو  
 نشر و نظماً کتبی عربی بنویسد اما آنها را آیات الله نمی توان -

شنناختن باحالت مخصوص فرمود حق باشماست نمی توان  
گفته های من و آن را ایقان بمثل تصور نمود بعد بتحقیق  
مطالبی دیگر پرداخت علیه رحمة الله وغفرانه خلاصه چنانچه  
دریاد داشت پنجم تذکره ادیم بهمین قرآن مجیدیکه ما و  
شما آن را آیات آسمانی و فصیح و بلیغ می دانیم و معتقدیم  
که کسی ایقان بمثل ننموده علماء و فصحا حتی طلاب کم سواد  
بموجب آیات خود قرآن فریاد می زنند که ما مثل و بهتر از آن  
را می گوئیم و آیات قرآن را اساطیر اولین و مفتریات و آموخته  
از دیگران و اضغاث احلام معرفی بخواص و عوام می نمودند  
البته قصه سببه معلقات را که در دارالندوه نوشته بودند  
و کلمات مجمهرات طبقه ثانیه بعد معلقات و صحیفه معروفه  
بملعونه را که علماء و ادباء در مقابل آیات قرآنی آورده و افصح  
و ابلغ از قرآن پنداشته و از ایمان به رسول الله عار داشتند  
خوانده اید و می دانید که در هر عصر امثال آقا شیخ محمد تقی  
مرحوم همدانی که اصلاً بماهیت آیات الله پی نبرده مدعی  
شده اند که ایقان بمثل کرده ایم اما جز خسران و حرمان در دو  
جهان صرفهائی نبرده اند یک تحقیق مختصر دیگری هم در  
این زمینه لزوماً نموده حکمیت قضیه را بمسئله وجدان قارئین  
محترم گذارده خاتمه بمطلب می دهیم علت غائی و ایدال کلام

تاثیر و اجرای مرام است یعنی اگر در نهایت سلیقه و زیبایی  
کلماتی ترکیب گردد و تمام شرائط فصاحت و د قائق بلاغت و قوانین  
طلاقت در آن بکار رود و اما آن کلام نافذ و مشر و حق نباشد و  
نتیجه که منظور قائل است حاصل نشود و کسی پیروی آن نکند  
البته چنین کلام اضعاف احلام و هممه و مدمه حطام و  
صرف اوهام است و آن را آیات الله و فرمان شاه نباید دانست  
چه که محروم از نفوذ و نتیجه و مانند جمال زیبای مرده است  
اما کلامی که تکیه اش بخداوند یکتای توانا باشد و اخلاق و وجدان  
آدمیان را تهذیب و نورانی و قلوب را تحجیب و عرفان و ایمان را  
تکمیل و نظام زندگانی بشر تعمیر و خرابیهای اعمال و افعال  
و اقوال هئیت اجتماعی را تعمیر و ترمیم و رشته ارتباطیه معنویه  
و احساسات و دلها را با محبتی و دود و تحکیم و قوانین مفیده تنظیم  
و روش خدمت و محبت بملل و بیدول تعلیم نماید و از ظلمات آن  
کلمات آب حیات جاری و از خورشید معانی آن انوار لانهاییه  
ساطع و لامع باشد و لوساده و مخالف قواعد ظاهره قوم به نظر  
آید آن کلام نام و میزان اصلی فصاحت و بلاغت برای انام و حجة  
بالغه باقیه باد و اما است چه که معطی نتیجه و خاصیت خیریه  
بمخاص و عام است )  
غلام آن کلمات که آتش افروزد. به آب سرد زند از سخن بر آتش تیز

فی العنل اگر کسی با کمال خضوع و یافصاحت بیان و بلاغت  
 کلام و طلاقت لسان به جمعی بگوید که ای موالیان عظام  
 تمنای این گمنام این است که فلان شهر را خراب و مالفی هم  
 در سبیل ترقی و آبادی و پیشرفت امور مملکت عطا نماید  
 و هر نوع امریکه از طرف من صادر گردد اطاعت کنید و در عین  
 حضور بذل لطف و مرحمت فرموده بکمال احترام و تعظیم نزد  
 من بایستید و سامعین رجای او را نپذیرند و در موقع اجراء  
 نکذارند شکی نیست که این کلام ولو در غایت فصاحت باشد  
 کلام سلطان نیست و سخنی است بی اثر و بی جان و اما  
 اگر کسی دیگر بانهایت سادگی و عدم فصاحت بگوید که من  
 پادشاه این مملکت و باید همه خاضع و فرمانبردار من باشید  
 و چنین و چنان کنید و جمعی بانهایت سرور و حبور فرامیسن  
 او را مقدس شمرده انجام دهند آن کلام را کلام الملوك و  
 ملوك الکلام باید شناخت

نعم ما قال التميم عليه الرحمة

حجت حق نبوده جز آیات حق محقق نشد جز از کلمات  
 حجت باقی است و فیض عموم جامع امر و نهی و صوم و صلوة  
 اثر آن ترقی است و علوم ثمر آن هدایت است و نجات  
 کفایت فاتوا بسورة مثله در جواب مکسذب آیات

مشکلم کلامی ارگوید      باشد آن همچو او بذاشوصفا<sup>ت</sup>  
 پس کلام حق و کلام بشر      مشابه نمی شود بالذات  
 قبطیان را کلام مسلح اجاج      سبطیان را کلام عذب فرات  
 خود بود خلق و خالق الاشیا      خود بود حق و معنی الاموات  
 من فم الله کلم حق حق      ومن الماء کلم شی حق  
 حضرت بهاء الله با تداشن خزینه ود فینه و فقدان زور و  
 زر ظاهره و با عدم علوم و فنون اکتسابیه بشریه بدون سپاه  
 و سلاح صوریه یک تنه در مقابل قوای سلاطین و قتل  
 و غارت و توهین آنان و تکفیر و تدمیر و مفتریات علماء و اُدبا  
 و فُضحای متکبرین و تحمّل لعن و طعن و تعدّیات جاهلین  
 و شتمات و ملامت لائعات و لائمین ایستاد و به ندای اعلی  
 فرمود ( قد اظهرنی بالحق وارسلنی وانطقنی بالآیات  
 الّتی فزع عنها من فی السموات والارض الا من اخذته  
 نفحات الوحی من لدن ربّک الغفور الرّحیم هل یقوم  
 مع امره امر وهل یقدران یمنعه احد عما اراد الا و نفسه  
 لو کنتم من العارقین ) در صفحه ۲۳۳ مجموع الواح مفاد  
 ترجمه این است به تحقیق آشکار فرمود مرا خدا بر راستی و  
 فرستاد مرا وناطق کرد مرا به آیات آنچنانکه ترسید و من  
 فریاد آمد از آن اهل آسمانها و زمین مگر کسیکه گرفت اورا بو<sup>ی</sup>



خوش‌وحی از نزد پروردگار تو که بخشنده و مهربان است  
 آیات مقاومت میکند با فرمان او فرمانی و آیاتی تواند کسی  
 منع کند او را از آنچه اراده فرموده نه قسم به نفس او اگر باشی  
 از انانیان و همچنین در کتاب اقدس فرموده (یا ممشرالعلماء  
 هل یقدر احد منکم ان یستن معی فی میدان المکاشفة  
 والمرفان اویجول مضار الحکمة والتبیان لا یرتی الرحمن)  
 مفاد ترجمه این است ای گروه علماء آیاتی تواند کسی از شما  
 بایستد با من در جولا نناه کشف حقائق و دانائی یا این که  
 می تواند بتازد در میدان حقیقت دانی و دانش و پیش بینی  
 و آشکار کردن معانی نه قسم به پروردگار من که بخشنده  
 است ( اکنون دیده می شود که کلام آن یگانه مرتبی  
 عالمیان در قطعات خسته جهان نفوذ بجای آنها و وجدانها  
 نموده و خلق بدیع انشا کرده و امت عظیمه شی از هر جنس و  
 صنف تشکیل داده و روح تازه به هیاتک معارف و اخلاق رسیده  
 و افکار را منور و روی دلها را به سوی دلبر یکتا کرده و قلوب  
 را تحبیب و آفنده راصدق لؤلؤ و دار رب العباد ساخته  
 و حل مشکلات روحانی و جسمانی و اجتماعی و انفرادی نموده  
 به کلمه مبارکه و مشرق الازکار ما بریا و صوم و صلوة و حج و  
 زکوة و عقد و طلاق و حلال و حرام تحقق یافته و عملی شده و

بالاخره تعالیم نازنین و شریعت محکم متینش بانهاست  
صباحت و ملاحت و حکمت و شجاعت دلبری از انایان جهان  
کرده نفس همین تأثیرات دلیل جلیل است که کلماتش -  
آیات الله است اگر همه جن وانس ظهیر و مجیر یکدیگر شوند  
ایمان بمثل آن ننموده و نمی توانند نمود پس اگر آنچه را  
ذکر نمودیم از مابه الامتياز بین حق و باطل حجة بالفه و  
کلمات الهیه نباشد آیا فصاحتی که از هزاران نفوس دنیا  
شاید يك نفس عالم بآن گردد و بی بآن ببرد میزان حق  
شناسی و کلام سماوی خواهد بود لا والله و اینکه مرقوم بود  
علماء و فصحای عرب خود را عاجز و قرآن را معجزه دانستند  
اگر چنین بود چه حاجت به هجرت حضرت محمد و حکم  
جهاد و شمشیر و جنگ و جدال بود و چرا بعد از يك هزار  
و سیصد سال معارضین قرآن باز رویه باسلام می نویسند  
و قرآن را نموز بالله مغلوب و احکامش را مذموم قلمداد می کنند  
و چرا در قرآن صریحاً می فرماید معارضین کتاب الله را اکاذیب  
و افترا و اساطیر الاولین و اقصا کلام گفته اند پس بیقیسن  
بدانید که معارضین اعتراف بمعجزات و فصاحت قرآن ننموده اند  
و این قبیل اخبار منبعث از حسن ظن د و ستانی است که  
پس از گذشتن د و سوه قرن از عمر اسلام روایت کرده اند و ما

شك نداریم که معنای حقیقه نه تنها فصحاء اعراب بلکه  
جهانیان مغلوب همه شیون آیات قرآن بوده و هستند ولی  
کفار اقرار و اعتراف به عجز خود ننموده و نمی نمایند پس از  
چهارده قرن هم اکثریتیا معرضین و منکرین است بهائیان  
هم عالمیان را به حسب معنی و باطن و حقیقت مغلوب  
معجزات و آیات و محکوم بیّنات حضرت بهاء الله می دانند  
و می بینند اما این دلیل آن نمی شود که منکرین هم اعتراف  
بمعجزات و آیات الله دارند .

### ( پرسش هفتم )

ما دامیکه ابطال دین آبا و اجدادی مبرهن و مدلل نشود  
آیا سزاوار و معقول است که انسان دین دیگران را بپذیرد

### ( پاسخ )

اگرچه جواب این سؤال هفتم از جواب و سؤال دوم مستفاد  
است اما برای توضیح مختصراً جوابی می نگاریم اگر  
اندک تأملی عاقلانه شود عکسوف میگردد که ایمان برسول  
لاحق مستلزم اثبات ابطال رسول سابق نیست بلکه مثبت  
دیانت و حقانیت رسول سابق است چه که هر دیانت لاحق

مکمل دیانت سابق بوده است حضرت عیسی به صریح عبارات در انجیل اعتراف بحقانیت حضرت موسی و شریعت تورات فرموده و خود را مکمل آن معرفی نموده و همین نوع حضرت محمد رسول الله اقرار و اعتراف بحقانیت حضرت موسی و عیسی و شریعت تورات و انجیل فرموده و قرآن مثبت و مکمل تورات و انجیل بوده و هست چنانچه بصریح عبارت در سوره عمران آیه دوم فرموده ( نزل عليك الكتاب بالحق مصدقاً لما بين يديه وانزل التوراة والانجيل من قبل هدى للناس ) مفاد ترجمه این است که فرو فرستاد بر تو کتاب را بؤستی که تصدیق کننده است مرآنچه را که میانه دو دستر هست و فرو فرستاد تورات و انجیل را از پیش که هدایت کننده اند مردمان را و همچنین حضرت بهاء الله در کتاب ایقان و در طی سائر الواح مبارکه اعتراف بحقانیت کتب مقدسه و رسال سابقین فرموده و بهائیان جهان هم مقرومعترف به حقانیت و وحدت حقیقت همه مر بیان آسمانی هستند کتب مقدسه شأن و لسان جسم و جان و وجدان و کردار و رفتارشان گواه عقیده آنان است و این مسئله از بدیهیات است که اثبات حقانیت حضرت محمد دلیل بطلان حضرت عیسی نبوده بلکه قرآن اهل عالم را بحقانیت حضرت عیسی دلالت فرموده و همسه

انہا را یک حقیقت معرفی کرده ( لا نفرق بین احد من  
رسله ) فرموده است امید است از همین مختصر برآنجناب  
واضح گردد کہ ایمان به حضرت بہاء اللہ مستلزم بطلان  
حضرت محمد رسول اللہ نیست بلکہ ایمان به حضرت بہاء اللہ  
مستلزم ایمان بحضرت محمد و ہمہ شارعین مقدس است

( پرسش هشتم )

در طی کتب جناب بہاء و در طی تبلیغات بہائیان  
ذکر تعرضات و مفتریات کفار باسلام بسیار است ازین رفتار  
آیا طرفداری و ترویج اقوال کفار استنباط نمی شود . . . .

( پیاساسخ )

در طی آیات باہرات قرآن مقالات شیطان و مشرکان و شداد  
و عمرو و فرعون و مفتریات یہود به حضرت مریم و بہ حضرت  
عیسی و قصص کفار و بعضی ازیدان از گذشتگان ذکر شدہ  
و در طی احادیث و اخبار از ائمہ ہدی نیز مقالات و تعرضات  
کفار و طبیعتیون و دہرتیون بسیار است نمودن باللہ خدا  
و انہا و ائمہ ہدی را باید طرفداران تصور نمود لا واللہ -  
بلکہ برای تذکر و تنبہ قوم آن قصص ذکر شدہ کہ نور و ندرای را

و شکنند کاری را و نگویند آنچه را که کفار و مشرکین رفته و کرده و گفته اند تخمین سه جزو قرآن احکام است و مابقی قصص گفتار و کردار و رفتار انبیا عظام و مفتریان و معرضان و دشمنان آنان است این است که فرموده ( و تلك الأمثال نضربها للناس لعلهم يتفكرون ) در سوره حشر آیه بیست و یکم مفاد ترجمه این است و این مثلها را بیاں ما کنیم ما برای مردمان شاید ایشان تفکر کنند ( لقد كان في قصصهم عبرة لاولى الالباب ) سوره یوسف آیه یک صد و یازده .

مفاد ترجمه این است بد رستیکه هست در قصه های ایشان پندی از برای خردمندان حضرت بهاء الله در طی آیات مبارکه و یابهایان در طی تهلینات خودشان اگر گاهی قصه معرضان و مدبران و منکران تورات و انجیل و قرآن و ظالمان و بی دینان جهان را یاد آوری نموده اند برای بیداری و آگاهی و هوشیار شدن مردمان بوده که نگویند گفتاری و نکنند کاری و نروند راهی را که کفار و جهال و دجالان بد مال گفته و کرده و رفته اند بالاخره حکمت ذکر قصص مکتوبین برای بیداری و تنبیه مجاهدین بوده است .

( پسر سراسر ششم )

بقای دین دلیل حقانیت آن نیست چه که طبیعیون و

در هر یون و ستاره و بت پرست و قادیانها باقی ماند مانند  
چگونه است که بهائیان باین برهان متمسک اند —

(پاسخ)

اولاً مادیون و طبیعیون و در هر یون دین یعنی اعتقاد و  
ایمان به شارع مقدس و وحی الهی ندارند آنها اهل  
لا و نفی اند نه معتقد بآل و اثبات بطلان مقایسه انسان  
با دین و اهل ایمان از بدیهیات است باین معنی که آنها  
احکام و ادعای ثبوتیه و عبارتی ندارند که باقی مانده باشد  
و اگر از مقایسه طبیعیون و در هر یون ادعای ثبوتیه آنها  
منظور است که می گویند در طبیعت و در دهر تاثيراتسی  
است و آنها اسباب ایجاب موجوداتند این ادعایشان دروغ  
نیست کاملاً صحیح است هیچ يك از انبیا و اولیا و عقلا ازین  
حیث آنها را رد ننموده اند عیب آنها در انکار الوهیت است  
نه در ادعای تأثیرات در هریه و طبیعیه و اما ستاره و بت  
پرستی هم دین نیست مثل اینکه گل و چوب و نخل و درخت  
و شجر و طلا و نقره و آتش و چاه و رود و دریا و گاو و بز و کوه پرستی  
دین نیست اینها مبتدعات پهلویان ادیان است که در  
سایه افراط و تفریط و بی اعتدالی در دین داری که در یاد  
داشت

ششم تذکر داده ایم پیدا شده و هیچ کس هیچ يك از آنها را  
 را مستقلاً پرستش نمی نماید و آن بت ها و ستاره ها و چوب و  
 طلا و امثالها ادعا و فرمان و کلفت و الفتی ندارند و فدای  
 مستقیم آنها هیچکس نشده فقط چون نسبت آنها را بسسه  
 پینمبر و امامی می دهند با احترام آن حق و حقیقت آنها را  
 دوست دارند واضح تر آنکه عمرچو بوهریت و هرطلا و نقره  
 و ستاره و شرحیوان و شرح دریا و هررود و هرچاه و هر درخت  
 را تعظیم و تکریم نمی کنند هر یک از آنها را که نسبت به نبی  
 و ولی حق داده اند مورد توقیر و احترام قرار می دهند  
 لهذا بمثلان مقایسه آنها هم باین و شارع مقدس واضح و  
 مبرهن است و اما راجع به مرحوم مولوی احمد قادیانی ایشان  
 به هیچ وجه ادعای شاریعت ننموده و تفسیر در شریعت قرآن  
 نداده و در تمام تالیفات و تصنیفات خویش اعتراف می کنند  
 که قرآن آخرین شریعت است و بصریح عبارت نوشته است  
 ( من نیستم رسول و نیاورد هم کتاب ) طالبین ممکن است  
 بکتاب ایشان ( لجة النور ) ( فتح الاسلام ) ( الاربعمین )  
 ( ابریه ) ( چشمه معرفت ) ( تریاق القلوب ) ( فتاوی  
 احمدی ) ( تذکرة الشهداء تین ) مجموعه اشتهارات )  
 ( تشحید الاذهان ) که آثار علمیه و عرفانیه و مناهج



مقاصد اصلیه آن مرحوم است رجوع نمایند تا یقین کنند  
 که مقایسه ایشان با حضرات شارعین مقدّسین نیز می‌مورد  
 است نه شخص قادیانی و نه منّی معه هیچ يك با صدمه و لطمه  
 و حبس و قتل و غارت در راه دیانت مواجه نشده اند بعبارة  
 اخری قادیانی مرحوم اولین دلیلی را کھارتای بالا صاله و  
 مستقل هر شارع و رسولی است نداشته تا چه رسد بدلائل  
 سائره حقانیت آنها کسانیکه در طی مقالات خود ذکر اتّعی  
 شاریت مرحوم قادیانی را نموده اند اورا ندیده و کتب او را  
 نخوانده اند از راه لجاج و عناد وی را مورد مقایسه با مرالله  
 قرار می دهند ما در سفر هند و برما در شهر لا هور پایتخت  
 پنجاب با جناب مولوی محمد علی جانشین مرحوم قادیانی  
 با حضور چند نفر از فضلا بهائی و قادیانی مفضلاً ملاقات  
 و مذاکراتی از هریاب نمودیم مرحوم قادیانی و ایشان خود  
 را مروج قرآن و مصلح مذاهب بین سنیان می دانند مانند  
 ( لتر مؤسس مذھب پروتستنت در بین مسیحیان ) و مانند  
 شیخ احمد احسائی و آقا سید کاظم رشتی در بین شیعیان  
 و امثالها ابتدا شارع و نبی مستقل خود را معرفی ننموده و هیچ  
 قادیانی هم آنها را نسخ قرآن نمی دانند اکنون قدری در  
 اطراف عظمت برهان نقلی قاطعیکه زیلاً اقامه می شود

دقیق شوید هرمتدین به قرآن مجید و به سائر کتب آسمانی  
باید بقای دین را دلیل حقانیت آن داند برای اینکه  
در قرآن و در انجیل و در تورات خداوند مهربان بقای دین  
را برهان حقانیت قرار داده است مثل اینکه فنای مدعی  
کاذب را تصریحاً وعده فرموده است و عملی هم شده است من  
جمله در قرآن در سوره بنی اسرائیل آیه هشتم و سه فرموده  
( وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا )  
مفاد ترجمه این است و بگو حق آمد و ناچیز شد باطل بد  
بدرستیکه باطل ناچیز شده است و نیز در سوره ابراهیم آیه  
بیست و نهم فرموده ( الْمُرْكَبُ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً  
كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْثَرًا  
كُلِّ حَيْثُ . . . . . ) و مثل کلمه خبیثه کَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ  
من فوق الارض مالهها من قرار ) مفاد ترجمه این است  
که نمى بینی چگونه خداوند مثل زده که کلمه پاک مثل درخت  
ریشه دار است که ریشه آن در زمین محکم و ثابت می ماند  
و شاخهای آن بلند می شود و بطرف آسمان می رود و در کل  
حین میوه میدهد و اما مثل کلمه دروغ مانند درخت پلیدی  
ریشه است کم روئیده شد از روی زمین و برای آن قراری نیست  
و نیز در سوره الحاقه ( وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقْوَامِ لَا خَافُكُمَا

منه باليمين ثم لقطعنا منه الوتين فما منكم من احد عنه  
 حاجزين ) مفاد ترجمه اين است اگر نسبت بماند دهد پاره نى  
 از سخنان رامى گيريم اورا بدست راست و مى بريم شاه رگ گردن  
 اورا پس احدى از شما نمى تواند بازدارد و منع کننده باشد  
 و همچنين در سوره رعد آيه هيجد هم ( كذلك يضرب الله  
 الحق والباطل فاما الزيد فيذهب جفاء واما ما ينفع الناس  
 فيمكث في الارض ) مفاد ترجمه اين است كه خدا مثل من زند  
 حق و باطل را اما كف پس من رود در حال مطروح و باطل  
 و اما آنچه نفع من بخشد مردم را پس من ماند در زمين و همچنين  
 در سوره انبيا آيه هيجد هم من فرمايد ( بل نقذف بالحق  
 على الباطل فيدمغه فاذا هوزاهق ولكم الويل مما تصفون )  
 مفاد ترجمه اين است و بلكه ما من اندازيم حق را بر باطل تا  
 تباه سازدش پس بناگاه باطل محوى شود و از پراى شما است  
 ويل از جهت آنچه توصيف من نماييد الحاصل يكتاخذ اوند  
 مهربان به عبارات و امثله مختلفه فراوان فرموده حق باقى و  
 باطل محوشده و مى شود و در سائر كتب آسمانى به همين  
 نوع صريحاً وعده داده شده كه پيغمبر راست گوى بحق  
 باقى و پايدارى ماند و مدعى باطل محو و عاقل ميشود  
 در انجيل متى باب پانزدهم آيه سيزدهم ( هر نهالى را

که پدر آسمانی من نکاشته باشد از ریشه کنده شود و نیز در باب دوازدهم آیه بیست و نهم فرموده ( چگونه کسی می تواند بخانه شخصی زور آورد رأید و اسباب او را غارت کند مگر آنکه اول آن زور آور را به بسند دهمد خانه را تاراج نماید )

مثل مدعی باطل را به زور و غارتگوزده مثل خدا را بمصاحب خانه توانا واقعاً بقاء و حصول آرزوی باطل را محال قرار داده چه که بستن و مغلوب ساختن صاحب خانه یعنی خداوند توانا متمتع و محال است بنا بر این بقاء و حصول آرزوی مدعی باطل هم محال است و در کتاب اشعیا فصل یازدهم آیه چهارم فرموده ( وزمین را به عصای دهانش زده به روح لبهایش شیرین را خواهد گشت در کتاب حزقیل باب چهاردهم آیه نهم ) پیغمبریکه بخواهد مردم را گول دهد و دروغ گوید من دست خود را بر سر او دراز نموده او را معدومی کنم و پیر باد می دهم ) ازین قبیل آیات که بصراحت دلالت دارد بر اینکه پیغمبر بحق باقی و خداوند یکتایار و مدد کار اوست و مدعی باطل را خداوند توانا محو و نابود می کند در کتب مقدسه و در کتب واحادیث و اخبار وارده از انبیا و ائمه هدی بسیار است مقداری از آنها را ما در حدیثی نقلیه جلد اول و دوم - جمع نموده ایم طالبین بانجا رجوع فرمایند باری همان نوع

که دارایی همال در تمام کتب آسمانی قولاً و عده فرموده --  
 مدعیان باطل را محومی فرماید عملاً هم نشان داده تا سبب  
 اطمینان قلوب طالبین ایمان و محققین و سالکین و مجاهدین  
 سبیل عرفان مظاهر امر ربّ رحمن گردد و فرارگاهی بسرای  
 بهانه جویان نماند یعنی هر مدّعی بالا صاله رسالتی راکه  
 دروغگو و باطل بوده و لویا د شاه مقتدر و عالم متکبر و غنی و امیر  
 مزور هم بوده محو فرموده مانند شنگار و نعرو و فرعون عنود و  
 مزدک و مسیلمه کذاب و سجاح و ابن صبا مردود و امثالهم  
 را با آنکه اقوام و طوائف همراه آنان بوده اند فقط اراده الله  
 بادست طبیعت آنها را نیست و رسوا فرموده اگر بتی هم ادعای  
 حیوانی و چوبی هم ادعای فلزی و ستاره شی هم ادعای شمسی  
 بنمایند و بالاخره هر وجودی فوق لیاقت طبیعی خویش ادعایی  
 کند البته از عهدیه ادعای خویش بر نیاید و دروغش واضح  
 شود و عاقل و باطل گردد اگر ممکن است شخصیکه محروم از  
 علم حکمت و طب باشد کار حکیم و طبیب حاذق علیم نماید  
 و یا ممکن است مردمانیکه بگلی محروم از علوم و فنون فیزیکی  
 و میکانیکی و شیمیائی و موسیقی باشند از عهدیه ماشین سازی  
 و قوه شناسی و ترکیب نمودن اشیا جوهر کشی و تمیین خواص  
 آنها و تغنیات دلریا کاملاً برآید پیغمبرناحق هم کار بیفهم

بحق راضی تواند بنماید )

ذات نایافته از هستی بخش

کی تواند که شود هستی بخش

برهان قاطع دیگر این است که یکی از نوامیس مسلمة عنایتی حضرت احدیت بطبیعت این است که هیچ چیز مصنوعی کاملاً جانشین چیز طبیعی نمی تواند بشود باین معنی که هر قدر چراغهای مصنوعی کامل گردد کاملاً جانشین آفتاب جهان تاب نمی تواند بشود و هر چه باد بزن الکتریکی تکمیل شود باد سحری ونسیم دلکش بهاری نگردد و هر مقدار استاد نقاش صورت انسان و حیوان و گل و دریا را قشنگ ترسیم کند انسان ناطق صاحب روح الهی و حیوان جاندار وحشی و اهلی و گل و دریا را دارای روح نامیه نباتی نخواهد شد و نیز پادشاهان بی عرضه بی عدالت بی شعور و وزرای بی بخت از سیاست و مغرور و لشکریان بی اسلحه عور و پهلوانان بی زور و انسان کور و لو چشم مصنوعی برای گوی دادن مردمان بی شعور هم داشته باشد و مردمان از علم و حقیقت دور در مقابل سلاطین و وزرای سیاست دان توانای مدبر باشعور و در مقابل لشکر منظم مسلح غیور و در نزد پهلوانان پر زور و انسان بینای صبور و در محضر مردمان عالم عامل با حقیقت متوجه به رب غفور

نمی‌توانند عرض اندام نمایند و کار آنان کنند بنابه شواهد  
علمی و عقلی و طبیعی و نص قاطع کتب آسمانی که فوقاً نگاشتیم  
بقا و دوام دین را یکی از دلائل حقاقت اثباتیه دین  
دانیم و یقین کنیم که مدعی بالاصالة صادق باقی ماند  
و از عهده اتعای خویش برآید و مدعی کاذب  
هم عاقل و باطل شود و آثاری جز

نام زشت از او باقی نماند نعم ماقال التعمیم  
دانه راکه دست صنع نکاشت

اونمی زاید ونمی روید

صورتی راکه حق نکشید

اونمی پایید ونمی پوید

چون گلی رابسازی از کواغذ

اونمی بالسد ونمی پوید

ایکه گفتی علامت حق چیست

می کند حق هر آنچه می گوید

(پرسش هم)

گمان این است که جناب عالی و بعضی از علماء بهائی که  
دارای معلومات کافی هستید حقیقۀاً به جناب بهاء ایمان

ندارید فقط برای امرار معاش تبلیغ می نمائید -

" پاسخ "

اولاً این جانب خود را لائق خدمتگذاری آستان حضرت -  
 بهاء الله و نشر نجات الله و از علمای آئین نازنین بین المللی  
 بهائی نمی دانم آئین مقدس بهائی را از روی تحقیق منزه از  
 تقلید شناخته و آثار الهی و شئون رحمانی را در حضرتش  
 دیده بدون بیم از شر و امید به سیم و زر طلباً لمرضاة الله  
 را و طلبانه صمیمانه در راه ابلاغ دلائل و براهین و تعالیم  
 امرالله عملاً و قولاً و قلماً و بقدر امکان می کوشم فرضاً ندره  
 اگر کسی بخیال دینار و درهمی در ظل امرالله درآمده یا  
 درآید چون نیت خراب است کامیاب نشده بالاخره در میدان  
 امتحان آواره و حیران شده فرار اختیار کرده تقلبش بنحوی  
 آشکار شده که با قلم خود کشف حیل نموده و رسوای جهان  
 گشته و بار و اغیار بسوء حال و قال او بی برده اند چه که  
 عشق از اول سرکش و خونی بود تا گریزد هر که بیرونی بود  
 برای اینکه آنجناب یقین نمائید که هیچ یک از بهائیان  
 مخصوصاً ناشرین نجات رحمن طمعی جز حصول رضای  
 الهی ندارند اقامه برهانی می نمائیم و آن برهان ایشان



است انسان یا علاقمند به دیانت و دارای خشیت از حضرت  
احدیت است یا اینکه فقط مادی و بی اعتنا به عوالم روحا<sup>نیت</sup>  
است اگر از شق اول باشد برای انتفاع جسمانی فانی تغییر  
دیانت ندهد و یوسف الهی را بدراهم معدود ن فروشد  
و اگر از شق ثانی یعنی مادی و لا ابالی و محروم از فیوضات -  
خداپرستی و پایند منافع شخصی و جاه طلبی باشد طرفدار  
و هواخواه اکثریت و ملت قوی و جمعیت زور و زر داری شود  
تا هم جانش محفوظ ماند و هم با دلبر آمالش که جلب نفع و عزت  
است هم آغوش گردد و هرگز طرفدار اقلیت و جمعیت مظلوم  
مقهور غارت زده منغور و رنزد مردمان مقتدر شرور نمی شود  
و حمایت از مقتولین و محرومین بدست اهل غرور نمی کند و از  
خانه و آشیانه و عیال و اطفال و زر و زیور و جاه و جلال و جان و مال  
خویش با اختیار دست بر نمی دارد مسیحی بی دین طماع  
و مسلمان منش غیر متدین که عاشق انتفاع شخصی است نمی  
آید طرفدار بهائیت شود که آنچه هم از مال و منال دارد از  
دستش برود چنین شخص در اروپا طرفدار علما<sup>و</sup> و ارباب  
زور و زر مسیحی می شود و در ایران با شیعیان که بظواهر اقوی  
الاحزاب ایران اند پیوند نموده تملق می گوید نه با بهائیان  
مظلوم محروم از حقوق ملی و مهجور از دولت آزادی انسانی

عائل تصور نمی کند و باور نمی نماید که جناب وهب و خروغلا<sup>مش</sup>  
و حبیب بن مظاهر و امثالهم در صحرای کربلا برای زخرف  
دنیا و جاه و شئون مادی این دار فنا طرف دار حضرت -  
سید الشهداء شده و جان قربانش نموده اند اما معقول است  
اگر کسی تصور نماید و یا باور کند که شمر و قید و شریح قاضی  
و ولید و ابن زیاد و ابن سعد پلید از نقطه نظر عزت و جاه  
طلبی بطمع ثروت و بعزت بی دینی طرفدار خلافت یزید  
شده به قتل آن شهید و حید کمر همت محکم بسته بودند  
برای تکمیل برهان یکی از مزایای آئین بهائی را خاطر  
نشان عالی می کنم و آن این است که در دیانت بهائی ملا  
و آخوند و مرشد و سید و رکن و قطب و مجتهد و دین بازی و  
و حاکم و کشیش و دستور سازی و پندت و پیونگی و لیبر پردازی  
بکلی منع است خمس و زکوة و خیریه و هدایا و نیاز و اوقاف  
و بریه بصندوق ملت می رسد و در تحت محافظه و محاسبه و  
کلاه ملت اداره می شود مبلغین امر حضرت رب العالمین  
حق مداخله در امور مالیه ملت ابتدا ندارند و نیز خرید و  
فروش نماز و روزه و حج و بهشت و زمالی و جاث و گری و دعا<sup>شی</sup> و غافرو  
و تندت و مفت خوری بکلی منع است روضه و تلقین خوان برای  
زنده و مرده و پیش نماز و توبه دهند و محلل در دیانت بهائی

نیست و برای اجرای عقد و طلاق و تلاوت آیات و مناجات و  
 ثقتن تکبیر و قضاوت و تمهیر اسناد کثیر و ذبح حیوانات  
 و ختنه و تسمیه نورسیده و توبه و تعصید و امثالهم مزد و تعارف  
 و شیرینی و گله قند توی کار نیست بعضی از آن اعمال اساساً  
 ممنوع و بعضی راجع با ادارات مربوطه است علمای بهائیی  
 بیزار ازین قبیل حقوق اند حتی حضرت بهاء الله برای  
 اولاد خویش حقوق مادی به هیچ اسم قرار نداده و به اصرح  
 عبارت در کتاب عهدی فرموده ( ما قدر الله لهم حقاً فسی  
 اموال الناس ) علمای آئین بهائی فقط در میدان اثبات  
 الوهیت و حقانیت مظاهر امر و وحی حضرت احدیت و ابلاغ  
 احکام و تعالیم و نصائح و مواعظ رب مقتدر علام و در مضمار  
 تهذیب اخلاق و ترویج آیات و تطهیر قلوب و تنویر افکار  
 و تحسین گفتار و رفتار نفوس به قول و بفعل و به قلم جو لان  
 می نمایند و بهیچ وجه مداخله در امور مادی ملت نمی کنند  
 پس از آنچه نوشتیم معلوم و ثابت شد که ابواب مداخل مادی  
 بروی علماء بهائی مسدود است و متجاوز مردود است  
 پس آنها از روی حقیقت و صمیمیت مومن به حق بوده امید  
 و طمعی جز به تقرب و آمرزش یکتا خداوند مهربان و بیعی جز  
 از بعد و قهر آن دادرس درد و جهان ندارند دشمنان

آنان از نشر این قبیل مقتریات جز تخدیش از هان والقاء  
شبهات مقصودی ندارند آنجناب و هر مجاهد منصف عاقل  
انشاء الله در عقبه این قبیل مقتریات سرگردان نخواهند  
ماند و حقیقت خواهند رسید به بدگمانان بفرمائید .

کارپاگان را قیاس از خود مگیر

گرچه باشد در نوشتن شیرشیر

( پرسش یازدهم )

چرا بهائیان بدلائل اسلام و قرآن و اخبار و قصص و کتب سائر  
ادیان از گذشتهگان برای اثبات منظور خویش متمسک اند مگر  
خود برهانی در دست ندارند .

" پاسخ "

بهائیان در اقامه دلیل و برهان موافق تعلیم الهی و آیات  
و قرآن و مطابق علم و عقل و عرفان رفتار و بیان می نمایند  
چنانچه زیلاً ثابت و نمایان است در این قرن نورانی کسه  
علوم و فنون ترقیات کلیه یافته و علم پداگوژی هم تعلیم می دهد  
بنای تعلیم و تربیت بر پایه اندازه فوای محصلین و محصلات ...  
گذاشته می شود یعنی امثله عالیه و عبارات فصیحه و دقائق

ادبیه و لغات مشکله بدو استعمال نمی گردد و آباء و امهات  
درابتداء با اطفال خویش پاپا غا غا لیلی لیلی می گویند  
میگویند

بهر طفلان آن پدر و خدی می کند

از آنچه علمش دهند سه گیتی کند  
و چون اطفال بر شد رسند و قوای جسمی و دماغی آنها  
ترقی نماید دروس را عالی تر نموده و بیانیاتی عالی و لغاتی  
بلیغ و فصیح مکالمه نمایند و البته آنجناب ملتفت اند که  
شخص مسلمانی اگر بخواهد شخص کلیمی را هدایت بنماید  
باید او را مطابق تورات و کتب اخباریه و معتقدات اوقانع  
کند نه از روی قرآن چه که ایمان به قرآن ندارد تا حاجت  
بر او تمام و مطمئن گردد پس از آنکه مطابق قوانین دینتسی  
خویش مؤمن به رسول اکرم شد باید در معانی و حقائق قرآن  
را برای اوسفت و حجیت آن را باو گفت و این رویه معقول  
و مرسوم همه دانشمندان و سحیه عمه انبیا و هادیان بوده  
و هست حتی کتب ردیه شی که یهودیان بر ضد عیسویان و  
عیسویان بر علیه قرآن نوشته اند اغلب شواهدشان خواه  
صحیح و خواه سقیم از روی همان کتبی است که با رو نوشته اند  
که شاید نافذ گردد و مؤثر واقع شود ده سال قبل در بار گو

بود مبلغین کمونیزم از مرکز خویش مأمور بودند در شهرها  
گردش کرده برضد خدا و انبیا اقامه برهان نمایند و مردم را  
بی دین کنند چون به باد کوبه آمدند شیعیان بدیــــل  
جناب آقا شیخ عبدالغنی حجة الاسلام متوسل شدند که  
علم برای چه روز است بمیدان مباحثه ملحدان قدم نهاده  
به برهان آنان را مغلوب کن و خداوند مهربان را ثابت نما  
ایشان حاضر شدند اعلان شد که یوم پنجشنبه ۱۴ ماہ اکبر  
در مسجد حاضر شده تا خدا را جناب حجة الاسلام ثابت  
نمایند چند هزار جمعیت از هر دین و مذہب و مسلک حاضر  
شدند آقا بانہایت وقار فرمودند برهان تمام بروجود یکتا  
خداوند مهربان این است کہ در قرآن ربّ رحمن فرموده  
( قل هو اللہ احد اللہ الصمد لم یلد ولم یولد ولم یکن  
لہ کفواً احد ) و ترجمہ و توضیح فرمودند ناطق کمونیزم  
برخواست بانہایت تہور فریاد کرد کہ ای مردم ما بخدای  
محمد معتقد نیستیم شیخ قول محمد را برای ما دلیــــل  
می آورد بہ وضعی گفت کہ ہمہ حضار بر جناب شیخ نگاہ  
کرده خندیدند مرید ہا ہم بورشده از سوریگہ شب قبل بہ  
شیخ داده بودند پشیمان گشتند ہمین شیخ جلیل برای  
اثبات ولایت حضرت امیر در مقابل عثمان افندی از فضلالی

سُنِّي متمسک باحادیث و تفاسیر کتب شیعیان شد و چیزها فرمود و بالا خره عصبانی گشت و نسبت بحضرت امیر و خلیفه ثانی گفت آنچه را که از ذکرش ما شرم داریم منظور این است که برادران مسلمان ما متوقعند که ما در جمله اول به آیات حضرت بهاء الله آنها را ملزم داریم و مثل آقا شیخ مذکور اقامه برهان کنیم سبحان الله مسلمانانیکه از روی آیات قرآن و یقانون براهین مذکوره انبیا و ائمه و اولیای که معتقد بدانان است ملزم و مؤمن و مطمئن نگردد به فرمایشات کسیکه منکر اوست گوش خواهد داد لا والله اکنون توجّهی بنصوص قرآن و دستور خداوند مهربان نمائید در سوره جاثیه فرموده ( وترى كل امة جاثية كل امة تدعى الى كتابها ) و در اطراف حکمت کریمه سوره ابراهیم ( وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه لينبئین لهم ) تفکّر و تأمل فرمائید و به فلسفه ( کلموا الناس على قدر عقولهم ) پی برید منظور اصلی ازین قبیل آیات و حکمتها این است که بهر قوم و بهر کس که انسان میخواهد چیزی بفهماند باید از روی کتاب و باندازه فهم و استعداد آن قوم و شخص اقامه برهان نماید و بلسان او - بگوید تا بفهمد چون در قرآن خداوند مهربان مردمان را بقصص گذشتگان و از راه معتقدات آنان دلالت به اسلام

می فرموده این بود که کفار فریاد می زدند ( ان هذا الا  
اساطیر الاولین ) باری حضرت بهاء الله در لوح فردوس  
اعلی می فرماید ( ان المظلوم لا یحب ان یتدل فی امره  
بما ظهر من غیره ) و در کتاب مستطاب ایقان نیز فارسی قریب  
بآیه فوق را فرموده اند این نظر به ضعف افهام و قلبت  
معلومات مردمان بوده که از روی معتقدات آنان اقامه دلیل  
و برهان فرموده اند .

( چون سروکار تو با کودک فتاد پس لسان کودک باید گشاد  
حتی نفوسیکه در ظل یک کتاب آسمانی زیست دارند چون  
برای مذاهب و اذواق و مشارب و معارف مختلفه اند هادی  
جکیم هر کس را از طریق مذهب و ذوق و مشربش باید متذکر نماید  
و به صراط مستقیم هدایت و دلالت کند .

عالم همه در دست و دامی خواهد

هریک ز ره می و گرشفا می خواهد

کس بی حاجت نمی تواند بودن

در و پیش غذا شه اشتها می خواهد

این نکته هم نگفته نماند که بهائیان حضرات یهودی یا  
زرتشتی و مسیحی و مسلمان و بودایی و یاسائرادیان را پس از  
آنکه بموجب کتب مقدسه شان به وضع استدلال و طریق اثبات



دیانت شان مسبوق میسازند و بنای تقلید ایشان را ویران  
و پایه متین دین تحقیقی را در قتل و ماغ آنها استوار می ساز  
ند  
آنوقت به بیان استدلال بدیع و به روح آیات و احکام منیع  
و به فلسفه و مزایای آئین لمیع بهائی آنها رازنده و پابنده  
و مطلع می سازند و اگر از اول به ذکر و بیان معارف عالی  
بهائی بپردازند مجاهد درک حقیقت نتواند مگر معدودی  
از منصفین هوشمند همین قدر که نگاشتیم آنجناب و قارئین  
محترم را کفایت می نماید حاجت به تطویل کلام نه

### ( پرسش و آرزو هم )

اعلم علمای اسلام طبیبان روحانی اند آنها تشخیر داد هاند  
که جناب بهاء حق نیستند و بهائیان گمراهند اجتناب از  
آنها حکم الله است  
باسخ  
باعطف توجه ثانی به یاد داشتههای پنجم و نهم و در هم بخاطر  
آوردن آن نکات بر راستی می گوئیم که ما هم معتقدیم باینکه  
اغلب علمای ادیان هرامت به نوبه خود اطبای روحانی و  
خد متگذران به عالم انسانی برده اند ولی پس از ظهور موعود  
کتاب آسمانی دیانتشان علمائیکه حق را در لباس جدید  
شناختند کواکب در ریه رخشنده افق ایمان و طبیبان حاذق

روحانی بودند اما آنهاستیکه دیده علم و عرفان نشان از دیدن  
خورشید درخشان مطلع علم الهی بی تاب و ناتوان شد  
و منکر حق گشتند آن قبیل علماستارگانی بودند که از آسمان  
دین ساقط و به حسیض کفر ریختند آن قسمت علماء مطببند  
نه طبیب چنانچه علماء و مشایخ و کاهنان آئین حضرت کلیم  
تا زمانیکه حضرت مسیح مبعوث برسالت نشده بود طبیبان  
روحانی جامعه و ستارگان بازغه بودند پس از طلوع خورشید  
عیسوی آن علمائیکه مؤمن نگشتند ساقط و فاسد شده مطبب  
و بدین قیاس است حال دستوران زرتشتیان و کشیشان  
و قسیسان مسیحیان و بدین منوال است حال علمای اسلام  
که چون در روز امتحان یعنی در ایام ظهورین اعظمین  
فرقان از شناسائی ربّ و لقاء الله محروم ماندند از کواکب  
ساقطه و نجوم عاطله محسوب اند مطببند نه طبیب حازق  
آثار و اعمالشان مثبت صحت گفتار ماست باین معنی اگر  
طبیب حازق بودند در دلهای روحانی جامعه را تشخیص  
و درمانهای نافع تدبیری نمودند و حال آنکه خود مریض  
و علیل و حیران و سرگردان اند هر درمانیکه بعد از ظهور  
امر ربّ مقتدر غفور تدبیر و استعمال نمودند مضر بحال  
جامعه گشته بطوریکه هر هوشمند ارجمندی می فهمد که

نه درد می شناسند و نه درمان می دانند پس متطبیب<sup>اند</sup>  
نه طبیب چه که اگر طبیب بودند مانند علمای راشدین سابقین  
به تهذیب اخلاق و به تألیف قلوب جامعه می پرداختند  
و به تصنیف کتب استدلالیه موفق می شدند و بترویج حقائق  
اسلامیه و به تبلیغ امم متعارضه منکره دیانت محمد <sup>ص</sup>—  
مؤید می گشتند و متحمل زحمات سفر و عشرت و غربت برای  
نشر اسلام شده بممالک خارجه می رفتند نه اینکه براحتی  
و خوش گذرانی و مردم داری سرگرم شده گاهی برای عوام  
فریبی بمیدان لحن و طعن رویده گویندگان ( اشهدان  
لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله را ) واجب<sup>نجم</sup>  
القتل خوانده هرافتراء و مهتانی رابه آن مظلومان روا  
داشته و بالقاء فساد و نفاق بین هموطنان بعناوین—  
دینداری شفاهاً و کتباً پرداخته اند و مانند اطفال نادان  
هر روز به بهانه شی متمسک شده مرتبی مهربان و دوستخو<sup>یش</sup>  
ر ا دشمن پنداشته اند .

چون ز چشمه آمدی چونی تو خشک

گرتوناف آهونی کوبوی مشک

گرتومی آئی ز گلزار جنان

دسته گل کو از برای ارمغان

آنچه می گوئی و شرحش می دهی

چه نشانه در تومانده ای سنی

آن یکی پرسید اشتر را که می

از کجای آئی ای اقبال پی

گفت از حمام گرم کوی تو

گفت خود پیداست از زانویی تو

اما نکته دیگر را که ناگزیریم برای اتمام حجت بنگاریم

این است که اولاً آنجناب عالم و فاضل و قائد قومید اگر

باهمان عقل و علم و فراست و کیاست خدا داده و منصفانه

ادامه بتحقیق و مجاهده دهید البته از کوشش معرفت

حضرت رب العزة والبرية خواهید نوشید اما اصل نکته

اینکه تقلید مجتهدین در اصول دین جائز نیست و پیروی

اعلم العلماء در این میدان سزاوار نخواهد بود زیرا بدلائل

عقلی و نقلی و به نص کتب آسمانی این قضیه ثابت است که

در اصول دین تحقیق فرض است و تقلید نهی و منع و اگر

باب تقلید در اصول دین بر روی اهل زمین باز و پیروی

علماء در این مرحله بدون تحقیق جائز نبود هیچ یک از

ادیان و مذاهب و مسالک در ساحت اقدس حضرت سبحان

مسئول نخواهد بود چه که از بت پرستان گرفته الی مسیحیان

کلاً و طراً علمای اعلم و پیشوایان محترم دارند و سبب پیروی  
 آن قاعدین زمین خویش در عقبه شرك و کفر سرگردان و از  
 ایمان به صاحب قرآن محروم مانده اند بعلاوه لازم می آید  
 که پیروان یزید مورد عفو و آمرزش منتقم حقیقی شوند زیرا  
 علماء و پیشوایان آن زمان حکم کفر و قتل سید مظلومان  
 را صادر کردند و جامعه برای تحصیل ثواب بقتل و غارت  
 آن جان پاک پرداختند و البته این عقیده معقول نیست  
 بل مذموم و مردود و غالب خسران درد و جهان است  
 ( خلق را تقلیدشان بر باد داد ، ای دو صد لعنت بر  
 این تقلید باد ) خداوند رحمن به صریح بیان نفوس  
 را که ناظر به تقلید آباء و علماء بود هاند و مسلمان نشدند  
 تهدید بعذاب الیم فرموده و این عذر بدتر از گناه را  
 نپذیرفته من جمله در سوره زخرف آیه بیست و یکم فرموده  
 ( بل قالوا انا وجدنا آباؤنا علی امة وانا علی آثارهم  
 مهتدون ) مفاد ترجمه این است بلکه کفار گفتند بدرستیکه  
 ما یافتیم پدران خود را بر ملت و بدرستیکه ما مانند آنها هدایت  
 یافتگانیم و من جمله در سوره احزاب آیه شصت و هفتم و هشتم  
 فرموده ( قالوا ربنا انا اطعنا سادتنا وکبرائنا فاضلونا  
 السبیل ربنا آتیم ضعفین من العذاب والمنهم لعنا )

کبیراً) مفاد ترجمه این است که کفار مقلدین به علماء خود گفتند پروردگار را بد رستیکه ما پیروی کردیم سادات و بزرگان خود مان را یمن آنها گمراه کردند ما را از راه حق پروردگار عذاب آنها را د و برابر کن و لعن کن برایشان لعنتی بزرگه و اما راجع به حکم اجتناب از احباب این را پیشوایان نیز غلط و مخالف نص قرآن است چه که در قرآن مقررین بوحدهت قلبی و رسالت حضرت محمد را مؤمن قرار داده بلکه فرموده ( و لا تقولوا لمن اتقى اليكم السلام لست مؤمناً ) گوینده سلام راهم مؤمن خوانده پس با وجود ایمان بهائیان بخدا و به همه انبیا و به ائمه هدی حکم اجتناب از آنان خلاف ما انزله الرحمن و از جمله میراثهای پیشوایان اهل اصنام و علمای سائر ادیان پیشینیان است که به پیشوایان شیعیان رسیده است و سبب آن این است که چون در میدان دلیل و برهان خود را مغلوب و حیران می دانند بطعن و لعن و قتل و غارت و اجتناب فرمان می دهند اما مردمان بصیر روشن ضمیر گوی این قبیل تحریکات را نخورده بتحقیق و مجاهدت مشغول بوده و هستند و این حدود و وسوسه دور او هن از بیوت عنکبوت مانع تشرنغحات الله نشده و نمی شود پس نتیجه جواب سؤال آنجناب این می شود که اولاً پیشوایان

این دور مثل ادوار سابقه اطباء حاذق روحانی نبوده  
 نیستند گفتار و کردار و رفتار و آثارشان گواه است که متطبهند  
 ثانیاً بر فرض طبیب بودن هم تقلید از آنها در اصول دین  
 جایز نیست و شیوه امر با جتناب از احباب میراث پیشوایان  
 ادیان سابقین است که به پیشوایان شیعیان رسیدهاست

### (پرسش میزد هم)

اکثریت بهائیان را عوام تشکیل داده چرا اهلای ناموسی  
 بهائی نشده اند گویا تحصیل علوم را جناب باب حرام  
 نموده

### "پاسخ"

اولاً از جمله مسائل مسلمه در نزد دانایان جهان این  
 است که اکثریت هر جمعیت را عوام و بی سوادان و قبائل  
 و عشایری خبر از علوم و فنون ظاهره تشکیل داده اند پس  
 اگر در جامعه بهائی هم کم سواد و بی سواد اکثریت  
 داشته باشد دلیل بطلان آنها نمی شود در ایام ظهور  
 حضرت محمد که هیچ حال هم که دوره علوم و فنون است  
 بین مردان جامعه اسلام از هزار نفریک نفر شاید عالم نما  
 و در یکصد نفر یا نژده نفر شاید نوشتن و خواندن بدانند

این قسمت را نباید برهان بطلان اسلام شمرد ثانیاً در  
یادداشت پنجم باشواهد صریحاً آیات قرآنی تذکره داریم  
که مجادلین و مخالفین مظاهر امر و وحی حضرت رب العالمین  
همیشه مؤمنین را سفهاء و پلها و اراذل قوم خوانده و علماء  
و فقهاء و رؤساء در اول هر ظهور که دوره حمل زحمت و سلا  
است موفق به ایمان نشده اند و چون رجوع بتاریخ اریان  
قسمت اوائل تأسیس هر دین بشود این مسئله مسلم گردد  
که مؤمنین اولیه بهر رسولی در هر عصری بی سوادان یس  
کم سوادان بوده اند سبطیان ذلیل فقیر در ظل تعالیم  
حضرت موسی گرد آمدند نه قبطیان غنی و علماء و سحره  
و فرعون و فرعونیان شقی و همچنین شمعون ماعی کیرو درواز<sup>ان</sup>  
و نجار و راه دار و زارع فقیر از نقات حضرت مسیح زنده  
و پاینده شدند نه قیصر و فیلاطس عنود و قیافا و سائر علماء  
یهود و جناب میسم تمار و سلمان فارسی و اباندر و عمار بن یاسر  
و مقداد بن اسود و مصعب و بلال حبشی و امثالهم از انوار  
محمدیة دل را روشن نمودند نه ابوالحکم و ابولهب و ابوالخیر  
و عاص بن وائل و حکم بن ابی العاص و کعب بن اشرف و نضر  
بن حارث و عقبه بن ابی معیط و سائر علماء و فصحاء عرب و سناوید  
قوم جاهلیت و نه حاخامهای کلیمی و کشیشان مسیحی و



موبدان و دستوران زرتشتی و نیز در صحرای کربلا حرّ و غلامش  
و حبیب و وهب و امثال آنها معدودی فداکار کم سواد جان در  
راه سید مظلوم قربان نمودند نه یزید و قاضی الغضاة پلید  
و ابن سعد و سائر علماء و رؤساء و ولید این است که خداوند  
مهربان در قرآن منت برضعفاء نهاده در سوره قصص آیه  
چهارم فرموده ( وَتُرِيدُونَ أَنْ نَعْنَىٰ عَلَىٰ الَّذِينَ اسْتَضَعِفُوا فِي  
الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُم الْوَارِثِينَ ) (۱) مفاد ترجمه  
این است می خواهیم ما آنکه منت نهیم برضعفای روی زمین  
و بگردانیم ایشان را پیشوایان و بگردانیم ایشان را وارثان  
برخلاف ضعفاء حضرات علماء سوء هر زمان ایمان نیاوردند  
که سهل است سدّ راه عوام والدّ خصام مظاهر امر ربّ رحمن  
بوده اند این است که ائمه هدای فرموده اند ( الْعِلْمُ  
حِجَابُ الْاَكْبَرِ ) العلم نقطة کثرها الجاهلون علماء السوء  
بِجَاجِلَةِ الْقَوْمِ وَعُرْفَاءُ وادباء سروده اند  
علم ظاهر سر بسرقیل است و قال  
نه از او کیفیتی حاصل نه حال  
علم نبود غیر علم عاشقی  
ما بقی تلبیس ابلیس شقی

تا چند روی ازین تظییر و قیاس

بگذر ز چهار عنصر و پنج حواس

گر معرفت خدای خود می طلبی  
در خود نگر و خدای خود را بشناس

پشوی اوراق اگر هم درس مائسی

که علم عشق در دفتر نباشد

و اما یکی از مزایای این عصر افخم و ظهور اسم اعظم این است  
که جمعی کثیر از علماء و فضلاء و ادبای نامی هم از صهبای -  
ایمان نوشیدند و در میدان قربانی بخون گلی خویش شهادت  
بر عظمت و حقانیت حضرت باب و حضرت بهاء الله دادند  
من جمله ملا محمد علی حجة الاسلام زنجانی و جناب  
قدوس بارفروشی و آقاسید یحیی کشفی رارابی و ملا عبد الکریم  
قزوینی و ملا ابوتراب اشتهااردی و ملا حسین و ملا حسن بشرویه ای  
و ملا احمد ازغندی و آقاسید علی جواد کربلائی و معلم حساری  
و ملا صادق مقدس خراسانی و ملا محمد اردبیلی و ملا جلیل خوئی  
و ملا علی رازی قوجانی آقا محمد فاضل قائنی و آقاشیخ علی اکبر  
قوجانی و ابوالفضل گلپایگانی و حاجی آخوند و ملا علی اکبر  
مازندرانی و میرزا محمد تقی شیخ الاسلام خمسه شی معروف  
به ابن ابهر و زین المقربین مجتهد اصفهانی و آقاسید مهدی

گلیایگانی و آخوند ملاجعفر قزوینی و حاجی میرزا حسین  
فقیه نحوی یزدی و آقا میرزا حسن ادیب طالقانی و آقا شیخ  
کاظم سمندر قزوینی و حاجی شیخ محمد علی معروف به نبیل  
بن نبیل قزوینی و جناب ورقا\* یزدی و میرزا علی اشرف عندلیب  
لاهیجانی و جناب نعیم سه دهی و ادیب بیضائی و میرزا قاسم<sup>ئی</sup>  
کاشانی و امثالهم و اکنون هم جمعی از علماء و ادباء و فلاسفه  
و حکمای نامی از هر ملت و رعیت هر دولت در قطعات خمسه  
در نیاموجودند که در سایه عنایت ولی امرالله حضرت شوقی ربانی  
بانهایت شور و وله و صمیمیت به نشر نفعات الله و به ترویج  
درین الله مفتخر و یاد لبر خدمت گذاری و تربیت بشر هم  
آغوش اند و بعضی از آنان صاحب تألیفات و تصنیفات نفیسه  
به السن مختلفه هستند طالبین می توانند رجوع به تألیفات<sup>ت</sup>  
آنان نمایند اما راجع به منع از تحصیل علوم این مسئله هم  
از جمله مفتریاتی است که اشرار اشتهار دادند آنجناب  
خیلی بسهولت فقط با مراجعه بآیات الله و مشاهده عملیات  
احباء الله کاملاً ملتفت میشوید که قضیه بعکس است تبلیغ  
دیانت حضرت بهاء الله امری اجباری نیست اما تعلیم و تربیت  
با مرحضرت احدیت امری است اجباری و تحصیل علوم و فنون  
و فضائل صوری و معنوی نیز امر اکید است پسر و دختر مرد و زن

در این قسمت مساوی اند در حدیقه البهائیه بعضی از آیات را جمع بلزوم تحصیل علوم را نوشته ایم اکنون بعضی دیگر را زینت بخش این اوراق می نمائیم من جمله در کتاب اقدس می فرمایند ( کتب علی گگ اب تربیه ابنه و بنته بالحلم والخط و دونهما . . . ) علموا ذریاتکم ما نزل من سماء العظمة والاقتدار ) و اذ تا کم بان تقرأ و من العلوم ما ینفمکم لا ما ینتهی الی المجاد لقی الکلام عذا خیر لکم ان انتم من العارفين ( ) و نیز در لوح حکمت می فرماید ( افرغوا جهد کم لیظهر منکم الصنائع والا مورالتی بهاتنتفع کک صغیر و کبیر . . . ) و اجعلوا اشراقکم افضل من عشیکم و غدکم احسن من امسکم فضل الانسان فی الخدمة والکمال لافى الزینة والشررة و المال ) و من جمله در لوح فردوس اعلى می فرماید ( دانائی از نعمتهای بزرگ الهی است تحصیل آن بر کمال لازم . . . ) صانعان علوم و صنائع راحق عظیم است براهل بباء ) و من جمله در لوح تجلیات می فرماید ( تجلی سوم علو و فنون و صنائع است علم بمنزله جناح است از برای وجود و - مرقاة است از برای سعود تحصیلش بر کل لازم و لکن علومیکه اهل ارض از آن منتفع شوند نه علومیکه بحرف ابتدا شود و به حرف منتهی گردد ) اینجا است که بهانه جویان عصبانی

هستند چه که حضرت بهاء الله اهل عالم را از تحصیل علوم  
 که بی شرافت و بحرف بوج شروع و خاتمه می یابد منع  
 فرموده مثلاً برای ذبح مرغی لخته طفلی و تعمید نفسی  
 و تغسیل کثافتی طرح هزاران مسئله نمودن و تدریس کردن  
 توضیح اوقات و علت تصدیع هر انسان است و قتیکه ملای بهبودی  
 و زرتشتی و مسیحی و مسلمان این قبیل مسائل را از شخصی  
 بهائی می شنوند عصبانی شده می گویند بهائیان منکر  
 فضائل علم و ممنوع از تحصیل آن هستند باری حضرت  
 عبدالبهاء مبین کتاب الله راجع به اهمیت و لزوم تحصیل  
 علوم و فنون می فرمایند ( اس اساس سنیات نادانی و جهالت  
 است ) و نیز می فرمایند ( درین د ویرد تصدیع تعلیم و تربیت  
 امر اجباری است نه اختیاری یعنی بریدر و مادر فرض عین  
 است که دختر و پسر را به نهایت همت تعلیم و تربیت نمایند  
 و از پستان عرفان شیر دهند و در آغوش علوم و معارف پرورش  
 بخشند و اگر در این خصوص قصور کنند در نزد ربّ غیور ما خود  
 مذموم و مذخورند و این گناهی است غیر مغفور ) و همچنین  
 می فرمایند ( هدایت کبری مشروط و منوط به علم و دانائی  
 و اطلاع به اسرار کلمات ربّانی است لهذا باید یاران الهی  
 صغیراً و کبیراً رجالاً و نساءً بقدر امکان تحصیل علوم و معارف

تزیید اطلاع براسرار کتب مقدسه و ملکه اقامه دلائل و برآهین  
الهی نمایند خلاصه بهائیان کثرت اوهام دانی و خرافات  
سازی و تغلید بازی و شیوه مردم آزاری و لعن و طعن و بهتان  
و فحاشی و فتنه و حیلہ گری و ریش پهن و بلند و بقیه باز و پانتهوی  
آستین گشاده دراز و عمامه و نعلین و گردن کشیدن مثل  
غاز و طول دادن نماز و حرص و طمع به خمس و زکوة و نیاز را علوم  
و فنون نمی دانند و عالم خود پرست حقیقت باز صورت ساز را  
جاهل می دانند این قبیل نفوس اگر بی سواد و بی علم  
باشند بهتر است .

تو علم آموختی از حرص اینک ترس کند رشب

چو دزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا

البته دزد اگر اسلحه چراغ نداشته باشد ضررتش کمتر

است نعم ما قال

آن راه منزله نبود ذات و عفتات

در درس کلام و حکمتش نیست شباهت

در طبع بدان بجهل برگردد علم

در طینت ما رسم شسود آب حیات

عالم به علوم نافع و فاضل دارای اخلاق حسنه و ذوق فنون به

عمل و به تقوی آراسته را بهائیان جان جامعه و موهبست

الهیة و مائده رحمانیه می دانند و عملیات و همت و اقدامات  
و بذالیت بهائیان در راه تعمیم معارف و تحصیل علوم و فضا  
و فراشم نمودن وسائل تعلیم و تربیت برای صفراء و کبراء و  
رجال و نساء اظهر من الشمس و شاهد معارف پروری آنها  
است از برای اطفال چهار ساله الی اشخاص هفتاد ساله  
وسائل تحصیل و تعلیم و تربیت روحانی و جسمانی را فراهم  
کرده اند یعنی کودکانها و دبستانها و دبیرستانها و  
کلاسهای درس اخلاق و کلاسهای اکابر و مجامع درس و مشق  
نطق و مجالس تبلیغی و کنفرانسهای مرتب منظم در تحت  
سرپرستی معلمین و معلمات و ناطقین ادیب خلیق در بلاد  
و بعضی قصبات تأسیس کرده اند و بانهایت سرعت مراحل  
تحصیلات علمی و فنون و آداب و کمالات را طی می نمایند و نمایی  
مبالغی صرف آن تأسیسات نموده برای میدان امتحان حاضر  
اند که نمایش علمی و ادبی و اخلاقی و دینی و مدنی بدهند مدارس  
دخترانه و پسرانه و نود استان را در ایران بدو بهائیان  
تأسیس نمودند و تحف همه نوع مصائب کردند تاریخ تأسیس  
اولین مدرسه تربیت در طهران و مدرسه وحدت بشر در کابج  
و مدرسه توکل در قزوین و مدرسه تهذیب در همدان را بخوانید  
تا بدانید در آن روزها چگونه و ره توختن و استبداد بود دولت

يك مدرسه در ايران نداشت بهائيان بانهايت حسزم و  
متانت مدارس تاسيس نمودند و مگرر علماء سوء و مریدان نادان  
آنها به تخریب آن مدارس که مخالف شرع خود می پنداشتند  
قيام نمودند بهائيان باکمال حلم و حکمت و بردباری و مدارا  
به محافظه و توسعه آن تاسيسات پرداختند و معارف پروری -  
خود را بدولت متبوعه خویش عملاً " نمایانند پس نتیجه  
جواب به آنجناب این شد که هم بهائيان فضلا و علماء و ادباً  
داشته و دارند و هم طرفدار قوی توسعه معارف و علوم  
و فنون اند و هم در جامعه بهائی نسبت به سائر ايرانيان  
بی سواد کمتر یافت می شود و هم اکثریت جمعیت همه  
ادیان را عوام تشکیل داده و هم پیشوایان ادیان در هر عصر  
و زمان محروم از ایمان بموعود کتاب آسمانی خویش بوده اند

( پرسش چهاردهم )

جناب بهاء به تساوی رجال و نساء رای داده و حال آنکه  
ضعف نساء از بدیهیات است و علماء عمران و فلاسفه جهان  
از عنوان آزادی نسوان پشیمان اند



## \* پاسـخ \*

اولاً سوء تفاهمی برای آنجناب در فهم فرمان خداوند مهربان  
 راجع به تساوی رجال و نسوان رخ داده که باید بدو آن  
 دفع و رفع شود بعد مطلب روشن و قضیه واضح می گردد  
 حضرت بهاء الله فرموده اند مرد وزن من حیث الصورة  
 و اینیه مساوی اند و یانفرموده اند مردها مثل زنهای زاینده  
 و طفل را ازستان خویش شیر می دهند و زنان چون مردان  
 ریش و سبیل دارند و مانند مردان رشید در میدان قتل و غارتند  
 چه که این قبیل فرقه از بدیهیات است منکری ندارد حتی  
 اطفال می توانند بفهمند حاجت به بحث فلاسفه و حکما  
 نیست تساوی می را که حضرت بهاء الله فرموده و حضرت  
 عبدالبهاء توضیح داده اند و بهائیان تعقیب دارند  
 تساوی در تربیت و حقوق انسانیت و ایمان به حضرت احدیت  
 و جولان در میدان اخلاق و آداب و کمالات آدمیت و رفع تبعیضات  
 قصاصیه و ارثیه و علمیه و ادبیه که عقیده پیشوایان ادیان است  
 بوده و هست حضرت بهاء الله فرموده ( انا و ذکور عند الله  
 واحد بوده و هست و مطلع نور رحمن به يك تجلی هر کل  
 مجلی قد خلقهم لهم و خلقهم لهم احب الخلق عند الحق  
 ارسخهم و اسبقهم فی حب الله جل جلاله ) و نیز حضرت

عبدالبهاء چنین می فرماید ( ذکوریت و انانیت و مردانگی  
و فرزاندگی به لحدیة و سبلیت و یال و کویال نبوده بلکه بهمت  
و قدرت و معرفت و ثبات و استقامت و اشتعال و انجذاب بوده  
چه بسیار ریات حجال به قوت اعظم رجال مبعوث شدند  
و بسا مردان که در تحت مقنعه ذلّ و هوان محشور شدند  
پس نظر به صفت است و شرط و مناط سمت و سیرت نه نقش و  
صورت و چون کمالات معنویه و فضائل روحانیه و انوار رحمانیه  
در قمیص انانیت ظاهر گردد و در رز جاجه نساء با هر جلوه اش  
بیشتر باشد ( ع ) انتهى یعنی زن دروغگو مثل مرد دروغگو  
بی فروغ است و زن خائنه بی دین و مشرکه و کافر پرکین مثل  
مرد خائن بی دین و مشرک و کافر پرکین است و زن امینه  
عقیقه مؤمنه مانند مرد امین عقیف مؤمن است اگر زنی مردی را  
بکشد و یا بزند یا مردی زنی را بزند و یا بکشد باید مساوی  
قصاص گردد بدختر و پسر میراث مطابق داده شود و بر هر دو  
تحصیل علوم و عرفان فرض است زن فاسقه و مرد فاسق مثل عم  
باید جزاء داده شود و مرد و زن هر دو باید رای در انتخاب  
و تکلیف ملت بدهند بالاخره در حقوق انسانی و اجتماعی  
مرد و زن مساوی اند اکنون که دانستیم منظور چه نوع تساوی  
بوده نکته دیگر را باید متذکر گردیم و آن این است که معنی

تساوی هم این نیست که مردان و زنان به یک کار پردازند و یک نوع بپوشند و به یک اندازه بخورند و بنوشند بلکه منظور این است از هر که هر کار بترساخته می شود آن کار را با او واگذار کنند چنانچه هر کاری را هم به هر مردی واگذار نمی کنند نظر با استعداد نفوس نموده سپس شغلی باومی دهند و نیز اگر بخواهیم کم و زیادی مغز و بزرگ و کوچکی ارکان و پوست بلندی هیات و زیبا و زشتی و ضعف و قوت تن و تفاوت عقول و افکار و افهام و فراست و کیاست و سایر قوای حواس ظاهری و باطنی را میزان حقوق اجتماعی و تقاص و جزاء و ارث قرار دهیم و باین علت تبعیض را جائز دانیم از برای هر فردی از رجال هم قانونی جدا درخور استعداد آنها باید قائل شویم چه که تفاوت عقول و افهام و صور و قوای مردان هم بایکدیگر محسوس و ازیدیه بیات است چه بسا زنان که از بعضی مردان در اغلب قوی اقوی هستند اینک در شرائع قبل نساوان را از بعضی حقوق اجتماعی محروم و تبعیض را برای آنان جائز دانسته بودند نظریه مقتضیات زمان و تعصبات جاهلیه و استعداد مردان بوده اما درین عصر که زنان استعداد یافته اند و در میدان علوم و معارف و انتصافات شهادت نمایانده و امتحان داده اند و دوره استبداد و سپیری شد<sup>د</sup> و عصر مشورت است خداوند

مهربان تساوی حقوق به آنان عنایت فرموده و از جمله مساوی  
 مزایای آئین بهائی یکی همین مسئله است و درین عصر  
 طلایی بعد از ترویج شریعت بدیعه در ممالک متعدده علماء  
 و فلاسفه علم عمران جهان راجع به تساوی حقوق زنان اکثر  
 دارند و رفته رفته امور نسوان در محور احکام حضرت بهاء الله  
 ستیاریور بسیار است معدودی هم از فلاسفه و پیشوایان  
 ادیان هستند که از تساوی حقوق نسوان پریشان می گردند  
 مخصوصاً بعضی از ایرانیان از استماع این قبیل احکام  
 هراسان می شوند و آنان نفوسی هستند که نظریات فوائد -  
 اجتماعی و صلاح عمومی ندارند فقط مستبدینی هستند که بشر  
 را همیشه بعناوین مختلفه می خواهند در قید رقیت خویش  
 در آورند و زیر دستان ابدی آری نداشته مطیع صرف باشند اگر  
 چه طبیعی هر ذی روحی همین است که دیگری را عالی یا  
 مساوی خود نمی تواند دید و استقلال زیر دست خود را نمی  
 و مخصوصاً اغلب مردان می خواهند زنان نسبت به آنان خاضع  
 و مطیع و فرمان بردار باشند مثلاً اگر مردی بی خبر از خانه  
 بیرون برود و یک هفته هم از زن و بچه خویش احوال پرسشی  
 نکند زن حق پرسش و مواخذه نباید داشته باشد و اما اگر  
 زنی بخانه پدرش رفت و یک ساعت در آید باید فحش بشنود

واگر مرد صلاح داند و کتبی هم بزند عیبی ندارد و مرد  
 بهر کجا برود با هر بد اخلاقی و فاسقی معاشرت کند  
 زن نباید منع کند آما زن بی اجازت شوهر بمنزل خوا<sup>هر</sup>  
 و خاله اش اگر برود باید مشلق شود البته چنین مردان مستبد  
 خود پسند و خود پرست راضی به تساوی حقوق زنان نیستند  
 لیکن چون امر الله به تساوی آنان صادر شده بالطبیع  
 خواه بعضی مردان راضی و خواه ناراضی ازین فرمان  
 الهی باشند او امر الهی عملی گشته تکفیر و داد و فریب  
 و اظهار عناد مخالفین بی اثر خواهد ماند مردی که  
 فوق عالم طبیعت و حیوانیت سیر دارد درین عصر با همسر  
 خود همسری خواهد و راضی بعدم تساوی حقوق  
 نشود امروز زنان عالمه فاضله ادبیه فی در عالم هستند  
 که از عهدہ خدمات اجتماعی بخوبی برآمده اند و اشرف  
 اکتشافات عصر طلائی را که کشف اشعه غیر مرئیہ را دیوم  
 است یک زن لهستانی اسکودسکی نام معروف به  
 کوری از عهدہ برآمده و نیز شهامت حضرت طاهره و رشاد<sup>ت</sup>  
 آن فخر رجال در میدان تصمیمات عالیہ ایمانی و علمی  
 و ادبی سر مشبق ادیبان و مردان رشید جهان است  
 خلاصه مقتضیات این قرن نورانی را با مقتضیات قرون توحش و

بر بریت طرف مقایسه نتوان نمود امروز باید زیر بار تساوی  
حقوق اجتماعی رفت و تامین سعادت و سیادت بنسبزی  
نورسیدگان جهان کرد

( پرسشش پانزدهم )

آیا شریعت جناب بهاء موافق عقل سلیم و قابل الاجراء است  
و بنایش بر پایه آزادی بشر و مطابق اهواء و شهوات ناس نیست )

پاسخ

ای کاش احکامی را که موافق عقل سلیم نیافته و مطابق شهوات  
دانسته اید آنها را معلوم و مرقوم می داشتید تا فقط در اطراف  
آنها بحث می شد اکنون که بنحو کلیه نگاشته اید ما هم بنحو  
کلیات جوابی گوئیم شریعت حضرت بهاء الله موافق عقل  
سلیم و دارای دردهای اجتماعی این عصر و اعصار آتیه است  
و اکثرش عملی شده مابقی هم عملی خواهد شد و چون آنجناب  
احکام حضرت بهاء الله را نمی دانید و عمل نمی نمائید گمان  
فرموده اید که قابل الاجراء نیست و حال آنکه بهائیان جهان  
عامل اند مثلاً اگر همه اهل جهان سوی مسلمانان در معابد  
و منازل و معابرانان نمی گویند و در ماه رمضان روزه نمی گیرند  
و به احکام قرآن عامل نیستند باید بگویند احکام قرآن قابل الاجراء

نیست لا والله این همه حظیره القدس های در بلاد وقری  
و مشرق الاذکار وگلستانهای جاوید و محافل و مجامع و  
ترتیبهای بهائی و اجراء عقد و طلاق و کفن و دفن اموات و  
ترتیب ازدواج و نماز و روزه و حج و تعلیم بنین و بنات و کلاسها<sup>ی</sup>  
تدریس دروس اخلاق و انتخاب اعضای محافل روحانیه و  
لجنات امریه و تأسیس دبستان و دبیرستان و کودکستان و وضع  
معاشرت با مردمان و دوری از لمن و طعن و اذیت کافران  
و بالاخره محبت صمیمانه نسبت به نوع انسان و تشکیلات روحانی  
آنان در قطعات خمس جهان مگر آنها عملیات نیست یا  
معنی عملیات غیر فرمان برداری و انجام منظور است عجب  
گذشته ازینکه بهائیان به احکام کتاب آسمانی خویش عامل اند  
یک دسته از احکام شریعت آنان را همان مخالفین نسبا  
مهربانان هم طوعاً و کرهاً امروز عمل می کنند مثل احکام  
آزادی ادیان و عدم تعرض و اذیت به وجدان مردمان و تحمیل  
علوم و فنون و السن خارجه و فرنگیان و نشستن بر عیندلسی  
و استحسان کار و چنگال و ترتیب حمامات و مطبوس و تنظیفات  
و ترك تبعیض در قصاص بین ادیان و وضع مراجه و تحدید  
سن دختران برای ازدواج و داشتن اختیار طرفین در طلاق  
و تأسیس سلطنت مشروطه و پارلمان و تشکیل محکمات

بین المللی و تدوین و اجرای قوانین مدنی و امثالها که  
قبل از ظهور حضرت بهاء الله در اسلام بگلی ممنوع و غیر  
مرسوم بل عاملینش منفور و مردود بودند پس از نزول کتاب  
مستطاب اقدس کم کم و رفته رفته مسلمین روی زمین هم موفق  
به اجرای آنها شده اند نعم ماقال  
ذکر تومی رفت و عاشقان بشنیدند

هر دو به رقص آمدند سامع و قائل

اکنون بعد از آنکه کی تأمل و مشاهده آن همه تأسیرات  
و عملیات را که در یار و غیار نشان دادیم البته از عان می فرماید  
که احکام حضرت بهاء الله قابل الاجراء و صلاح من فی الانشاء  
است اگر معدودی از احکام فروعیه شریعت بهائیه عملی  
نشده باشد بعد ها عملی خواهد شد این نکته را که در صدر  
نوشتن آنیم قابل دقت است در دوزمان از دوره دیانت  
احکام انبیا کاملاً اجراء نمی شود یکی در اوائل ظهور که اول  
تأسیس دیانت و شریعت است که زمان کثرت و کار است نه هنگام  
حصار و نیرو یعنی از طرفی ضعف سامعین و از جهت ظلم  
ظالمین و نفوذ معاندین و از سمتی مقتضیات طبیعی بشر  
تأسیس نوین و اجرای هر قانون و رسوم هر تربیت و تعلیم مستلزم  
این است که بمرور ایام تنفیذ و ترقی و تعالی یابد و نشو و نما



کند اما نواقص دوره اول بی خطر است امید کامل بر رفع آن نواقص و تکمیل فضائل حاصل است مانند نواقص طفل نرسیده است که در اول تمام قوای او به حسب ظاهر ضعیف است رفتن و نشستن و گفتن و شنفتن و خواندن و نوشتن و امثالها را نمی داند اما عاقل میدانند که قوای آن طفل روز بروز قوی تر گردد و نشو و نما کند کم کم راه خواهد رفت و سخن خواهد گفت و خواندن و نوشتن و شنستن و رفتن و نشستن خواهد آموخت بالاخره جوان نیرومند عالم و فاضل و مرتبی فرزند خواهد شد چنانچه بتاریخ تأسیس اریان رجوع - نمائیم می فهمیم که همیشه همین نوع بوده است در رسیدن تأسیس اسلام دین داری فقط عبارت از اقرار به وحدانیت الهی بود در مدت بیست و سه سال احکام بمروور اجمالاً نازل و در دوره هدای ناد و بیست و پنجاه و پنج سال شعب و تفرعات احکام الهی تعیین و تبیین گشت شریعت اللّٰه فوراً نازل و عملی نشده بناء علیه انسان عاقل منصف از عملی نشدن احکام کاملاً در دوره اول تأسیس شریعت نگران و نا امید نگردد چه که حس می کند و می فهمد که روز بروز دلائل متین تر و احکام عملی تر می شود و دین بدیع در ترویج و تشوین است اما دوره آخر دیانت و شریعت که بدوره آخر الزمان تعبیر

شده دردهایش بی درمان و نواقصش موجب حرمان و امید به  
 بهبودیش دلیل ضعف علم و عقل امیدواران است چه کسی  
 دوره طبیعی خود را طی نموده بعد از نیرومندی ضعیف و  
 بعد از اجراء گرفتار وقفه ورخا شده مانند انسانیت که  
 دوره طفولیت و جوانی و کمرانی و نیرومندی خویش را پیموده  
 و ایام عمر خویش را به انتها رسانیده به پیری و ناتوانی  
 رسیده چشم کم نور و گوش کم وقامت خمیده و عضلات چمیده  
 در آنها ریخته طیر هوش و حواس پریده بالاخره تمام  
 قوای طبیعی تحلیل رفته است در چنین حال هر که امیدوار  
 در بعودت دادن قوای جوانی آن پیرناتوان باشد عاقل  
 خوانده نشود منتهی این است بزور تدابیر عالییه حکما و  
 و تشبئات کامله به علم و به درمان اطباء چند سالی عقبه تر  
 در رخت مسافرت ببرند و چند صباحی دیرتر بمیرد و لسی  
 جوان پر نشاط نیرومند نخواهد شد نتیجه نگارش این نکته  
 این است که معدودی از احکام دیانت حضرت بهاء الله  
 که اول تأسیس و ترویج آن است اگر عملی نشده باشد جای  
 استعجاب و ایراد نیست بعدها عملی خواهد شد اما امیدوار  
 بودن باینکه آئین موسوی و عیسوی و محمدی و زرتشتی بعدها  
 تقویت روحانی یابد و ترویج شود معقول نیست برفرض مسیحی

باسم درجهان فراوان باشد رسم مسحیت و شریعت عیسویت به کلی از میان رفته اما تا قرن پنجم و ششم میلادی روح شریعت عیسوی فرمان فرمائی داشت و همه احکام الهی عملی می شد و اما راجع باینکه مرقوم بود احکام آئین بهائی آیا مطابق عقل سلیم است نمی دانم مقصود آنجناب از عقل سلیم کدام عقل است عقول خود و علما امثال خویش را که منکر حقانیت حضرت بهاء الله هستند یا عقول علماء و فضلاء مسیحیان و سائر ادیان را که منکر اسلام اند و هزاران ایراد عقلی و نقلی به گمان خود بر احکام فرقان دارند عقل سلیم تشخیص داده اید اگر چنین است این تشخیص ابداً صحیح نیست چه که بدیهی است هر یک از ادیان خود را دارای عقل سلیم و حق دانسته و سائر ادیان را محروم از عقل سلیم و گمراه می شمارند پس باید تعریف عقل سلیم را دانست اگر عقل سلیم را تشخیص دهید و سپس بزیارت آیات الله موفق گردید اعتراف می کنید که احکام آئین بهائی کاملاً مطابق عقل سلیم و دارای هزاران فلسفه و حکمت و جالب سیادت و سعادت بشر در دنیا و آخرت است خلاصه این است که صاحب عقل سلیم در رتبه اولی فقط شارعین مقدس اند که عقولشان دارای عصمت کبری و مصون

از سهو و خطا است و در رتبه ثانیه دارای عقل سلیم حضرات  
اوصیاء و اولیاء و مبینین معصومین کتاب الله هستند که  
مانند قمر کسب انوار از خورشید عصمت کبری نموده مآدون  
خویش را روشنائی بخشند ارباب علم دیانت بنحو ایجاز عقل  
سلیم مضمون از سهو و خطا را در انبیاء و اولیاء یافته اند  
نه در بنده و شما و امثال ما اما ما در یون تعریفاتی مختلف  
نموده اند که از موضوع ما خارج است بنابراین آنچه ذکر شد  
ما افراد <sup>بشرف</sup> مستقلاً خود را صاحب عقل سلیم منزّه از خطا و سهو  
نباید بدانیم و نیز نباید گمان کنیم که به فلسفه و حکمت تمام  
احکام شاریکه یا و معتقدیم بی برده ایم تا چه رسد بحکمت  
شریعتی که منکر آنیم بعلاوه قانون بشریت و مقتضیات طبیعت  
هم این است که جز حکیم حاذق کسی تشخیص امراض و تدبیر  
درمان کاملاً نتواند داد و برخواص هر گیاه آگاه نخواهد  
شد و اگر شخصی کاملاً دردها را بشناسد و درمان نماید  
و کیفیات و خاصیات اشیا را بداند پس خود حکیم است و ما  
افراد بشر هم اگر کاملاً بر حرکت تمام احکام حضرت ربّ مقتدر  
و علامّ بی بریم و احاطه تمام بر آن یابیم پس خود معصومییم  
و حال آنکه کتاب الله محیط و ما بشر محاطیم فقط ما بایستد  
بدلائل و پراهین متین شارع مقدس را بشناسیم و پس از ایمان

باید تسلیم فرمان حضرتش باشیم خواه به حکمت بعضی احکام  
بی بریم و خواه نبریم بعبارة اُخری بعد از ایمان باید عقل  
و اراده خود را قربان حضرتش کنیم نعم ماقال المولوی  
عقل قربان کن به پیش مصطفی  
حسبی اللّٰه گو که اللّٰه کفی

همچو کنعان سرزگشتی و امکش  
که فرییش داد نفس زیرکش  
که برایم برسر کوه — شهید  
منت نوحم چرا بایدر کشید

زیرکی بفروش و حیرانی بخر  
زیرکی ظنّ است و حیرانی نظر

زیرکی چون باد گهرانگیز تو است  
ابلهی شوتابماند دین درست  
اشرارند الجنة ابله ای پسر

این چنین فرمود سلطان بشر

ابلهی نه گویه مسخرکی د و تو است  
ابلهی گو و انه و حیران اوست

خداصه ما افراد بشر هم وقتی خود را متدّبر از لوث تقالید  
عامیانه و تعصّبات جاهلانه نمائیم و خالصانه بارعایت شرائط

مجاهدات تحقیق کنیم بقدر لزوم بحکمت فرامین حضرت  
رب العالمین پی خواهیم برد آنجناب چون رجوع بکتاب  
اقدس و لوح فردوس و اشراقات و تجلیات و طرازات و اشارات  
نمائید خواهید دانست که شریعت حضرت بهاء الله انفع  
شرائع و مطابق علم و عقل و ذوق سلیم است اکنون مفاد مواد  
بعضی از احکام اصولی آئین بهائی را که به السن مختلفه  
ترجمه و در قطعات خمسہ دنیا منتشر است بنحو اشاره و نمونه  
ذیل مرقوم می داریم که در اطراف آنها تعقل و تفکر نموده  
تا بر آن جناب واضح گردد که شریعت مقدسه بهائی محیی  
علم و عقل است و برارنده قامت دنیای نو و درمان دردهای  
اجتماعی کنونی و جان جهانیان است و آن این است بر هر  
انسانی ایمان با آخرین مظهر امر و مطلع و خلی حضرت فردا<sup>نیت</sup>  
و اقرار بحقانیت همه شارعین مقدسین سابقین و تحری حقیقت  
و خدمت یوحدت عالم انسانیت و استفاضه از فیوضات روح  
اقدس را واجب قرار داده و فرموده دین مطابق علم و عقل با<sup>ید</sup>  
باشد و دین باید سبب الفت و صحبت گردد و ترک همه قسم  
موهومات و تعصبات جاهلیه را لازم شمرده و تعدیل معیشت  
عمومی یعنی حل مسئله اقتصادی و تعلیم اجباری و ایجاد  
زبان بین المللی و تساوی حقوق رجال و نسوان و تأسیس

محکمه کبری برای رسیدگی بماهه الا اختلافات همه رؤساء  
 ارض تا حاجت بچنگ نشود و عمی کردن صلح عمومی و مشورت  
 در کتبه امور روحانی و مملکتی و اطاعت دولت و قوانین مملکت  
 و حفظ جماعت و احترام ارباب علوم و فنون و صنایع و اهل خدمت  
 و غسل و نظافت و عبادت مستقیماً به ساحت اقدس حضرت  
 احدیت و تلاوت آیات الله و نشر نجات الله و خواندن نماز  
 و گرفتن روزه و داشتن حسن اخلاق و پیروی شریعت الله را  
 واجب فرموده و قوانین بدیعه از دواج و شرائط طلاق را مصلح  
 داشته و اتفاق و اتساع و انفاق و دستگیری فقراء و عجزه و مهربان  
 و وفا و عفت و عصمت و سرزوت و امانت و شجاعت و صداقت و محبت  
 و معاشرت با همه ادیان بروح و ربحان و عدم تبعیض در قصاص  
 بین اهل ایمان و کافران و تقسیم میراث در بین اصناف سببه  
 و وضع اخذ مالیات از عائدات را امر فرموده و احتکار و لعن و  
 طعن و افتخار و افیون و قمار و مسکرات و معاشرت با اشهرار  
 و غیبت و زنا و افتراء و ریاء و قتل و غارت و فساد و نزاع و جدان و  
 تعدد زوجات و مداخله در سیاسیات و تکامل و تکاسل و  
 بیناری و تنگدلی و رشوت دادن و گرفتن و بی اعتدالی  
 و گوشه گیری و خود پرستی و جلب منافع خصوصی که مصلح  
 منافع اجتماعی باشد و صورت سازی و تزویر و خرید و فروش

انسان و نماز و حج و روزه و نفل مرده باعتاب مقدسه و اعتما  
 بر آراء متفرقه علماء و مرشدین و پیشمویان که بدون تصویب  
 هیئت و کلاهی ملت باشد همه آنها را صریحاً نهی فرموده  
 اکنون آنجناب حکمیت نمائید که کدام یک ازین احکام و تعالیم  
 آئین نازنین بین المللی بهائی است که موافق عقل سلیم  
 نیست اما راجع باینکه مرقوم بود آیا شریعت بهائی مطابق  
 اهواء و شهوات بشری نیست <sup>م</sup> ما یقین داریم که آنجناب  
 فرامین آئین بهائی را ندیده و آنچه را از مغترین شنیده‌اید  
 حقیقت دانسته ایراد نموده اید امید و طید چنان است  
 که بتلاوت آیات الله به تفقه شریعت مقدسه حضرت  
 بهاء الله موفق گردید تا یقین بنمائید که آن شریعت حضرت  
 احدیت برای جلوگیری از شهوات بشریت و وسیله تعالی  
 انسان به قرب حضرت فردانیت است شخصیکه مسلمان  
 و بهائی نباشد اگر تعالیم بهائی را با تعالیم اسلامی مطابقت  
 کند و فرمان به قتل و غارت و آوردن غنیمت و تعدد زوجات و  
 طعن و لعن بر کفار و تبعیض قصاص بین مؤمنین با سائـ  
 اریان و خمس برای فرزندان و صیغه بازی شیعیان را که از  
 جمله تعالیم اسلامی است ملاحظه نماید بیشتر مطابق شهوا<sup>ت</sup>  
 بشری بیند چه که حضرت بهاء الله طعن و لعن بر کفار و قتل



وغارت دشمنان و تعدد زوجات را صریحاً نهی فرموده و حقوقی  
برای اولاد خویش قرار نداده و بغداد نمودن جان و مال در  
راه تربیت و تعالی و ترقی نوع انسان و خدمت گذاری خالصاً<sup>نه</sup>  
به عموم انام و به تساوی حقوق اجتماعی و مهربانی با همه  
ادیان و امثالها امر داده پس شکی نماند که معرض بهمانه  
جو احکام اولیه را بیشتر تعبیر به شهوت رانی می نماید و  
حال آنکه شریعتین اسلام و بهائی منزّه از شهوات و اهواء -  
بیشری است بلکه برای جلوگیری از هواهای نفسانی تشریح  
و تدوین شده است اما چه باید کرد چنانچه در یاد داشت پنجم  
تذکر دادیم دشمن متعصب آیات و احکام الهی و کلمات آسمانی  
قرآن مجید را اضغاث احلام دانند و اساطیر اولین و مفتریات  
تصوّر کنند و نیک رازش ببیند .

دید احمد را ابو جهل و گفت

زشت نقشی کزینی هاشم شگفت

ولی الحمد لله که آنجناب مقصودی جز فهم حقیقت ندارند  
اما راجع باینکه مرقوم بود که بنای امر بهائی بر پایه آزادی است  
نمی دانم منظور آنجناب کدام آزادی بوده اگر آزادی وجدان  
و عدم تعرض بدیگران و آزادی از احکام و قیود مضرّه طبیعت  
بوده نظریه تان درست و اگر منظور تان آزادی متبادریان هان

گفته نظران و مصطلح آزادی خواهان بوده که فرار از نماز  
وروزه و عدم تقید بخدا و احکام انبیای الهی و یکی دانستن  
جلال و حرام است نفس حدود احکام کتاب اقدس و مفهوم  
معنی آئین بهائی منادی سرمدی و گواه ابدی و جواب محکم  
دائمی است که آئین بهائی ضد آن نوع آزادی است و راجع  
به این موضوع از قلم اعلی این بیانات احلی صادر که به هر  
منصف حق جوئی حرّیة محبوبه و مردوده راضی فهماند قوله  
چَلَّ بَرَهَانَهُ ( فانظروا فی الناس وقلّسة عقولهم یطلبون ما  
یضّرهم ویتروکون ما ینفصمهم الا انهم من الهائمین انا نضری  
بعض الناس ارا بوالحرّیة و یفتخرون بها اولئک فی جهل  
مبین ان الحرّیة تنتهی عواقبها الی الفتنة الّتی لا تخمد ناد<sup>ها</sup>  
کذلك یخبرکم المحمّصی العلیم فاعلموا ان مطالع الحرّیة  
و مظاهر هاهی الحیوان و للأ انسان ینبغی ان یتکون تحت  
سین تحفظه عن جهل نفسه و ضرر الماکرین ان الحرّیة  
تخرج الانسان عن شئون الازوب و الوقار و تجقله من الار<sup>لین</sup>  
فانظروا الخلق کالا غنّام لا یتدلّها من راع لیحفظها ان هذا  
لحق یقین انا نصدّقها فی بعض المقامات دون الآخرانا  
کنا عالمین قل الحرّیة فی اتباع او امری لوانتم من العارقیین  
لیواتبع الناس ما نزلناه لهم من سماء الوحی لیجدن انفسهم

فی حرّیة بحتة طوبی لمن عرف مراد الله فیما نزل من  
سماء مشیة المهيمنة على العالمين قل الحرّیة التّسی  
تنفعكم انتها فی العبودیة لله الحق والذی وجب  
حلاوتها لا یبدّ لها بملکوت ملك السموات والارض ( خلاصه  
ازین آیات محکّمات مبارکه فوق واز آنچه راجع به جواب -  
سئوالات پانزد هم آنجناب نگاشتیم معلوم شد که شریعت  
بتهای موافق عقل و علم و ذوق و قابل الاجراء است حتّی  
مخالفتش هم مجبوراً به پیروی بعضی از آنها موفق اند و  
نیز مسلم شد که آن شریعت مقدّسه بر ضدّ شهوات و اهواء ناس  
و مخالف آزادی مضرّه نفسانیه حیوانیه و حامی آزادی عام  
المنفعه وجدانیه انسانیه و سبب ترقی و تعالی و تقرب به  
ساحت اقدس حق حضرت احدیت است در خاتمه جواب  
التفات باین نکته هم لازم است که نفس این سئوال استفسار<sup>میه</sup>  
مقدم آنجناب که آیا شریعت جناب بها قابل الاجراء است  
با سئوال استفسار میه مؤخر که آیا بنای آن شریعت بر اهواء  
و شهوات ناس نیست کاملاً اضداد است چه که اگر شریعت  
بهای موافق اهواء و شهوات ناس است البته مجری شده و  
خیلی سهل الاجراء است و اگر قابل الاجراء نیست معلوم  
است برخلاف مقتضیات زمان و ضدّ مشتبهات ناس و سخت

## (پرسش شانزدهم)

فلسفه و مزایای دیانت محمدیه اعتراف بوحدانیت الهی و  
 اشاعه دین و جزیه گرفتن یا کشتن کفار و دفع بلغم به  
 وسیله گفتن اذان و استعمال آب به دماغ و مسواک با  
 چوب اراک و تفسیل نجاسات و امثالها است دین جناب  
 بها چه مزیت و فلسفه دارد گویا به تفسیل و تطهیر هم  
 علاقمند نیستند .

## پاسخ

اولاً فلسفه و منظور تأسیس دین در همه ادیان روی زمین  
 یکی است یعنی همه شارعین مقدّسین برای تربیت و تکمیل  
 روحیات و جسمانیات بشر و جهت سعادت و استراحت  
 و ترقی و تعالی انسان و تقرب آن به یکتا خداوند مهربان  
 و برای ایجاد بیم و امید در قلوب جهانیان و خوشی و نظام  
 انام و امثالها معیّت شده اند اختصاصی بدین مخصوصی  
 نداشته است البته دیانت حضرت بها الله هم به طریق  
 اکل و اتمّ این فلسفه ها را دارا است ثانیاً اقرار بوحدانیت  
 حضرت احدیت قبل از طلوع شمس محمدیه بوده و عند العقلاء

و محققین دنیا این مسئله از جمله مزایای دین نسبت به —  
 طبیعیین است مخصوص دین مبین اسلام نبوده از حضرت —  
 آدم الی اکنون همه شارعین مقدمین و مؤمنین به آنها به  
 و خدائیت حضرت احدیت معترف بوده و عهستند و هیچ  
 يك از انبیای الهی شريك و مثیل و نظیری برای خداوند  
 یکتا قائل و معتقد نبوده اند اساساً مفهوم و معنی اصلی  
 پیغمبر و رسول مستلزم اعتقاد به مرسل رسل و به منزل کتب  
 است تورات و رسائل انبیای بنی اسرائیل و اوستا و وید و پینگا  
 و انجیل به السن مختلفه مطبوعاً در دنیا منتشر است رجوع  
 به آنها فرموده تایقین نمائید که بنای همه ادیان بر پایه  
 توحید و تفرید ربّ مقتدر رحمن گذاشته شده منحصر باسلام  
 نیست شرك و بت پرستی و آتش و خاج و تثلیث و مهر و شمائل  
 و نخل و درخت و نهر و بحر و چاه و ماه پرستی و امثالها در  
 هیچ يك از کتب مقدسه امر نشده و همه آنها از مبتدعات  
 پیشوایان ادیان و جهال و خرافات سازان مقدس نمایان —  
 انام بوده شارعین مقدس بیزار ازین معتقدات و رفتار بوده  
 و هستند جای تعجب و تحسّر است که با وجود اینکه همه  
 ادیان گرفتار اوهام و اسیر خرافاتی مثل همنند باز هر يك  
 اوادیان خود را موحد و دیگران را مشرك و کافر و سادان

می داند و لائل و قرآنی هم نظریا وهام و تعصبات و سوسه  
افهام خویش ز کرمی نماید ثالثاً تغسیل نجاسات و استنشاق  
آب به دماغ و مسواک با چوب اراک هم از مزایای اسلام نیست  
چه که در این قسمتها ملل هند و زرتشتی و یهود مقید تراند  
آن جناب حق دارید که ازین قبیل معتقدات ادیان جهان  
مطلع نباشید چه که از بد و حیات تا بحال غرق در ریای استماع  
فضائل محمدیه بود و بتلاوت قرآن و به قرائت کتب علمیه  
و فقهیه و تاریخیه اسلامیه موفق اید مسافرت بخارجه نکرده  
و معاشرت و مباحثه با ادیان و مذاهب مختلفه ننموده اید  
و کتب فقهیه و احکام اصولیه و فروعیه آنها را خوانده اید تا  
بدانید که درین قسمت ها ادیان قدیم چه قدر مراقبت  
دارند هندو اکتفایه استنشاق آب و مسواک با چوب اراک ننموده  
پس از آن که دندان و روی زبان حتی حلقوم را با آن چوب ها  
می ساینند و بدقت می شویند همه روزه تا غسل هم ننمایند  
غذا نمی خورند بحدی درین زمینه احتیاط کارند که مادران  
مهربان پس مانده نوردیدگان خویش را نجس دانسته دست  
نمی زنند و با آنان هم غذا نمی شوند تا چه رسد با اقوام و  
همگانگان اگر آقاییان شیعیان با رطوبت فس نمودن مشرکین  
و کفار را جائز نمی دانند هندو یک لحظه نظر انداختن شیعیان

وسائر ادیان رابه غذای خویش نجس می دانند یعنی همه ادیان جهان رانجس العین فرض نموده اند اگرند رقد در بازار غذا بخورند روید یواری نشینند که چشم ادیان و مذا<sup>هب</sup> سایر به غذای آنان نیفتد ونجس وحرام نشود در ایام معدوده ماهانه نسوان یهنود وزرتشتیان اطاق وسستر و غذایشان جدا باید باشد و به هرچه دست بزنند آن چیز را واجب القسل می دانند . اما گفتن ازان هم دواى دفع بلفم نیست اگر دواى بلفم بود دکترهای عصر طلائی يك فصل بعلم فیزیولوژی راجع به گفتن ازان می افزودند وزنگها را از کلیساها برداشته بجای آنها مؤذن می گذاشتند واقلامی بایست سائر ادیان همه بلفمی بودند و مسلمانان بلفمی یافت نمی شد و حال آنکه بعکس است رابصا راجع باشاعه دین وجزیه گرفتن ویا گفتن کفار وشرکیمن اینها هم بازار مزایای اسلام نیست چه که در تاریخ دیانت و سیاست دنیا مدون است که برای دین واشاعه آن وبجهت ترویج عقیده وتوسعه مملکت قبل از طلوع شمس محمدیه جنگها وتالان وتاراجها شده حضرت موسی چهل سال از مصرالی کنعان واراضی مقدسه به جنگ وجدال ودفع شرك واشاعه توحید مشغول بودند همین نوع بعضی از انبیای بنی اسرا<sup>ئیل</sup>

بفتوحات دیانتی بوسیله جنگ موفق شدند و حضرت زرتشت در طی جنگ شهید گشتند و سیاسیون و سلاطین جهان از هزاران سال قبل از اسلام به جنگ وجدال و اخذ مال و منال یک دیگر می پرداختند و سلاطین ایران و توران و روم و هند و چین و یونان هر وقت توانستند بقتل و غارت و گرفتند باج و تخت و تاج یکدیگر پرداخته اند و هر زمان ناتوان شده اند از دشمنان استمالت نموده پیش کشیها و ارمغانهای گرانبها تقدیم نموده حتی دختران خویش را برای ثبوت اطاعت و آشتی بخدمت دشمن فرستاده اند لهذا نزاع وجدال و غارت و اسارت و اخذ باج بهر اسم و رسم قبل از اسلام بود آنها از مخترعات و خصوصیات اسلام نبوده که از مزایای دیانت مقدسه محمدیه دانیم شکی نداریم که دیانت محمدیه دارای فلسفه بوده و مزایائی نسبت به ادیان گذشته داشته اگر نداشت ظهورش لغو و نفوذ و پیشرفتش محال بود منظور ما این است اینها تیرا که آنجناب مزایای اسلام نسبت به سایر ادیان تشخیص داده اید مزایان نیست و حکمت گفتن ادیان هم دفع بلغم نبوده است نکته ای که قابل توجه است این است که فلسفه مزیت داشتن آئین محمدی نسبت به ادیان سابقین دلیل عدم لزوم تشریح بدیع و انقطاع ارسال رسل



وانزال کتبخی شود و باین برهان ازایمان بحضرت  
بها<sup>۱</sup> الله وپیروی شریعت مقدسه بدیعه الهیه صرف نظر  
نتوان نمود چه که شریعت مقدسه موسویه البته دارای فلسفه  
ومزایای نسبت به شرائع قبل بوده باوجود ثبوت این قضیه  
باز خداوند مهربان شریعت عیسویه را احسان به عالم  
انسان فرمود و نیز شریعت مقدسه عیسویه البته بی فلسفه  
ذالک  
وفائده و خالی از مزیت نسبت به شرائع قبل نبوده است مع  
باز خالق اکبر شریعت محمدیه را برای ترقی بشر مرحمت  
فرموده خاصاً مرقوم بود فلسفه دیانت بهائی ومزایای  
چیزت فلسفه آئین بهائی همان فلسفه دین مطلق است  
که فوقاً اشاره بآن شده تکرار نمیشود اما مزایای شریعت  
بدیعه بهائیه نسبت بشریعه محمدیه وسایر شرایع قبلیه  
بسیار است اگر خواهیم در میدان بیان مزایای آن سمنند  
قلم رانیم باید کتبی چند . . . تالیف کنیم باحالت مسافرت  
وموجود نبودن کتب لازمه امکان ندارد ترکش هم جائز نه  
لهذا بذکر چندین مزیت بنحو ایجاز و اشارت قناعت مینمائیم  
چون آخرین شریعت و خلاصه شرائع همه انبیا<sup>۲</sup> سلف شریعت  
مقدسه محمدیه است لهذا مقایسه با آن مقایسه باتمام شرائع  
واثبات مزیت بر آن اثبات مزیت هرکل شرایع است . اول -

اصول دین در دین اسلام سه و در مذهب شیعه پنج است  
حضرت بهاء الله جامع و موجز تر فرمود یعنی دواصل مسلم  
مقرر داشته شناختن آخرین شارع و پیروی فرامین مقدسه  
او بدیهیست توحید بدون معرفت آخرین شارع آسمانی  
موهوم و بی معنی است چه که معرفت و اطاعت مظهر امر و مطلع  
و حی الهی عین معرفت و اطاعت حضرت احدیت است اعتقاد  
بعبد الهی و بی معاد و اطاعت ولی یا امام یا خلیفه در طریق  
معرفت شارع و اطاعت فرامین مقدسه او حاصل است دوم تنظیم  
براهین اثباتیه مظاهر امر الهیه است بنحو اکمل و اتم و واضح  
از دیانات قبلیه سوم تطبیق دین و علم است که اگر دین مخا  
لف  
علم باشد عدمش بهتر است در فرقان چنین نبوده چهارم  
تأویل و کشف رموز و اسرار همه کتب مقدسه است موافق علم  
و عقل بنحویقین که در قرآن نیست پنجم سد ابواب تأویل آیات  
بدیعه الهیه است در اسلام بصریح قرآن آیات متشابهات  
لازم التأویل بوده و تأویل آنرا موقوف ببعده فرموده اند ششم  
عدم اعتبار بروایات و اخبار است که اگر در اسلام روایات و اخبار  
رارد نمایند اغلب احکام قرآنیه مجمل و تفرعات بدینیه معطل  
ماند هفتم بطلان و مردودیت طرفین از اهل اختلاف در معرفت  
رتبه و مقام مظهر الوهیت است که این فرمان مخصوص این

این شارح بدیع و رافع بسی از اختلافات هر فانیست . هاشم  
 آخرین حلال مشکلات و مابه الاختلاف مسائل روحانسی  
 و معارفی و مادی و کُل امور صوری و معنوی بعد از ولی امر  
 معصوم منصوص بیت العدل اعظم است که در دنیا منحصر  
 بفرز است نه مجتهد و رکن و قطب و مرشد و قاضی و مفتی  
 و لیدر تا اختلاف و شعوب در دیانت و مسلک و سیاست خود  
 سمائی نکند نهم حل و عقد امور روحانی و سیاسی مدنی  
 جامعه در هر شهر و قریه راجع بپای هیئت منتخبه ملت است  
 چون مسئول یک هیئت است مقررات امور روحانی مخالف  
 سیاست محلی و بالعکس واقع نمیشود و این هیئت های  
 منتخبه بلاد و قصبات و قرا در امور کلیه ناظر و مطیع فرامین  
 و مصوبات محفل ملی عاصمه مملکت خویش هستند که اعضای آن  
 محفل ملی منتخب عموم اهالی آن مملکتند و محافل ملی  
 عاصمه های ممالک دنیا مطیع فرامین و حامی صمیمی حقیقی  
 بیت العدل اعظمند که اعضای آن منتخب عموم اهالی  
 جهانند در این صورت دگر وحدت دیانت و سیاست  
 و مدنیّت جمال بهمثال بنماید و دیو و عفریت اختلافی و انشعاب  
 و نزاع و جدال و نفاق و شقاق منفور و معدوم گردد و این فرمان  
 که لائق و قابل عالم مدار است از جمله مزایای مهمّه آئین

بهائیت در هم امرتأسیس محکمه بین المللی است که حلال  
وقاضی مابیه الاختلاف سلاطین و رؤسای روی زمین از اهل -  
اختلاف باشد تا جنگ ضرورت نشود و این حکم در اسلام  
سابقه نداشته یازدهم حکم صلح اکبر است که در فرقان ذکر  
از آن نیست در دوازدهم تعیین زبان و خط بین المللی است  
برای ایجاد آسایش و اتحاد اهل عالم و سهولت زندگانی  
امم در اسلام سابقه نداشته سیزدهم وجوب اشتغال بامری  
از امور و مغموض بودن هر تنبیل پرفتور و نفس عبادت شمردن  
کسب است که در اسلام وجوب آن منصوص نیست چهاردهم  
تکدی و اعطای بساطل حرام است و تأسیس دارالعیزه و  
دارالصاکنین و ایتم واجب است در قرآن چنین فرمانی نیست  
پانزدهم محبت و معاشرت با همه ادیانست بروج و ریحان  
که در اسلام حکم نفرت و اجتناب منصوص است شانزدهم  
منع از نزاع و جدال برای ترویج دین و پاتوسعه مملکت است  
که در اسلام جایز است هفدهم نهی حمل اسلحه است مگر  
وقت ضرورت برای دفاع و در اسلام جایز است هیجدهم  
اخذ مالیات است از عایدات بتفاوت درجات عایدات و لزوم  
اشتراک یکمقدار از منافع ارباب است با عطله جات کارخانه  
خود و این نیز در اسلام سابقه نداشته نوزدهم حرمت خرید

و فروش انسان است که در اسلام جایز است بیستم تقسیم ارث در بین هفت طبقه از وراثت است که جلوگیری کامل از احتکار ثروت مینماید و در اسلام میراث فقط بذریعہ و مقداری بزوجه یا زوجه میرسد بیست و یکم میراث برای معلم تعیین شده که بالاخره راجع با اداره معارف میشود که در اسلام سابقه ندارد بیست و دوم وصلت باکل ملل است که در اسلام جایز نیست بیست و سوم کسیکه صاحب فرزند باشد اگر قبل از رسیدن خویش وفات نماید ارث متوفی بذریعہ او میرسد اما در اسلام ارث جد بحفیله پدر مرده نمیرسد و در مسئله تقسیم میراث بطبقات بعد از وراثت اولیه نیز مزایا نیست که نظر بایجاز متعرض آنها نمی شویم بیست و چهارم اوراد و انکار در کوچه و بازار و بوسیدن دست ممنوع است و در اسلام منع نیست بیست و پنجم نهی تبخیر در حقوق و قصاص بین بهائیان با سایر ادیان است اما در اسلام جایز است و در اقسام این قضیه مزایا بسیار است بیست و ششم تساوی حقوق رجال و نساء است که در اسلام حقوق آنان مساوی نیست اگر بتوضیح و شماره حقوق تبصیحیه نساء و رجال پردازیم بیش از سی مرتبه خواهد بود بیست و هفتم شوهر دادن دختریکه سنش از نوزده سال کمتر باشد نهی است در اسلام نه ساله هم جائز و مجری بود است بیست و هشتم

۲۰۳-  
ضع از تعدد زوجات است که در اسلام تا چهار زن جائز و  
در بین شیعیان صیغه هم الی طشاء الله مستحب است و  
وهست بیست و نهم ازدواج موکول برضای طرفین و والدین  
است در اسلام رضای طرفین کبیر کافیست سی ام نامزد  
نمودن قبل از بلوغ و پس از بلوغ هم زودتر از نود و پنج روز  
بزفاف مانده ممنوع است در اسلام جائز و مجری است سی و یکم  
اخر است که پدر و مادر در کودکی دختر و پسر را عقد نکنند و در  
اسلام جائز است سی و دوم مهریه از نوزده مثقال نقره السی  
نود و پنج مثقال نوزده نخودی طلا معین و محدود است  
بیشترش نهی است و در اسلام هر قدر باشد ممنوع نیست سی و سوم  
زوج بدون تعیین میقات مراجعت نمی تواند سفر کند در  
اسلام جائز است سی و چهارم مهریه باید نقد باشد نسبه کاری  
در نکاح جائز نیست در اسلام جائز است سی و پنجم طلاق  
ولو ده دفعه واقع شود تا زمانیکه شوهر اختیار نکرد رجوع  
با شرائط مضرّحه ممکن است در اسلام بعد از طلاقات ثلاثه  
محلّل لازم است و در این آئین نهی است سی و ششم طلاق  
بعد از یک سال جدائی زوج و زوجه از یکدیگر تحقق پیدا  
میکند در اسلام در هر آن امکان دارد سی و هفتم اثبات  
زنا و جزای آن قابل الاجزا است در اسلام اثباتش

مشروط بشروط قریب المحال است لهذا فواحر حال بسیار  
 است سی و هشتم حد وصلت هرچه ابعدا حسن است در  
 اسلام این فرمان نیست سی و نهم در مسئله حقوق زوج و زوجه  
 و اختیار طلاق از طرفین و در سایر تفرعات آن مزایای بسیار  
 است که ما رعایتاً لا اختصار صرف نظر از تطبیق آنها  
 نمودیم چهلم ربا معتد لانه حلال است اما در اسلام حرام  
 است چهلم و یکم حرمت استعمال افیون و چرس و بنگ بد و ن  
 تجویز حکیم حازق است در اسلام جائز و عاملند چهلم و دوم  
 تنسیل و تطهیر کثافات و اوساخ هم واجب در اسلام غسل و <sup>ج</sup>ا  
 محد و در نجاساتست چهلم و سوم غیبت و افتراء نسبت به  
 انسان حرام است شیعیان بر بهائیان جائز دانسته چهلم  
 و چهارم اگر کسی خانه کسی را عمدتاً بسوزاند او را باید سوزاند  
 در اسلام چنین حکمی نیست چهلم و پنجم معبد بهائوسی  
 بین المطلبی است که هر ملت میتواند در آنجا عبادت مشغول  
 گردد در اسلام محد و است چهلم و ششم مجبور ساختن مرد <sup>ن</sup>  
 بزور و جور و عهد و ان بقبول ایمان نهی است در اسلام جائز  
 است چهلم و هفتم تا عزارسان منتظر ظهور شاری نباید  
 بود و در اسلام این حکم سابقه ندارد چهلم و هشتم عبادت

مستقیماً بساحه اقدس حضرت احدیت است پیش نمازی و نماز جماعت جائز نه مگر در نماز میت در اسلام همه اینها جائز است چهل و نهم توبه گناهان در نزد پیشوایان ممنوع است عاصی باید مابین خود و خداوند یکتا توبه کند و اصل توبه ترك همان عصیان است در اسلام منع نشده است پنجاهم برای اولاد خویش حضرت بهاء الله حقوق مادی تعیین ننموده و بصریح عبارت فرمود ( ما قدر الله لهم حقانی اموال الناس ) اما در اسلام سادات را حقوقیست پنجاه و یکم سارق را بعد از رد دفعه حبس و زجر و نصیحت و نفی اگر ترك و توبه ننمود دفعه سوم در جبینش علامت سارق باسید گذاشت تا همه او را بشناسند در اسلام قطع دست است که بر عده گدایان افزوده می شود پنجاه و دوم تعلیم و تربیت بنین و بنات امریست اجباری که در اسلام سابقه نداشته است پنجاه و سوم ولی امر الله و مبین کتاب الله را بصریح عبارت مطلع و حی الیهی معین و معرفی فرموده اما در قرآن صریحاً معین و معرفی نگشته خلاصه اگر چه در فوق پنجاه و سیمه مزایا شمردیم اما چنانچه ضمناً تذکر داده ایم پیش از این در بیست مزایای می شود در من جمله از ذکر مزایای کفن و دفن اموات و بعد بحد فتن و احکام صید و هجوم و صلوة و سایر تشکیلات



روحانیه و فلسفه و حکمت و فائده آنها ماریتاً للاختصار خودداری  
نشودیم اما هر منصف و مطلع بر امور و آگاه بر مصالح و مقتضیات  
کنونی می تواند بالفطره بمقداری از حکم و فوائد و مزیت  
آنها پی برد اگرچه در صفحات قبل نگاشته باز خاطر نشان  
آنجناب و قارئین محترم می کنیم که تایک قرن پیش همسان  
احکام و قوانین اسلام که سرآمد شرائع قبل است برای بشر  
کافی و لازم بوده مزیتش کامل و مضالحش بالغ و فوائدش با هر  
بوده درین عصر مقتضیات و عقول تغییر نموده و دردهای  
اجتماعی دگرگون گشته لهذا یکتا خداوند توانا تغییر احکام  
و درمان داده و نعمت را کامل و اکمل و اتم فرموده است سار  
راجع باینکه مرقوم بود بهائیان گویا به تفسیل و تطهیر  
علاقمند نیستند این مسئله هم از جمله مفتریات است که  
سمع آنجناب رسیده و قضیه بعکس است اسلامیان مثل  
کلیمیان و زرتشتیان و هندیان نجاسات و کثافات را در قسمت  
نموده و در تخصیل نجاسات مراقبت می نمایند

و تفسیل کثافات را اهمیت

نی دانند باین سبب امراض مسریه و میکروبیهای مسموم  
در آنها تولید می شد و سبب رنجوری می گشت در ایمن  
شریعت بدیعه برای اینکه تنظیفات هم مانند سائس

احکام و آرای مزیتی است به تغسیل و تطهیر هر شئی کثیفی  
 هم امر فرموده اند تا جامعه دچار امراض مزمنه مسریه نشو  
 ند  
 حتی از دخول در خزائن حماماتیکه آبش کثیف و متعفن  
 و چرب و مملو از میکروبهای کچلی و سفلیسی و امراض مسریه  
 است بهائیان ممنوع اند برای اینکه آنجناب کاملاً مطمئن  
 گردید و خود را از لوث این افترای مغلین منزّه دارید عین  
 بعضی از آیات کتاب مستطاب اقدس را که مربوط به موضوع  
 لزوم تغسیل است زینت بخش این اوراق می نمائیم قوله  
 جلّ جلاله ( تَمَسَّكُوا بِاللِّطَافَةِ فِي كُلِّ الْاِحْوَالِ لِثَلَا تَفْع  
 الْعِيُونَ عَلٰى مَا يَكْرِههٖ اَنْفُسُكُمْ وَاَهْلُ الْاٰفْرَادِ مِنْ وَاَلْسِنِ  
 تَجَاوَزْ عَنْهَا يَحْبِطُ عَمَلُهٗ فِي الْحَيْنِ . . . تَمَسَّكُوا بِحَبْلِ  
 اللِّطَافَةِ عَلٰى شَانِ لَا يَرِي مِنْ شَيْءٍ اَنْتُمْ اَنْتُمْ اَلَا وَاَسَاحَ هَذَا مَا  
 حَكَمَ بِهِ مِنْ كَانِ الطَّفِ مِنْ كُلِّ لَطِيفٍ . . . طَهَّرُوا كُلَّ مَكْرُوهِ  
 بِالْمَاءِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِرْ بِالثَّلْثِ اَيَاكُمْ اِنْ تَسْتَمْلُوا الْمَاءَ  
 الَّذِي تَغْيِرُ بِالْهَوَاءِ اَوْ شَيْئٍ اٰخَرَ كُنُوْا غَضْرُ اللِّطَافَةِ بَيْنَ  
 الْبَرِيَّةِ هَذَا مَا ارَادَ لَكُمْ مَوْلِيْكُمْ الْعَزِيْزُ الْحَكِيْمُ . . . وَحَكَمَ  
 بِاللِّطَافَةِ الْكِبْرٰى وَتَغْسِيْلِ مَا تَغْيِرُ مِنَ الْغُبَارِ وَكَيْفِ الْاَسَاحِ  
 الْمُنْجَمِ قُوْدِ وَنَهَا اَتَّقُوا اللّٰهَ وَكُنُوْا مِنَ الْمَطْهَرِيْنَ وَالَّذِي يَرِي  
 فِي كَسَاةِ وَسَخِ اِنَّهٗ لَا يَصْعَدُ عَاثَةً اِلَى اللّٰهِ وَيجْتَنِبُ عَنْهٖ

خول  
 ملا عالون . . . ادخلوا ماء بکرا والمستعمل منه لا يجوز الد  
 فیه ) بصریح بیان امر به تغسیل و تطهیر فرموده اند هر  
 عاقل و منصف مجاهدی را آیات باهرات فوق کفایت مینماید  
 این نکته هم نگفته نماند که بعضی کوته نظران و مقلدان  
 نادان گمان نموده اند غسل عبارت از حرکات مخصوصه  
 و آداب مرسومه بین شیعیان است چون بهائیان تغسیل  
 و تطهیر را اهمیت میدهند نه آن حرکات مرسومه بین شیعیان  
 را این است که هوچیان گفته اند بهائیان غسل ندارند

( پرسش هفدهم )

یکی از دلائل حقیقت اسلام این است که در قرن اول در  
 یک قسمت آسیا و آفریقا و اسپانیه نفوذ نمود و تالیف قلوب  
 کرد دین جناب بهاء هنوز در ایران هم نفوذی ننموده و  
 قوتی ابراز نداشته

" پاسـخ "

اگر بخواهیم غلبه و نفوذ و پیشرفت دیانت بهائیه را بادیانت  
 محمدیه از نقطه نظر معنویت و تربیت اساسی دینی و روحانی  
 و توحیدی و اخلاقی که منظور اصلی و علت غائی ارسال رسل

و انزال کتب است مقایسه کنیم چنانچه زیلاً برهن و موضع خواهد شد هزاران مرتبه غلبه و نفوذ و پیشرفت آئین بهائی سریع و عظیم تر از آئین محمدی است و اگر منظور غائی از غلبه و نفوذ پیشرفت جنگی و زوری و استیلای صوری است حق با آنجناب است اما چه مربوط است نفوذ سریع اجباری صوری و جسمانی و مملکت گیری با مورد یانقی و جدانی اخلاقی حضرت موسی در مدت قلیلی غلبه صوری و استیلای جسمی یافت و اراضی مقدسه و کنعانیه را بتصرف در آورد همین که بطور شتافت قوم پریشان و گوساله پرست شدند و واضح و مسلم گشت پیروان از روی برهان ایمان و ایقان بحضرت موسی نداشتند بیم و امیدشان صوری بوده نه اساسی و معنوی یعنی به نان و آب و کره و بیاز و سیر و تره و به ماهی و خیار و خربوزه بیشتر علاقه داشتند تا بدین وجه حضرت رب العالمین نظر باین کلمات آسمانی که در تورات سفرا عدد و فصل یازده آیه ۶/۴ مرقوم است بنمائید تا به صدق قضیه کاملاً برخورد و گروهی مختلف که در میان ایشان بودند شهنوت پرست شدند بنسی اسرائیل بازگریان شده گفتند کیست که ما را گوشت بخوراند ماهی را که در مصرف می خوردیم و خیار و خربوزه و تره و بیاز و سیر را بیاد می آوریم و الآن جان ما خشک شده و چیزی نیست

و غیر ازین من در نظر ما هیچ نمی آید ) و نیز در سفر خروج فصل  
 هفدهم آیه دوم و سوم و چهارم ( و قوم یاموسی منازعه کرده  
 گفتند ما را آب بدهید تا بنوشیم موسی بدیشان گفت چرا  
 با من منازعه می کنید و چرا خداوند را امتحان می نمائید —  
 و در آنجا قوم تشنه آب بودند و قوم بر موسی شکایت کرده گفتند  
 چرا ما را از مصر بیرون آوردی تا ما و فرزندان و مواشی ما را به  
 تشنگی بکشی ) استعداد و قابلیت مردمان آن زمان همان  
 بود که آن مرتقی آسمانی یعنی حضرت موسی معمول داشت  
 و همچنین مسلمین بعد از رحلت حضرت محمد رسول الله  
 از امتحاناتیکه دادند مبین و مسلم است که تربیت اساسی  
 نیافته بودند مگر معدودی چه که در مدت دو قرن و نیم همواره  
 به قتل و غارت یکدیگر افتخار می نمودند ائمه هدی و خلفای  
 خویش را شهید و اسیر کردند و حقانیت مذهب را در غلبه و  
 استیلائی زوری صورتی دانسته بجای دلیل و برهان تیغ  
 بران بکار می بردند به نحویکه شیعه مغلوب و مجبور بود  
 تقیه شد باری مغلوبیت جسمانی حضرت سید الشهدا<sup>ع</sup> دلیل  
 عدم حقانیت آن حضرت و غلبه و استیلائی صورتی یزید مثبت صحت  
 عقیده او نیست و همچنین کشور ستانان و جهانگیران و سلاطین  
 فاتحین مانند اسکندر و بخت النصر و سیروس و داریوش و

چنگیز و ناپلیون کبیر و نیکلای اول و دولت انگلیس و امثالهم  
استیلاهای نمایان و فتوحاتی بیکران در جهان نمودند در  
همین عصر کنونی دولت انگلیس در قطعات خمسہ دنیا  
استیلا دارد او دولت روس و فرانسه بیشتر ممالک اسلام را  
در عربستان و مصر و فلسطین و سوریه و شامات و بین النہرین و  
هند و سند و اسپانیا و قفقاز و ترکستان و تارتستان مسلط اند  
نفوذ و استیلای صوری آنان را دلیل رشادت و قوت سلطنت  
و میاست آنها باید دانست نه اینکه برهان رسالت شمرند  
اما حضرت مسیح با اینکه بحسب ظاهر قریبش را هم فتح <sup>مود</sup> نقر  
و تا سیصد سال تا عهد قسطنطین کبیر امتش زبون و بی سر  
بر روسا مان و بظاهر محکوم دشمنان بودند پیغمبر حق بود چه  
که روحیات امتش نافذ و افعالشان جالب و شجر آمالشان  
رو به نمود. بود پس دلیل رسالت و نفوذ دیانت و الفت قلوب  
و تربیت و تحبیب نفوس به تعدی و زور شمشیر فولادی نبود و  
نیست قوت دلیل و برهان و سطوت کلام الهی و نصائح و مواعظ  
رحمانی و معجزات معنوی باقی ناصردین است چنانچه حضرت  
رحمن در سوره بقرہ آیه یکصد و پنج و در سوره النمل آیه شصت  
و پنج می فرماید ( قل ہاتوا برہانکم ان کنتم صادقین ) و در  
سورہ قصص آیه ہفتاد و پنج می فرماید ( قلنا ہاتوا برہانکم )

و در سوره انبیا آیه بیست و چهارم می فرماید (قل هاتوا برهانکم)  
 و در سوره انفال آیه چهل و چهارم می فرماید ( لیهلک من  
 هلك عن بینة و یحیی من حق عن بینة ) و نیز در سوره انفال  
 می فرماید ( لو انفق ما فی الارض جمیعاً ما آلت بین قلوبهم  
 ولكن الله آلف بینهم انه عزیز حکیم ) و نیز در آیه هفتم می فرماید  
 ( یرید الله ان یحق الحق بکلماته ویقطع زبر الکافرین )

جنبش مشیرهم اثر کلمة اللہ بوده فتوحات ظاهره هم که بعد از  
 رحلت حضرت سید با دست خلیفه ثانی و سائرین شده باز از  
 قوت آیات حضرت رب العزّه بوده پس بنا بر آنچه مذکور آمد  
 مبرهن شد که قبل از اسلام و بعد از اسلام کشورستانانی بود هو  
 هستند که نفوذ و قدرت ظاهره شان پیش از اسلام بوده و  
 هست و نفس استیلا و سلطنت ظاهره برهان رسالت و نبوت و  
 امامت نبوده و نیست اکنون نفوذ تأثیرات حضرت بهاء اللہ  
 را با نفوذ و تأثیرات اسلام مقایسه می کنیم هنوز از هر دو بیانت  
 بهائی یک قرآن نگذشته با اینکه دشمنان بهائیت هرگونه  
 استیلائی صوری بر جان و مال و خانمان بهائیان داشته و دارند  
 به هر وسیله برای تخریب این بنای آسمانی و تأسیس الهی  
 متمسک شده و می شوند حکم کفر و شرک صادر نمودند قریب  
 بیست هزار نفوس به انواع و سائل بحرور پاره پاره کردند و خانها

وآشیانه شان راویران و دارائی شان را تاراج و تالان نمودند  
هر ظلمی روا داشتند و هر افترا و بهتانى زانست دادند  
حقى به زنان و کودکان رحم ننمودند پستان نسوان پریدند  
و آب جوش را بوسيله شیر سماور بجای شیر مادر به دهان  
شیرخوارگانشان ریختند با وجود این همه مصائب و موانع -

عظیمه و فقدان وسائل مادیه و نهی از جدال و از استعمال  
الله

آلات حربیه برای ترویج مقاصد روحانیه دینیّه روز بروز نفوذ امر  
شدیدتر و انجذابات قلوب عظیم ترا استعمال نفوس بیشتر  
بوده و هست و لوازم محمود ربّ و دود در قلوب اهل سجد

منصوب و تعالیم مهر آئین بهائى در اعماق قلبهای ملل در

جبال مغزهای امم مختلفه جهان و خواص و عوام و علماء و ادبا

و فلاسفه انام جای گرفته و بر کشور وجدان و احساسات صد

هزاران نوع انسان باقوای عظیمه کلمات رحمن و دلیل و برهان  
استیلا یافته و باسیله مظلومیت تامه و بالشکر اخلاق حسنه

و یاتوب کروپ اعمال مرضیه و پاکستیهای تحت البجری محبت

صمیمانه و با بالو نهی مسلح از صلح عمومی و نصائح مشفقانه

و با اتومبیلهای زره پوش سریع السیر احکام عام المنفعه

مقتضیه حکیمانه و با لاخره باقوة برقیه روحانیه و عزم جزم

بهائیان به قطعات خسته جهان هجوم عاقلانه خالصانه



نبوده بفتوحات کشور قلوب نائل گشته و تشکیلاتی روحانی  
 و تأسیساتی عام المنفعه بین الملی نمود و مشرق الاذکارها  
 و حظیرة القدسها و مدارس و مجالس و کتابخانهها بنا فرموده  
 حتی در عاصمه هائیکه در مدت یک هزار و سیصد سال اسلام  
 در آنجهات تأثیری ننموده بهائیت در این مدت قلیله ترویج  
 گشته و تعلیماتش عملی شده مثل اوقیانوسیه و اقصی بلاد امریکا  
 و غیرها عطف توجه باین کوچک ترین نفوذ غیر اجباری بهائیت  
 نفاذید در امریکا تعصب نژادی بحدیست که سیاه و سفید کافر  
 و متمدن و به یک دین متمدن اند بایکدیگر وصلت نمی کنند  
 و مجالس و مصاحب نمی شوند در یک کوجه نمی نشینند و اطفالشان  
 را در یک مدرسه نمی گذارند زمانیکه آئین بهائی در آن —  
 مملکت اعلام و اعلان شد و جمعی از سفیدان و سیاهان آن —  
 سامان از شراب ایمان و صهبای عرفان رب مقتدر متان سر مست  
 شدند و در ظل تمدن حقیقی آسمانی درآمدند تعصب  
 نژادی را آن جمع زیر پانهادند و باهم معاشر و مصاحب  
 شدند و وصلت نموده مثل اینکه شیعیان نهایت دشمنی  
 و تنفر را از زرتشتیان و یهود و مسیحیان و سائر ادیان دارند  
 همین که بهائی می شوند بایکدیگر و با سائرین مانند برادر  
 و خواهر مهربان مؤانس میگردند خلاصه روزی کودکی سیاه

بهای از کوجه سفیدان عبور می نمود يك دسته از کودکان سفید  
گرد او درآمده و پیرامید می گفتند مادران بعضی از آن کودکان  
سفید از دریچه هاتاشامی نمودند آن کودک سیاه گفت بود  
اجازت دهید چند کلمه بگویم بعد باز هر چه می خواهید بگوئید  
کودکان متوجه کلام او شده که می گفت ( ای کاش شما هم  
بهای می بودید تا می دانستید که رنگهای پوست انسان  
مانند رنگهای گلهای در یک حدیقه الوان است آن وقت  
مرا ازیت نمی کردید ) از تقریر آن طفل مادران منقلب شده  
و اطفال را منع از تعرض نموده می پرسند بهائی چیست  
بلاخره تقریر آن طفل سبب بیداری و ایمان و نفع از مادران  
آن کودکان سفید می شود منظور این است که نفوذ و تأثیرات  
آئین بهائی بدون جبر و عنف در اعمال قلوب و افکار و اعمال  
جمعی کثیر در قطعات خسته جهان چون آفتاب نمایان  
است عقلا و فلاسفه آگاه دنیا متحیرند که با وجود عدم اسباب  
ظاهره و فقدان زور و زور و با وجود این همه مخربین از حقیقت  
بی خبیگونه باین زودی و سرعت آئین بهائی نفوذ در  
قلوب نفوس در قطعات خسته جهان نموده در این ایام  
آثار حقیقت و نفوذ و لزوم احتیاج به شریعت و مصداق  
بشارت و انذارات حضرت بهاء الله بنحوی آشکار است که

طالبین فهم حقیقت بسهولت باندک توجیهی مشاهده می توانند نمود و را وائل امر خطا با تیکه به سلاطین عالم و پیشوایان امم از ظم قدم صادر می شد هنوز مصداقش واقع نشده بود و یا راجع به ظلمه و نفوذ امرالله آیاتی نازل می گشت که هنوز امرالله فقل در بعضی بلاد ایران نفوذ داشت فهم نفوذ و حقیقت و حقیقت و صدق نبواتش برای مردمان غیردقیق ظاهر بین مشکل بود اما درین ایام که نفوذ امرالله در شرق و غرب دنیا علنی است و احکام الله عظمی شده و معابد بهائی تأسیس گشته و مصداق اغلب نبوات از شام رات و اندازاتش با هر گشته فهمش برای هر کس میسر است (کو دل که بداند نفسی اسرارش - کو گوش که بشنود همی گفتارش . چنانچه جمال می نماید شب و روز - کو دیده که بهره یابد از دیدارش ) برای نمونه چند فقره از آن نبوات که مصداقش در اوائل امر پنهان و امروز علنی است زیلا می نگاریم من جمله در لوح جناب حاجی سید جواد کر بلائی اعلی الله مقامه و رفیع درجه ات که از فحول عظمای نامی بوده و حاجی محمد کریم خان مرحوم مصروف به اثم کرمانی ورود وی را به کرمان استقبال نمود و بعد از کشف بهائی بود نش منفور و مردودش ساخت که مرقد منورش در قبرستان جنب قلعه دختر کرمان است تخمین منقذ سال قبل حضرت بهاء الله مخالفین

امرالله را انداز نموده می فرماید ( این گیپاره های ارض اراده  
نموده اند انوار آفتاب حقیقت راستر نمایند فبئس ما ارادوا و  
سوف یطوی بساطهم و تفتی انفسهم و ما یبقی هو ما نزل من  
قلمی المحکم الحکیم و امری المبرم المتین ) و خطاباتیکه بسطاً  
ایران و بسطاً عبد العزیز عثمانی که خود را خلیفه و رئیس اسلام  
می دانست و با ناصرالدین شاه مرحوم در قلع و قمع حضرت بهاء اله  
همدستان شده بود فرموده اند آنچه را که در یاد داشت چهارم  
نگاشته ایم مراجعه به آنجا فرمائید و نیز به ناپلیون پادشاه  
فرانسه چنین خطاب فرموده ( بما فعلت تخلف الامور فی مملکتک  
و یخرج الطلک من کفک جزاء عملک اذا تجد نفسک فی خسران  
مبین و تأخذ الزلازل کل القبائل هناك . . . قد نری الذلۃ تسعی  
وراءک وانت من الغافلین . . . ) و نیز در کتاب اقدس اندازات  
به برلین و سائرین و بشارات به طهران موجود و مصادیقش  
امروز مشهود و مشهور است بالاخره عند العقلاء و الحکماء  
من المنصفین نفوذ با اختیار و منزّه از تطمیع و تخویف ظاهره هزاران  
درجه اعظم و اساسی و کامل تراست از نفوذ اجباری که مؤید به  
تطمیع و تخویف صوری است و این مسلم است که نفوذ آئین  
بهائی در قرن اول انقذوا کبر و اعظم واتم واقوم از نفوذ قرن  
اول آئین محمدی است .

"برسش هیجد هم"

چون اکثر علائم خروج حضرت نجف‌ابن‌الحسن ظاهر نشده  
اگر جناب بها حق باشد بر ما تقصیری نیست چه که خدا بر  
خلاف و عود خود رفتار فرموده اما اگر حضرت حجة منتظر ما  
خروج فرماید شما چه جواب خواهید داد .

"پاسخ"

باعطف توجه بیار داشت شانزدهم تمام علائم منصوصه معقوله  
مشروعیه چه بصورت ظاهر و چه بمعنی ظاهر و باهر گشته بعضی  
از علائم در اخبار و احادیث وارد شده که مطابق با منصوصات  
قرآنی نیست بل مخالف سنن الهیه است و آنها را خدا حاجت  
قرار نداده که آن جناب جواب خدا را از آن روید و قبلا مفصلا  
ذکر شد که حجة الله البالفه و قطعی الصدور و میزان کلیه  
حقیقه قرآن مجید است و آنچه از اخبار و احادیث معارضه با آن  
میزان الهی و با عقل نورانی ننماید یا دروغ است و یا تعبیر و تاویل  
دارد مثل آنکه در کتب اخباریه کلیمیان و مسیحیان و زرتشتیان  
و سایر ادیان نیز علائم مندرج است که بحسب ظاهر ظاهر  
نشده حتی در کتب آسمانی آنها نشانه‌های برای ظهور بعد  
است که بظواهر وقوع نیافته محتاج به تاویل است امم سابقه بهما

قبیل علاقم منصوصه مأوله و باخبار جعلیه معروفه در بین قوم  
 و مسموعات از آباء و امهات خود متمسک شده از عزاران علائمی که  
 ظاهر شده چشم پوشیده موعود کتاب آسمانی خویش را نپذیر  
 فته اند  
 اگر بهانه آن امم قدیمه در ساحت اقدس حضرت احدایت مقبول  
 است و تقصیر نعوز بالله بر خدا وارد می شود بر شما هم تقصیر  
 وارد نخواهد شد و اگر عذر آنها موجه نیست عذر آنجناب هم  
 موجه نخواهد بود راجع باین موضوع در یاد داشت اول تذکر آ  
 داده شده مراجعت به آنجا نمائید تا قضیه روشن تر گردد و اگر  
 قانع باین جواب نشوید مستدعی است علائمی را که شما قطع  
 الصدور و قطعی الدلاله می دانید تعیین فرمائید تا مصداق  
 آنها را با آنجناب بنمایانم تا یقین کنید که علائم منصوصه محتومه  
 بتامها عیان گشته تقصیر برفهم ما وارد است نه تقصیر بر خالق  
 اکبر اما راجع بجوابی که بقائم منتظر شما با این که محال است  
 بیاید اگر آمد ما خواهیم داد این است بانهایت ادب و تمکین  
 در محضر مقدسش دست بسینه نهاده ایستاده عرض  
 می کنیم که ای یار معنوی و دلبر حقیقی عاشاق منتظر و فدای  
 پراشتیاق پریشان خاطر تو بودیم و بحقیقت طالب دیدار و فرمان  
 بردار و تورا آگاه و بینا و شنوا و توانا می دانستیم چون دیدیم شخص  
 پاک و بزرگوار جازب جان و نافذ بر وحدان و آگاه بر مقتضیات

و حاجات جهانیان و عالم برلوازم اسیران خرافات و اوها م  
 قیام فرمود با وجود نداشتن علوم مرسومه بشریه و فقدان زور و وزر و  
 وسلطنت ظاهره در مقابل خداوند یکتای توانا و همه انبیاء  
 و شخص شما و در مقابل علماء و ادبا و فضلا و سلاطین و امراء و  
 وزراء و کلیه اهل دنیا ایستاد و فرمود مولی و صاحب منتظر شما  
 منم اگر جهانیان از ملوک و مملوک بر مخالفت من قیام نمایند مانع  
 نفوذ من نمی توانند شد چه که حق قدیر و مقتدر خبیر حاسمی و  
 معین و ناصر من است آنچه من گویم فرموده اوست و آنچه  
 من کنهم فرمان اوست و هستی من در قبضه قدرت اوست و دلائل  
 و براهین اعظم از انبیای سابقین اقامه نمود و آیات و شریعت  
 و بیانات اظهار داشت نمائیم و مواعظ فرمود و حکمت و اخلاق  
 انسانیت آموخت قلوب جمعی کثیر را جذب نمود و عقول را ترقی  
 داد و افکار را منور فرمود و نباتات فرمود و مصادیقش را عیان  
 داشت و هزاران نفوس از عالم و عاصی و شهری و دهقانی جان و مان  
 با اختیار قربانش کردند و بخون خویش شهادت بر حقانیتش داد  
 دول و ملل و عالم و جاهل غنی و فقیر بر ضدیت و تخریب بنای  
 مقدسش و بقتل مغارت و بهتان و افتراء و محویت آنحضرت و دستا  
 برخواستند و جلوگیری نتوانستند مخالفین از ظلم و جفا و قلع و  
 قمع خسته و مانده شدند اما آنحضرت و یار و انصارش از تحصیل چه

وجفا و دادن جان و مال و ابراز وفا خسته و افسرده نشدند  
 سهل است بر مراتب عشق و ذوق و فداکاری و خدمتگذاری به عالم  
 انسانی افزودند و فرامین مبارکش عملی شد نبواتش مصداق یافت  
 و احکامش نافع افتاد و مواعظ و نصائحش مؤثر گشت و حکمت و فلسفه  
 و گفتار و رفتارش بر اولی الابصار عیان شد اکنون ای مولای -  
 عالمان اگیتواز ابهت و عظمت و هیمنه آنحضرت ترسیدی ظهور  
 نمودی و جلوگیری از او نکردی ما چرانی ترسیدیم و اگر بنا بمصالح  
 صبر و وقار پیشه کردی مخالفت و مقاومتش را جانتند انستی بر ما چه  
 که برخلاف اوقیام کنیم صاحب توبودی نه ما صاحب که بر انفاق حق  
 خود راضی و صامت باشد بر دیگران جسارت جائز نبود و کاسه از  
 آتش گرم تر و تماشاچی از صاحب مال دلسوز تر غلط و شاهد نطلبیده  
 جهل است گذشته از این چرا او را یاری کردی و مساعی مخالفینش  
 را بی اثر فرمودی نقشه های مبارک او را نقش بر حجر کردی و نقشه های  
 معرضینش را نقش بر آب ای محبوب عالیهان قانون کلیه این است  
 که هریاغی و طاغی و مهاجم بمملکتی را باید سلطان و لشکریان آن  
 مملکت مقاومت کنند نه رعایای بی زور و زرخود سرانه حرکات مذبحخانه  
 نمایند تو سلطان مقتدر مملکت دین بودی چون تواز جان جنبیدی  
 و میدان ندیدی و بر لشکریان خود امری نفرمودی ما او را مالک  
 الملك و الملکوت دانستیم و نیز قانون کلیه این است که حجاب مدینه



به عهده مدعی علیه است و اگر مدعی علیه خود عاجز و قاصر باشد و گیلی از خود اعلم و اقوی تعیین می نماید تا جواب مدعی را بدهد و یا مدعی العموم عرض اندام کند بجهت میدان جواب قدم نهد بر دیگران تکلیفی شرعاً و عرفاً و ارنه نسبت که خود سرانه بمیدان جواب بدوند و مغلوب و محکوم شوند بنا\*  
علیه مدعی قائمیت و رجعت روح اللہی و حسینی حضرت نقطه اولی و حضرتت بها\* الله بودند جواب آنها بر عهده حضرت تو وجد بزرگوارت بوده نه بعهده مثل اینکه جواب فرعون و شداد و نمرود و سپیلمه کذاب و امثالهم را حضرت موسی و حضرت ابراهیم و حضرت محمد مانند نه پیشوایان و رجاله قوم چون شما وجد بزرگوارت عرض اندام ننمودید مایقین کردیم که آنها شما ایند حال که قدم رنجه فرموده خروج فرمودی هر چه فرمائی همان کنیم و جان و مال در راحت ایشان نمائیم ما اعزازاً لا سم تو و اجلاً لجلال تو عاشقانه منجذبانہ آن د و بزرگوار را اطاعت نمودیم اکنون که پروه از کاربرد اشتی و عرض جمال نمودی اطاعت می کنیم و قربانت  
می رویم و در جواب این در را فکار نعیم را  
هم می گوئیم که خطاب بمخالفین  
ظہور حق نموده می گوید

یهود ای فقیه حجّت ظن

که حق آمد بحجّت روشن

علم او علم علم القرآن

رای توجّمه اتباع الظن

شاهد صدق او حدیث و کتاب

شاهد نفی و جحدی از لم ولن

قاعی نه و کیل اوئی نه

شاهدی نه چه کاره دشمن

اکنون که ظهور نمودی ما را قانع فرمودی مطیع فرمانییم

و بحقیقت جان فشان ازین عراض واجوبه صحیحه ما البته

آن معدن کرم و آن محیی رم و مریی امم بر ما پیش از شما ترحم

خواهد فرمود و ما را زود تر خواهد پذیرفت و عشق و ایمان ما را

صمیمی تر خواهد دانست و حال آنکه حق ظاهر و پراهنش

قاطع و باهرو انوار جمال و کمال و جلالش اظهر من الشمس

است انتظار آنجنابور فقا پس از ظهور حضرت نقطه اولی و حضرت

بهاء الله جلّ ذکرهما مثل انتظار ام سابقین می مورد و می

نتیجه است خداوند رحمن در قرآن در سوره یونس آیه یک

صد و دوم فرموده است ( فهل ينتظرون الا مثل ايام الذين خلوا

من قبلهم قل فانتظروا انی معکم من المنتظرین ) مفاد ترجمه

این است پس آیانی نگرند مگر مانند روزهای آنانیکه گذشتند  
 قبل از ایشان بگویند انتظار برید که من هم باشم از انتظار  
 برند گانم در هر حال جواب آنجناب بخدا منطقی و حسابی  
 و موافق کتاب الله و سنت الله نیست اما جواب مابه حضرت  
 حجّت شما موافق عقل و نقل و ذوق و منطق و سنت الله است  
 حضرت بهاء الله در لوح حاجی میرزا حبیب مجتهد مراغه  
 فرموده (لا یضرنی اعراضهم ولا ینفعنی اقبالهم اماند عوهم  
 لوجه الله انه لغنی عن العالمین) منظور این است که از  
 قبول و رد آنجناب نفع و ضرری متوجّه حقّ و این جانب نمی شود  
 اما مستدعیم در اطراف جواب نخورد بخدا و جواب مابه محبوب خیالی  
 شما بتوجّه بخدا اوند یکتا و توسّل به ذیل انبیا و اولیا و اوصیا  
 بانهایت تقوی و بیطرفی تفکّر و تدبّر فرمائید امید است رفع  
 اشکال آن متوجّه به حضرت غنی متعال گردد .

پرسشی نوزدهم

چرا بهائیان منکر معجزات پیغمبرانند و حال آنکه حضرت  
 اری تعالی در قرآن معجزات آنان و حضرت خاتم النبیین

را تصدیق فرموده

## « پاسخ »

بهایان بهیچوجه منکر معجزات ربیان آسمانی نیستند این قسمت هم از جمله مفتریات است که بسمع آنجناب رسیده است

اگر شخص معلّم امتیازی از متعلّم نداشته باشد چرا او را مرتبی دانیم و چرا در ظلّ او در آئیم البته باید پیغمبران دارای معجزات و امتیازاتی باشند تا مردمان جهان تسلیم و مطیع فرمان آنان گردند سوء تفاهمیکه بمیان آمده و موجب افتراگشته این است که نفوسیکه فرق بین معجزه و خوارق العاده و کرامت و ارهاص را نشنیده اند و نفهمیده اند و مابه التفریق معجزه و سحر را ندانسته اند وقتی با بهائیان صحبت می‌دارند می‌خواهند احادیث ملام و صلوة فرستادن سوسمار و کندن درختبیر و هیچ نبودن تن ظاهره پیغمبر و امثالها را بر آیات صریحه محکمه قرآن مجید ترجیح دهند و بهائیان آن حدیث را در مقابل نصوص قرآن چیزی نمی‌شمارند

اقایان فریاد می‌زنند که بهائیان منکر معجزاتند الآن که بواسطه خرابی اتومبیل در بین کاشان و اصفهان در بیابان بی آب و گرمای فراوان سرگردان در سایه اتومبیل نشسته ام به نگارش جواب آن جناب خود را سرگرم دارم خالصاً لوجه

ده  
الله برای کشف حقیقت مابه التفریق معجزه و سحر و خوارق العا

و کرامت و ارهاص را با اختصار ذیلاً می نویسم شاید رفع سوء تفاهم گردد — معجزه آن فعل محیر العقول است که از مطلع وحی الهی ظاهر شده و یاقی می ماند و مدرك عامه مونیع فیوضات و علت هدایت و نورانیت طالبین حقیقت می شود و شارعین مقدسین تحدی بآن فرموده اورا حجت الله البالغه قرار داده اند و جنّ و انس از ایتیان بمثل آن عاجز اند و در هر زمان آن رایه هر کس میتوان نمایاند و آن معلوم است و مشهود و موجود است نه مفقود چنانچه در قرآن تحدی بآن شده در سوره بقره می فرماید ( الم ذلک الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین مفاد ترجمه این است این کتابی است که بی شک و شبهه راهنمای پرهیزگاران است و ایضا ( وان کتم فی ریب ما نزلنا علی عبدنا فأتوا بسورة من مثله ) مفاد ترجمه این است و اگر در شک و شبهه هستید از آنچه فرو فرستادیم بر عبد خود محمد پس بیاورید شماییک سوره بی بمثل آن و نیز در سوره بنی اسرائیل می فرماید ( قل لئن اجتمعت الانس و الجنّ علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لایأتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیراً ) مفاد ترجمه این است بگو اگر جمع شوند آدمیان و جنّیان بر اینکه بیاورند مانند قرآن نمی توانند بیاورند مثل آنرا و لوهمه شان — یکدیگر را کمک نمایند و در سوره عنکبوت می فرماید ( اولم یکتمهم

اَنَا نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَرَحْمَةً  
 وَذِكْرًا لِّقَوْمٍ يُّؤْمِنُوْنَ ( مفاد ترجمه این است آیا کفایت نمیکند  
 ایشان را که نازل فرمودیم ما بر تو کتاب را که خوانده می شود  
 برایشان بدرستی که در آن رحمت و ذکر است از برای ایمان  
 آورندگان و در سوره انفال می فرماید ( ویرید الله ان يحق الحق  
 بكلماته ويقطع دابر الكافرين ) مفاد ترجمه این است

” می خواهد ثابت کند راستی را به کلمات خود و ببرد دنباله  
 کافران را ازین قبیل آیات در قرآن بسیار است و در تورات و  
 انجیل و اوستا و اوپینگانیزتحدی بکتاب الله شده در کتاب  
 حدیقه البهائیه بعضی از آن آیات را نوشته ایم طالبین رجوع  
 بآن نمایند چون کتاب الله باقی و مؤثر بدل و بیجان و بوجدان  
 جهانیان است و خلق جدید انشاء می فرماید و منبع نصائح و  
 مواعظ و حکم و مصالح و معدن قانون زندگانی با شرافت و سر  
 چشمه هدایت و بشارت و اندازات دسترس همه و مدرك عامه  
 است یعنی هر عالم بی غرض و هر عامی بی مرض در هر زمان و مکان  
 بخواهد آن آثار و شئون و فضائل و انوار را ببیند می تواند  
 ببیند و بفهمد این است که معجزه کافیه و اقیه باقیه بالغه همان  
 کتاب الله بوده و هست و خواهد بود اما سحر فعل محیر العقول  
 است که باقی نماند سراب است نه آب صورت است نه سیرت

مجاز است نه حقیقت قلب صورت است نه قلب ماهیت فانی و نظری است نه باقی و ابدی اما خارق العاده افعال محیر المعقول است که از مظاهر امر الهی بعد از بعثت باذن الله نه با مورو خواهش مردمان ظاهر گشته که تحدی بآنها نشد محجّت رائی اصولی نیست چه که آنها باقی نمانده که بمعرضین نمایانده شود برای هر کس هم در زمان ظهور خارق العاده نفرموده اند لذلّ حجّیت عمومیّه ندارد این است که منکرین و معرضین حضرت عیسی و حضرت محمد مکررا از آن نفوس قدسیه خارق العاده یا معجزه اقتراحیه طلبیده اند بصریح آیات انجیل و قرآن اجابت نفرموده اند چه که درخواستی آنها حجّة الله البالغه الباقیه نبوده و اگر هر کس هر چه تمنا از انبیا و خدا داشت اجابت می شد معرض و ملحد و منکری در دنیا باقی نمی ماند معقول نیست که پس از حصول آرزو و مشاهده افعال درخواستی انسان دشمن و منکر گردد در قرآن مجید مصرح است که مکرر معرضین تمنای خارق العاده و معجزات اقتراحیه می نمودند اجابت نمی شد من جمله در سوره بنی اسرائیل می فرماید ( وقالوا لن نؤمن لك حتى تفجر لنا من الارض ينبوعا و تكون لك جنة من نخيل و عنب فتفجر الا نهارا خال لها تفجيرا و تسقط السماء كما زعمت علينا كسفا او تاتوا بالله و الملائكة قبلا او يكون لك ست من تحت ف اذنته

فی السماء ولن نؤمن لرقیک حتی تنزل علینا کتاباً نقرؤه قسلاً  
 سبحان ربی هل كنت الا بشراً رسولاً ( مفاد ترجمه این است  
 گفتند کفار هرگز ایمان نمی آوریم مابتنومگر اینکه چشمه برای ما از  
 زمین در آوری یا باشد برای تو باغی از خرما و انگور و جاری باشد  
 در پایه آنها آب و یا اینکه پاره کنی و بیفکنی آسمان را همچنانکه  
 وعده دادی تو بر ما یا باوری خدا و فرستگان را برابر ما یا باشد  
 برای تو خانه از زریا بروی بسوی آسمان و ایمان نمی آوریم از  
 برای بالا رفتن تو تا اینکه فرود آوری بر ما کتابی را که بخوانیم او را  
 بگوییم است پروردگار من آیا هستم من مگر آدمی فرستاده شده  
 و نیز در آیه شصت و یکم همین سوره می فرماید ( ما منعنا ان  
 نرسل یا لآیات الا ان کذب بها الاولون ) مفاد ترجمه این است  
 بازداشت ما را از فرستادن معجزات مگر اینکه تکذیب کردند  
 بآن آیات پیشینیان ) و نیز در سوره مؤمن آیه هفتاد و سوم می  
 فرماید ( ولواتبع الحق اهوائهم لفسدت السموات والارض و  
 من فیهن ) مفاد ترجمه این است اگر پیروی کند خدا خواهشها<sup>ی</sup>  
 ایشان را هر آینه فاسد می شود آسمان و زمین و کسانی که در آنها<sup>ی</sup>  
 و حضرت مسیح در انجیل متی باب شانزدهم می فرماید ( فرقه  
 شریر زنا کار آیتی می طلبند آیتی بدیشان عطا نخواهد شد مگر آیت  
 یونس ) و در انجیل مرقس باب هشتم می فرماید ( فریسیان -



بیرون آمده با وی مباحثه شروع کردند و از او امتحان آیتی  
 آسمانی خواستند و او زدل آهی کشیده گفت از برای چه این فرقه  
 آیتی می خواهند هر آینه به شما می گویم آیتی بدین فرقه  
 عطا نخواهد شد ( ازین قبیل آیات در قرآن و در کتب آسمانی  
 انبیای قبل بسیار است ماریه للاختصار بذکر همین قدر اکتفا  
 می نمائیم و از همین چند آیه مفهوم است که انبیاء بخواهدش  
 معرضین خارق العاده یا معجزه نکرده اند و نیز این مسئله واضح  
 است که همه احزاب از پیغمبران خویش خوارق العادات روایت  
 می کنند ولی چون در موقع لزوم نمی توانند آنها را بصدق بنمایانند  
 حجیت ندارند چه که باقی نیست ارباب علم سحرآموز محیّر  
 العقولی نموده و می نمایانند زن ساحره سموئل پیغمبر را زنده  
 نمودن و سوالاتی کرد در خصوص شاول طالبین رجوع بکتاب  
 اول سموئل نبی باب بیست و هشتم نمایند و در این عصر هم  
 نفوسی هستند که از دل و فکر و مور پنهانی انسانی خبر می دهند  
 و ارواح را احضار و انسان را مانند مرده نموده بعد زنده می کنند  
 ولی این قبیل اعمال و افعال ابدی دلیل رسالت نبود و نیست  
 اما کرامت عجائبی است که از اولیاء مخلصین و از اصغیاء و مرتاضین  
 و از اقطاب و مرشدین و موبدین و مقدّسین گاهی دیده شده حتی  
 در هند وستان خود این جانب از مرتاضین بت پرستان کراماتی

دیده و شنیده ام که متعجب و متحیر گشتم و کرامت هم  
برهان رسالت نیست اما ارهاص رفتار و حرکات و گفتار  
تعجب آوری است که در بافولیت از مطاهر امر حضرت احدیت  
دیده و شنیده شده اینها هم باز حجت اصولی نیست و برهان  
رسالت بدون معجزه باقیه بالغه نمی شود و انبیاء هم متحدی  
به خارق<sup>۱</sup> - داده و به کرامت و به ارهاص نصیفرموده اند  
بر فرض حجت بودن آنها برای کسی حجت است که خود دیده  
است حجت بالغه باقیه عمومیه نیست خلاصه چون بهائیان  
بآنچه ذکر شد و سوای کلام الله که حجة الله البالغه الباقیه  
است چیز دیگری را معجزه کافیه باقیه نمی دانند و می گویند  
از نبی باید نبا را خواست کز بوجهلی است  
چشم اعجاز و کرامت از پیمبر داشتن

عارف اشیا را چنان خواهد که یزدان آفرید

ستین

قدرت از یزدان چرا باید فزون تر خوا  
این است که چنین سوء تفاهمی برای مخالفین بهائیت  
احداث شده فریاد می زنند که بهائیان منکر معجزات -  
پیمبرانند و حال آنکه بهائیان مثبت معجزات آنان اند توضیحا  
می نویسم اگر دلیل حقانیت هر حقی معجزات غیر باقیه  
اقتراحیه مردم باشد مقتضای عدل و لطف خدا این است که هر  
رسول و نبی و امام برای همه انام مساوی یعنی هر که هر چه  
تمنا کند اجابت فرموده معجزه درخواستی آنها را  
کنند  
بنمایانند و چون بعد از رسول و امام پیشوایان مکلفاند ترویج دین

چه که راه دلیل و هدایت مقطوع و مسدود نیست باید نمایند کافی باشند که برای هدایت خواهان همیشه معجزه بنمایند تبعیضی در وسیله هدایت و در از عدالت است اگر کسی معجزه درخواستی خود را ندید و مؤمن نشد عند الله مؤاخذ و معذب نخواهد بود و حال آنکه چنین نیست همه مسئولیم تبعیضی در مسئله برهان دین و معجزات حضرت رب العالمین نیست و آنچه را خدا معجزه و برهان برای اثبات مرتبان آسمانی قرار داد واضح و نمایان و دست رس جهانیان است و اگر معجزات ندیده فقط بشنیده باید قانع شد بدیهی است که همه ادیان برای پیغمبران خود معجزاتی نظیر کتب آسمانی و اخباریه خویش ذکر نمایند حتی بت پرستان برای هر یک از اصنام خود هزاران معجزه و کرامت نوشته و بآنها معتقدند در این صورت امم مختلفه نباید منکر معجزات پیغمبر یکدیگر شوند چه که همه به یک نوع دلیل برای اثبات معجزات پیغمبر خویش متمسک اند مثلاً کلیمان معجزات و خوارق عادات حضرت موسی را بموجب کلام حضرت موسی و کتب اخباریه که اقوال دوستان حضرت موسی است پذیرفته اند اما ما با اینکه همین نوع مدارک را عیسویان و محمدیان و بهائیان برای اثبات معجزات مؤسسون دین خود دارند یهودیان نمی پذیرند

همین نوع مسیحیان معجزات حضرت مسیح را بقول خود  
مسیح که در انجیل است و بموجب روایات از دوستان مسیح  
می پذیرند اما معجزات اسلام را منکراند و همچنین مسلمین  
معجزات حضرت محمد را بموجب قرآن و احادیث مرویسه  
از مسلمانان می پذیرند اما منکر معجزات حضرت نقطه اولی  
می شوند و همچنین بابیان معجزات حضرت نقطه اولی  
سید علی محمد قائم آل محمد را بموجب کتاب بیان و قول آن  
حضرت می پذیرند اما منکر معجزات حضرت بهاء الله میباشند  
و حال آنکه اسناد و مدارک همه ام قول رسول و دوستان  
خود آنهاست انصاف این است که اگر اقوال هر پیغمبری  
را برای معجزات خودش و شهادت دوستانش راستند و مدارک  
معجزات و برهان حقایق او را انیم چون همه ادیان عموماً  
و بهائیان خصوصاً همین اسناد و مدارک را دارند باید همه  
را پذیرفت و بهانه جوئی نمود و لجاجت نکرد و متعصب نبود  
و اگر معجزات آنها را پس از تصدیق دشمنان آنها باید پذیرفت  
و یا بعد از مشاهده باید قبول نمود هیچیک از ادیان چنین  
برهان ندارند آنچه درست دارند همان است که گفتیم  
چند روز قبل در کاشان بایکی از پیشوایان آنجا در همین زمینه

حضرت سول اکرم شوق القمر نموده و مرده زنده فرمود معروض  
کردم من هم مقرر و معترفم چه که مثل شما معتقد به قرآنم اما اگر  
باین نوع برهان باید قانع بود حضرت بهاء الله هم در کتاب  
اقدس خطاباً للملوك والسلاطين میفرماید ( هذا يوم فيه  
سرع كوم الله شوقاً للقاءه وصاح الصهبيون قد اتى الوعد وظهر  
ما هو الكتب في الواح الله المتعالي العزيز المحبوب بما معشر  
الملوك قد نزل الناموس الاكبر في المنظر الانور وظهر كل امر  
مستتر من لدن مالك القدر الذي به اتت الساعة وانشق القمر  
وفصل كل امر محتوم) تصریح است که کوه کرمان از شوق لقاء حضرت  
بهاء الله می شتافت و جبل صهبیون فریاد برآورد که موقع ظهور  
رسید و هرامرینهان راحق ظاهر کرد و قیامت و شوق القمر شد و نیز  
در مجموعه اقدس در لوح صفحه يك صد و بیست و شش می فرماید  
( قل ان تريدوا الآيات انبها احاطت الآفاق ان تريدوا  
البيئات انبها ظهرت على شان لا ينكرها الا كل معتد اثم )  
و در لوح سلطان ایران می فرماید ( مرت على نسائم السبحان  
وعلمنى علم ما كان ثمك تصریح است آیات و بیئات حضرت بهاء<sup>له</sup>  
آفاق را احاطه دارد و حضرتش عالم بر کل علوم است و نیز در لوح  
افزون در کتاب هیكل در صفحه دویست و چهل و دوم بعد از ذکر  
ملاحظه نمود که یکی از فحول علما بوده و از طرف علماء کربلا و نجف

برای تحقیق بحضور مبارک مشرف و پس از مشاهده معجزاتی  
تسلیم امرالله شد بود می فرمایند ( انزعب الی القوم قل -  
اسئلوا ما سئتم انه هوالمقدر علی ما یشاء لایمجزه ماکان  
وما یكون قل یا معشرالعلماء اجتمعو علی امرثم اسئلوا ربکم  
الرحمن ان اظهر لکم سلطان من عنده آمنوا ولا تكونن من  
الذینهم یکفرون ) وهمچنین در مجموعه اقدس در لوح صفحه  
یک صد وهشت می فرماید ( کنت قاعدا اقامنی ربکم المقدر  
القدیرو کنت صامتا انطقنی پامره المحکم الذین و کنت نائما  
ایقظنی وانزل ما عجز عن احصائه کل محص علیم ) پس از  
قرائت این آیات بآهرات وتوضیح آنها آن شخص محترم فاضل کاشانی  
فرمودند آنچه را من گفتم برهان نیست باید اول پیغمبر را باد لایلی  
شناخت بعد که مطمئن به حقانیت وی شدیم آنچه فرمود باور  
خواهیم کرد برای اینکه آنجناب کاملاً مطمئن شوند که بهائیان  
منکر معجزات انبیاء نیستند و حضرت بهاء الله را همد آری -  
معجزات می دانند این لوح مقدس ذیل را که اثر کک گهر بسیار  
حضرت عبدالبهاء است زینت بختی این اوراق می نمائیم در  
مکاتیب جلد اول صفحه یکصد و سی وهفت می فرماید ( هواله  
سبحان من انشاء الوجود و ابدع کل موجود و بعث المخلصین مقاما  
محمود و اظهر الغیب فی حیز الشهود و لکن الکلی فی سکرتهم

يعمهون واسمن بنيان القصر المشيد والكور المجيد وخلق  
الخلق الجديد في حشر مبين والقوم في سكراتهم لغافلون  
ونفخ في الصور ونقر في الناقور وارتفع صوت السافور وصعق  
من في صقع الوجود والاموات في قهور الاجساد لراقدون ثم  
نفخ النفخة الاخرى واتت الرادفة بعد الراجفة وظهرت النافذة  
وذهلت كل مرضعة عن راضعها والناس في زهولهم لا يشعرون  
وقامت القيامة واتت الساعة وامتد الصراط ونصب الميزان وحشر  
من في الامكان والقوم في عمه مبتلون واشرق النور واضاء الطور  
وتنسم نسيم رياض الرب الغفور وفاضت نفحات الروح وقام من  
في القبور والغافلون في الاجداث لراقدون وسمرت النيران  
وازلفت الجنان وازدهت الرياض وتدفت الحياض وتانسق  
الفردوس والجاهلون في اوهامهم لخائضون وكشف النقاب  
وزال الحجاب وانشق السحاب وتجلي رب الارباب والمجرمون  
لخاسرون وهو الذي انشاء لكم الغشاة الاخرى واقام الطامة  
الكبرى وحشر النفوس المقدسه في الملكوت الاعلى ان في ذلك  
آيات لقوم يبصرون ومن آياته ظهور الدلائل والاشارات  
وهروز العلائم والبشارات وانتشار آثار الاخبار وانتظار الابرار  
والاخيار واولئك هم الفائزون ومن آياته انوار المشرقة من افق  
التوحيد واشعة الساطعة من المظلم المجيد وظهور البشارة

الكبرى من مبشره الفريدان في ذلك لدليل لائح لقسوم  
 يحفظون ومن آياته ظهوره وشهوده وثبوتها ووجوده بيّن  
 ملاء الاشهاد في كل البلاد بين الاحزاب الصهاجمة كالذئاب  
 وهم من كل جهة يهجمون ومن آياته مقاومة الملل الفاخمة  
 والدول السقا هره وفريق من الاعداء السافكة للدماء الساعية  
 في هدم البنيان في كل زمان ومكان ان في ذلك لتبصرة للذ  
 في آيات الله يتفكرون ومن آياته بديع بيانه و بليغ تبيان  
 وسرعة نزول كلماته وحكمه وآياته وخطبه و مناجاته وتفسير  
 المحكمات و تأويل المتشابهات لعمره ان الامر واضح و  
 مشهود الذين يبصر الانصاف ينظرون ومن آياته اشراق شمس  
 علومه و بزوغ بد رفنونه و ثبوت كمالات شئونه وذاك ما اقر به  
 علماء الملل الراسخون ومن آياته صون جماله وحفظه شيكل انسا  
 مع شروق انواره و هجوم اعدائه بالسنان والسيوف والسهم  
 الراشقه من الالوف وان في ذلك لعبرة لقوم ينصفون و من  
 آياته صبره وبلائه ومصائبه وآلامه تحت السلاسل والاحلال و  
 هو ينادى الى الله يا ملاء الابرار الى الله يا حزب الاخيار  
 الى الله يا مدافع الانوار قد فتح باب الاسرار والاشرار في <sup>ضمهم</sup> خو  
 يلعبون ومن آياته صد وركتابه وفصل خطابه عتاباً للملوك  
 وانذاراً لمن هو اعاد الارض بقوة نافذة وقدرة غابطة وانشل



عرشه العظیم با یام عدیده وان هذا الامر مشهود و مشهور  
 عند العموم ومن آیاته علو کبریائیه و سمو مقامه و عظمت جلاله و  
 سطوع جماله فی افق الشجن غذت له الاعناق و خشمت لیه  
 الاصوات و عننت له الوجوه و هذا برهان لم یسمع به القرون الاولون  
 و من آیاته ظهور معجزاته و بروز خوارق العادات متتابعاً مترادفاً  
 کفیض سحابه و اقرار الفافلین بنفوذ شهابه لعمره ان هذا الامر  
 ثابت واضح عند العموم من کل الطوائف الذین حضروا بیـــــ  
 یدی الحق القیوم و من آیاته سطوع شمس عصره و شروق بدر قرنه  
 فی سماء الاعصار و الاوج الاعلی من القرون بشئون و علوم و فنون  
 بهرت فی الآفاق و ذهلت بها العقول و شاعت و ذاعت و ان هذا

لامر محتوم ع ع نعم ما قال النعمیم اعلی الله مقامه و رفح ذر  
 از جمال قدم عیان و پدید  
 آن یکی مال و آن دگر فرزند  
 کیست آنکس که معجزات ندید  
 از بی کشت خشک باران داد  
 در تن جان فسرده روح دمید  
 هم عطا کرد هر که حاجت خوا<sup>ست</sup>  
 هم شفا داد هر که زاو طلبید  
 مال مسروق را نشانی داد  
 ستر مستور را نمود پسدید  
 بدعا هراسیر داد نجات  
 به لقاء هر که بر مراد رسید  
 کز میان گرد استخوان روئید  
 آن مناجات را که از سر شوق  
 خواندم از ملک ری به مکه<sup>شنید</sup>

است

مجززش لایحد ولا یحصی است دفترش صفحه همه دنیا  
 خلاصه هزاران معجزات و خوارق العادات از حضرت نقطه اولی  
 و حضرت بهاء الله جل ذکرهما عیان گشته و کدام خارق العاده  
 بالاتر ازین است که در نسخ التواریخ دشمن اقرار نموده که -  
 حضرت باب را بدار آو بختند و هدف هزار بار کردند در وهله  
 اول ابد اندک صدمه به هیکل اقدسش وارد نیامد و این معلوم  
 است که دشمن به معجزات و خوارق العادات هیچ پیغمبر  
 و امامی اعتراف ننموده و این هم از معجزات این ظهور اعظم است  
 و کدام معجزه و خارق العاده بالاتر ازین است که حضرت  
 بهاء الله چهل سال در چنگال دود و لست مستبد ایران و عثمانی  
 و پیشوایان نادانانام بظاهر گرفتار و اسیر و محبوس و محکوم بود  
 لکن گرد آنچه را که خواست و فرمود آنچه را که اراده نمود و بالاخره  
 همه قوای بشری و وسائل طبیعی و دسائس سیاسی دشمنانش  
 مغلوب و محکوم حضرتش شد و عجز مخالفینش اظهر من الشمس  
 گشت باری بدلائل عقلی و نقلی ثابت نمودیم که بهائیان  
 منکر معجزات و خوارق عادات و کرامات و اوارها ص فرستادگان خداوند  
 توانای یکتا بوده و نیستند منتهی میگویند حجة الله البالغه  
 و معجزه باقیه کافیه و افیه کتاب الله بود و هست چه که شامل وسائل  
 ترقیات تصویریه و معنوییه بشریه و کافل قوانین و مصالح و مواظبات الهیه

و خزینه علوم و فنون و شئون ربانیه و وسیله هدایت و سیادت و  
سمادت بنی آدم در دنیا و آخرت و همیشه باقی و حاضر است.

### پرسش بیستم

به نص قرآن شریف حضرت محمد خاتم النبیین است و نیز حدیث  
لا نبی بعدی شاهد خاتمیت است با وجود صراحت کلام بچه  
بهران بهائیان تسلیم جناب بهاء که مدعی شاریت است  
شده اند.

### " پاسـخ "

بهایان منکر آیه مبارکه خاتم النبیین و حدیث لا نبی بعدی -  
نیستند ولی میگویند مفهوم آن آیه و حدیث این نیست که خداوند  
توانای یکتاملتزم شده باشد که دیگر شارع و شریعتی برای -  
تربیت و ترقی بشر مبعوث و نازل ننماید چون یکی از موانع عظیمه  
قبول ایمان مسلمانان بحضرت بهاء الله عمین موضوع است  
لذا ناگزیریم در این موضوع قدری بیشتر بحث و تحقیق نمائیم  
و با براهین عقلی و نقلی و قوانین طبیعی در طی هفت وجه ثابت  
نمائیم که مفهوم خاتم النبیین آن نیست که آقایان مسلمانان ملتفت  
شده اند چنانچه معنی حکم ابدی آن نبوده که کلیمیان فهمیده  
و حکم قتل حضرت مسیح را به بهانه تغییر احکام صادر نمودند

وجه اول . نه حضرت بهاء الله اولین شاریست که حضرت

باریتعالی مبعوث فرموده و نه آقایان مسلمین اولین مخالف

ظهور شارع بدیع و تغییر شریعت اند هر زمان رب رحمن

شارع مقدّسی فرستاده و تغییر شریعت داده پیشوایان امم

سابقه به شارع و امم لاحقیه همین اعتراض را داشته و دارند

که شریعت مابدی است حرف خدا یکی است اما منتظر پیغمبر

هستیم که کارش ترویج شریعت ماباشد نه نسخ آن و به

همین بهانه شاریین مقدسین راطعن و لعن رواداشتند و

کفران نصمت کردند و حکم قتل موعود کتاب آسمانی خویش

را با وجود انتظار و عشق با و صادر نمودند و همین وهم سهم

وسنان و تیغ بران شد بسینه متوروبه پیکر مبارک معطر همه

شارعین مقدسین وارد آمد و مانع ایمان جهانیان بآن مظاهر

امر و مطالع وحی رب مقتدر رحمن گشت اکنون برای اینکه

بآنجناب یقین نمایند که همه ادیان درین وام خود ساخته

گرفتار و از شناسائی مظاهرا مر حضرت مقتدر مختار به بهانه

اینکه شریعت نباید تغییر کند محروم ماندند آنان ادیان

را زیلاً ز کرمی نمایند امت برهمنیه که ساکنین هندند

و قریبند و یست ملیون احصائی آنهاست پندتها یعنی

پیشوایان آنها خصوصاً و مریند ان عموماً می گویند هر ایعیکه

پس از کتب چهارگانه آسمانی <sup>۲۴۲-</sup> ما ودا تشریح شده همه نعوذ  
 بالله کذب و اقتباس از کتابهای ودا است چه که بصریح  
 آیات ودا ضروری دین ما این است که شارع دیگر نخواهد  
 آمد موعود دین ما کسی است که مروج ودا باشد نه ناسخ  
 آن امت بودائیه که ساکنین برما و چین و ژاپونند و تخمین  
 بهش از چهارصد ملیون اند بینگارا آخرین کتاب آسمانی  
 می دانند و ضروری دین ایشان این است که شریعتی  
 بعد از آن نخواهد آمد امت زرد شتیه که جمعیت آنها  
 تخمین بیست هزار است در هند و در ایران ساکنند میگویند  
 زرتشت آخرین شارح است و شریعت اوستا بهترین شرائع  
 و ضروری دین ما این است که شریعت نباید تغییر کند شاه  
 بهرام و سیوشانس که موعود کتاب آسمانی ما ایند هر وقت -  
 ظاهر کنند همین شریعت اوستا را باید ترویج دهند همچنین  
 امت ابراهیم و یوسف بحضرت موسی ایمان نمی آوردند  
 و می گفتند شریعت ما ابدی است چنانچه در قرآن بر سوره  
 مومن آیه سی و ششم می فرماید ( ولقد جئناکم یوسف من قبل  
 بالبینات فما زلتم فی شک ما جئناکم به حتی ازاهلک قلبکم  
 لن بیعت الله من بعده رسولا كذلك یضل الله من هو مسرف  
 مرتاب ) مفاد ترجمه این است به تحقیق که آمد شمارا یوسف

پیش ازین با بیناتی پس همیشه در شك بودید از آن چیزی که  
 آورد شمارا از احکام تا زمانیکه هلاک شد شما گفتید دیگر هرگز  
 مبعوث نخواهد کرد خدا بعد از حضرت یوسف رسولی را اینچنین  
 گمراه میکند خدا هر کس را که از اعتدال خارج شود و شك آورد و نیز  
 موسویان عموماً و خاصاً مهاشان خصوصاً و هزار سال است بحضرت  
 مسیح ایمان نمی آورند يك عذرشان این است که می گویند نه  
 صریح تورات ضروری دین ما این است که شریعت حضرت موسی  
 ابدی است هر که بخواد تغییر شریعت تورات دهد پیغمبر  
 کاذب است باید کشته شود چنانچه قیافا و حنان که در عالم  
 و پیشوائی مقتدر طراز اول یهود بود ندیده گناه تغییر دادن رسوم  
 سبب فتوی به قتل حضرت عیسی دادند و گفته می گویند موسود  
 تورات پیغمبری است که باید بیاید شریعت تورات را ترویج دهد  
 محال است که احکام تورات تغییر کند این است که خداوند رحمن  
 در قرآن در سوره مائده آیه شصت و نهم میفرماید (وقالست  
 الیهود ید الله مخلولة غلت اید یهم ولعنوا بما قالوا بل یداه -  
 مسوططان ینفق کیف یشاء) مفاد ترجمه این است که گفت  
 یهود دست خدا بسته است با دستهای خودشان و لعنت  
 کرده شده اند آنچه گفتند بلکه دستهای خدا باز است  
 انفساق می فرمایند هر نسوع و هر چه را

که می خواهد، همین نوع مسیحیان را عقیده و ضروری دین  
این است که مثل حضرت مسیح پیغمبری نیامده و نخواهد  
آمد همه انبیاء و رسول گنه کارند فقط عیسی پسر خدا معصوم  
است و شریعتش ابدی است ممکن است زمین و آسمان و از گون  
و معدوم شود ولی شریعت حضرت مسیح تغییر نخواهد کرد  
و لویدر خود حضرت عیسی هم از ملکوت به عالم ناسوت نزول  
نمایند همین شریعت حاضره که آقایان کشمیشان و قسیسان  
فهمیده و عامل اند باید ترویج دهد و در اثر همین عقیده  
بی حقیقت است که یک هزار و سی صد سال است که ایمان  
بحضرت محمد نیاورده بلکه رذیه هابه اسلام نوشته و می نویسند  
و حضرت رسول الله را از انبیای کذبه میدانند جای تنبیه و تحسر  
اینجا است با اینکه برادران مسلمان ما معتقدند که آنچه  
ادیان سابقه و امم سابقه را جمع به اهدیت شراعی و کتب آسمانی  
خویش فهمیده اند اشتباه و سوء تفاهم بوده باز بهمان دلیل  
متزلزله امم سابقه متمسک شده و از فیوضات ایمان و اطاعت  
فرمان موعود کتاب آسمانی خود محروم مانده اند یقین است  
که معرضین از شارعین سابقین هم براری را که از اراعمال و آمال  
خویش چیده اند لاحقین هم چیده و خواهند چید خلاصه  
بموجب همین برهان که فهم و عقیده و سلیقه امم سابقه را جمع

به عدم تغییر شریعت به تصدیق خود مسلمین وهم بوده هر  
که بآن بهانه محروم از هدایت و اطاعت شریعت لاحق  
شده بجاه ضلالت افتاده لهذا آنجناب وسائر برادران  
مسلمانان ماعم گرفتار سوء تفاهم شده اند مقتضی است  
که به این بهانه از شریعت بدیعه الهیه محروم نمانند  
وجه دوم ، فیض فیاض بکتا و فضل فضل بی همتا را مقطوع  
واراده الله را محدود و کمال و جلال خالق قدیم بی مثال  
را متوقف فرض کردن معقول نیست و در نزد موحدین شرک  
محض و کفر بحت و شوک الشکوک است حتی طبیعیون و مادیون  
هم حد یقفی برای کشف حقائق اشیا و بسط و تکمیل ایجاد  
و صنایع و علوم و فنون و کمالات مادی معتقد نشده اند و قانون  
تکامل را چه حکمای الهی و متدینین وجه حکمای مادی و  
متمدنین محدود تصور نموده اند فقط تعصب جاهلانیه  
و عقیده مقلدانه و تنگ نظری عامیانه است که در کار خلقت  
محدود و کمالات موجد را در ایجاد محصور و ابواب نزول موا<sup>هب</sup>  
و عظایای رب و دود را سدود وید الله را مفلول تصور نموده  
این است که خداوند رحمن بر چنین نفوس لعن نمود همچنانچه  
در آیه شصت و نهم سوره مائده قبلا یاد آوری شد و این است  
که برای بیداری خفتگان و هوشیاری منصفان رب مقتدر رحمن



وعمه شارعین مقدسین در کتب آسمانی خویش به الفاظ  
و عبارات و استعارات مختلفه یکنایه از ان مهربان را توانا  
و مختار و یفعل مایشاء و یحکم ما یرید معرفی نمود و بشارت

بناهور بعد داده و ایت خویش را منتظر موعود معهودی داشته  
تا اینکه بشارت رسال و انزال کتب را محدود نداند و فیض  
فیاض را مطلق شمارد و در قرآن مجید هم خداوند بی مانند  
بشریح عبارت مسلمین را متذکر داشته و وعده ارسال رسال  
و انزال کتب داده چنانچه در سوره اعراف آیه سی و سوم  
فرموده ( وَلَکَلَّامَةٌ اَجْرٌ فَاِذَا جَاءَ اَجْلُهُمْ لَا یَسْتَاْخِرُوْنَ سَاعَةً  
وَلَا یَسْتَقْدِمُوْنَ یَابِنٰی اَدَّ اَمَّا یَاتِیْکُمْ رَسُوْلٌ مِّنْکُمْ یَقُوْنُ عَلَیْکُمْ  
اٰیٰتِیْ فَمَنْ اَتَقٰی وَاَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ )

مفاد ترجمه این است و از برای هر امتی اجل است پس  
چون اجل آنها بیاید ساعتی پس و پیشتر نمیشود ای آدمی زادگان  
چون می آید شما را رسولانی از شما که می خوانند بر شما آیات مرا  
پس کسیکه پرمیزیگاری کرد و عمل صالح نمود پس نیست ترسی بر  
ایشان و نه ایشانند. مولناک تشریح است که هر امتی دوره -  
حیاتش باجل منتهی گردد و رسولانی از بعد خواهند آمد  
و آیات خدا را به مردمان خواهند رسانید و امت محمدیه ازین  
اجل مستثنی نشده چه که همه امم را مواجه با این قرار داده

و کلمه استشنا در آیه نیست یعنی نفرموده الامته القرآن و همچنین در عیون اخبار رضا در خاتمه باب نصوص و در بحار و در شرح یواقیت بالا خره در کتب اخباریه شیعه و سنت مرقوم است که از حضرت محمد سؤال شد که اجل امت اسلام کی خواهد بود می فرماید اگر امت من صالح شد ند بعد از یک روز و اگر فاسد شدند بعد از نیم روز اجل شان می رسد و آن روز را هم صریحاً تعیین فرموده اند که هزار سال است و آیه مبارکه ( وان یوما عند ربک کالف سنة مما تعدون ) را شاهد آورده اند پس اجل شامل حال امت اسلام بوده و نیز در سوره رعد آیه سی و هشتم فرموده ( لکل اجل کتاب یمحو الله ما یشاء و یشیت و عنده ام الکتاب ) مفاد ترجمه این است از برای هر اجلی کتابی است محو می کند خدا آنچه را که می خواهد ثابت می کند و نزد اوست مادر کتاب تسمیح است که اجل هرامت که رسید کتاب الهی تجدید می شود یعنی در آن وقت محو می کند خدا هر چه را می خواهد و ثبت می فرماید آنچه را که صلاح داند نفوسیکه می گویند کتابی آسمانی نباید بیاید نمود بالله آن نفوس ام الکتاب رایا عسه و وعقیمه لا بد تصور نموده اند استغفر الله من هذا التصور الباطل و نیز در قرآن خداوند مهربان در سوره نحل آیه دوم فرموده ( ینزل المطیة الروح من امره علی من یشاء من عباده ) مفاد ترجمه

این است که می فرستد خدا فرشتگان را به لوحی از فرمان خود  
 بر هر که خواهد از بندگانش و در سوره مومن آیه پانزدهم فرموده  
 ( رفیع الدرجات ذوالعرش یلقی الروح من امره علی من یشاء  
 من عباده لینذریوم التلاق ) مفاد ترجمه این است بردارند<sup>ه</sup>  
 و یابند کننده درجات است صاحب عرش می افکند روح را  
 از فرمان خود بر آنکه می خواهد از بندگانش تا بیم دهد مردمان  
 را و رسید تا به یکدیگر با وجود این وعود صریحه الهیه بعید  
 است از معتقدین به قرآن که وحی الهی و روح رحمانی و مری  
 آسمانی را مطلق بدانند و معنی خاتم النبیین را قطع ارسال رسل  
 و انزال کتب فرض فرمایند و نیز یکی از اسما<sup>ء</sup> اللّٰه یا رسل است  
 و در هیچ کتابی حضرت الهی استعفا ازین نداده است  
 و البته این اسم مبارک که جوهر صفت است بی رسم و بی مصدا<sup>ق</sup>  
 نبوده و نیمه<sup>ت</sup> همچنین در کتب اسلامی احادیث و اخباری که  
 دلالت دارد بر اینکه کتاب و شریعت تازه خواهد آمد بسیار  
 است در کتاب مستطاب ایقان و در فرائد و در حدیقه البهائیه  
 جلد دوم و در سایر کتب استدلالية بهائیان بعضی از آن احاد<sup>یث</sup>  
 مذکور است ط البین رجوع یا آنها کنند و حال آنکه آیات و سنت  
 الهی و عقل نورانی کافی است برای اثبات قضیه حاجت به حدیث<sup>ث</sup>  
 و خبر نیست احادیث و اخباری که در کتب مذکوره در فوق راجع

باین موضوع ذکر شده و یابهایان بآنها متمسک می شوند  
 نثر به ضعف افهام و استعداد و میل بعضی بود و لا غیر خلاصه  
 بنا آنچه ذکر شد ثابت و محقق گردید که خاتم النبیین را بمحنی  
 قطع وحی آسمانی گرفتن و خدا را محدود وید الله را مغلول -  
 دانستن و اتم الکتاب رایائسه و عقیمه پند داشتن مخالف عقل  
 و نقل و ذوق و مباین نصوص قرآنی و سنت جاریه الهیه است  
 وجه سوم قابل انکار نیست که همه علت معقوله محسوسه  
 بشر محتاج به تغییر شریعت و ترمیم قوانین زندگانی اجتماعی  
 بیه اصلاحات نیازمند بوده و هست علت اول چون بشر مستعد  
 تعالی و قابل ترقی و مظهر کمالات است و هر قدر عقول و کمالات  
 وی ترقی نماید و به مرتبه عالی تر رسد بی نیاز از ترقی بمراتب  
 عالیه تری نخواهد بود و بحد کمال حضرت غنی متعال هیچگاه  
 نخواهد رسید این است که سنت الهیه از بد و ایجاد پندین جاری  
 بوده که هر چندی شارع مقدر و مهربی و معلمی که مظهر  
 کلیه کمال و جمال و مطلع و امر و نواهی رب مقتدر و الجلال است  
 بامر الله شاهدان: من عالم انسانی گشته احکام و تعالیمی  
 اعظم و اتم از سابق آورده و جهانیان را قدمی نزدیک تر بدان  
 بی جمال ساخته پس استعداد و احتیاج ترقی بشر جالب  
 ظهور الطاف و فیوضات بدیعه خالق اکبر بوده و خواهد بود

علت درم چون بشر مانند ماسوی الله حادث و معرض گوناگون  
 و مقتضیات زندگانی شان تغییر می نماید و دردهای اخلاقی  
 و سیاسی و اجتماعی دیگرگون می شود این است که تغییر  
 در مان واجب می گردد و یکتا پزشک مهربان شهبواسطه مظاهر  
 مستقله خویش تدبیر در مان تازه نموده احکام را تغییر و تجدید  
 و تعدیل فرموده و می فرماید علت سوم چون افراط و تفریط  
 طبیعی مردمان جهان است در اجراء او امر و احتراز از نواهی  
 الهی و در عقائد و معارف و عبادت بعضی افراط و برخی -  
 تفریط می کنند چنانچه در یاد داشت ششم این معنسی  
 گفته آمد لهذا هر زمان که افراط و تفریط خیلی شدید گردد  
 و مضراتش عمومی و طاقت فرسا شود بار اده رب رحیم قدیم کریم  
 شاری علیم و حکیم ظاهر شده و می شود تعدیل احکام و عقائد  
 معارف داده و می دهد و این سه علت از بشرانفکاک ندارد  
 یعنی استعداد ترقی و حد و ثواب افراط و تفریط از نسوع  
 انسان سلب نمی شود لهذا بشر هر چند یکتبار محتاج بمر  
 آسمانی و شارع مستقل منتخب از طرف سلطان لایزال بوده  
 نیازمند تجدید و تکمیل و تعمیم و ترمیم امور زندگانی شده  
 و هست و خواهد بود قطع فیض ارسال رسل و انزال کتب  
 معقول نیست و با سنت ایجاد مناسبت ندارد و معنی خاتم النبیین

راتر لفظ مورمی . حقیقی و قطع نزول آیات و تسلیمات آسمانی  
نیاید دانست .

وجه چهارم . معنی خاتم النبیین و حدیث لا نبی بعدی  
را باید فهمید در این آیه و حدیث خداوند توانا التزام به بشر  
نداده که دیگر ارسال رسل و انزال کتب ننماید با اینکه کلمه  
خاتم بمعنی مهرونگین هم آمده و بر فرض آخر هم بگیریم حضرت  
رسول آخرین انبیاء است نه آخرین شارعین و آن مستثنی  
مستلزم قطع وحی الهی و نزول شریعت رحمانی نمی شود  
چون که در قرآن مجید خاتم المرسلین و خاتم المرارین فرموده  
رتبه رسالت اعظم از رتبه نبوت است مراجعه با عیون کافی -  
باب فرق الرسول والنبی والمحدث نمائید که رسالت رتبه  
شارعیت است اما نبوت مستلزم شارعیت نیست مثل اینکه  
شازاران انبیاء آمده اند که شارع نبوده اند آن انبیاء مثل  
حواریون حضرت مسیح و مثل ائمه هدی مبین و مروج کتاب الله  
بوده اند اگر بدقت مراجعت بکتاب عهد عتیق و جدید گردد  
واضح و معلوم میشود که علماء و کاهنان راهم نبی خوانده اند  
و نیز حدیث معروف ( علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل  
( و علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل ) گواه راستی گفتار  
ماست و مصرح است که رتبه نبوت راهم علماء متفق را دارند

مقام موعود قرآن اعظم و اشرف از رتبه نبوت است حتی مقام امامت را هم از مقام نبوت عالی تر گرفته اند چنانچه خداوند در قرآن حضرت ابراهیم خلیل الله را که شارح و رسول بوده و کتاب الله را که مخزن شریعت است امام خوانده و در سوره هود آیه بیستم فرموده ( افمن كان على بينة من ربه ويتلوه شاهد منه ومن قبله كتاب موسى امانا ورحمة مفاد ترجمه این است امام پس هر که را باشد برهانی از پیروید گارش وصی خوانند او را گواهی دهند از آن و از پیش از قرآن کتاب موسی امام و رحمت بوده و در سوره بقره آیه یکصد و هیجده فرموده ( واذ ایتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتممت وانا انی جاعلک للناس اماما ) مفاد ترجمه این است وقتی آرمود ابراهیم را پیروید گارش به کلماتی پس با تمام رسانید آنها را گفت خدا بد رستینه من قرار دادم ترا از برای مردمان امام در اصول کافی صفحه هشتاد و چهار در توضیح همین آیه حضرت باقر فرمود ( عن جابر عن ابی جعفر سمعته یقول ان الله اتخذ ابراهیم عهدا قبل ان یتخذه نبیا واتخذه نبیا قبل ان یتخذه رسولا واتخذه رسولا قبل ان یتخذه خلیلا واتخذه خلیلا قبل ان یتخذه اماما فلما جمع له هذه

نظمها فی عین ابراهیم تارا یاربّ ومن ذرّیتی قال لا ینان  
 عهدی الظالمین ( این تفسیر از حضرت باقر علیه السلام است  
 و شیخ الطائفه محمد بن یعقوب کلینی که مسلم فرقه امامیه  
 است در اصول کافی که مدتی ترین کتب اثنی عشریه است  
 ترجمه ترجمه خبر این است از جابر از حضرت محمد باقر  
 که گفت شنیدم آنحضرت فرمود به تحقیق خداوند اختیار  
 فرمود ابراهیم را به عبودیت قبل از آنکه اختیار کند اورا به  
 نبوت و اختیار فرمود اورا به نبوت قبل از آنکه اختیار کند اورا به  
 رسالت و اختیار کرد اورا به رسالت قبل از آنکه اختیار کند اورا به  
 خلقت و هستی خود و اختیار نمود اورا به خلقت و دوستی خود  
 قبل از آنکه اختیار نماید اورا به امامت پس چون جمع شد  
 برای او این مراتب و گرفت دست او را خدا فرمود باو ای -  
 ابراهیم البتّه من ترا امام می گردانم برای مردم پس از عظمت  
 این مقام در نظر ابراهیم عرض نمود پروردگارا از اولاد من نیز  
 خطاب شد نمی رسد عهد من به ستمکاران خلاصه از آنچه  
 نگاشتیم بر هر منصفی ثابت میشود که معنی و مفاد خاتم النبیین  
 و لانی نبی بعدی آن نیست که پیشوایان گوشزد مردمان نموده اند  
 که قطع ارسال رسل و انزال کتب شده و مرتبی آسمانی و شارع  
 نخواهد آمد و نیز مسلم گشت که رتبه امامت اعظم از رتبه نبوت<sup>ست</sup>



وجه پنجم . برفرض محال خاتم النبیین را معنی خاتم  
 الشارعیین بگیریم باز این معنی هم مثبت قطع و عی الهی و  
 مانع تشریع شرع جدید نمی شود چه که هر دو معنی نسبت  
 به اول آخراست و هر آخری نسبت به لاحق اول این است  
 که حضرت محمد رسول الله اول و آخر انبیاء است ( و اما  
 النَّبِیُّونَ فَإِنَّا ) فرمود حضرت علی امیر المؤمنین (ع) خود را اول  
 و آخر و ظاهر و باطن خواند در جلد سیزدهم بحار صفحه -  
 دویست و بیست در خطبه مبارک مفصله حضرت امیر علیه السلام  
 فرموده ( اَنَا عَسْرَبُ الدِّینِ وَغَايَةُ السَّابِقِیْنَ وَلسَانُ الْمُتَنَبِّئِیْنَ  
 وَخَاتَمُ الْوَصِیِّیْنَ وَوَارِثُ النَّبِیِّیْنَ وَخَلِیْفَةُ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ ) به  
 صریح عبارت حضرت امیر خود را آخر پیشینیان و خاتم  
 وصیین خوانده و نیز در خطبه البیان فرمود ( اَنَا اَدَمُ الْاَوَّلِ اَنَا  
 نُوحُ الْاَوَّلِ اَنَا اِبْرَاهِیْمُ الْخَلِیْلِ الَّذِی الْبَقِیَ فِی النَّارِ  
 اَنَا النُّورُ الَّذِی اَقْتَبَسَ مِنْهُ مُوسٰی فَهَدٰی . . . اَنَا الَّذِی بَعَثْتُ  
 النَّبِیِّیْنَ وَ الْمُرْسَلِیْنَ ) و همچنین در خطبه تطخیبیه فرموده  
 ( اَنَا الْاَوَّلُ وَاَنَا الْاٰخِرُ اَنَا الظَّاهِرُ وَاَنَا الْبَاطِنُ ) اگر بخوایم  
 کلمه خاتم را بمعنی آخر بگیریم که بعد از او کسی از سنخ او نباید  
 بیاید پس باید بیک وصیتی که فرموده من آخر اوصیاء هستم  
 قناعت نموده حضرت حسن و حسین و سایر ائمه را اوصیای

رسول الله ندانیم و حال آنکه در زیارت دیره در باب تحیت  
 بحضرت رسول حضرت امیر المؤمنین علیه السلام معنی  
 و مفهوم و مقصود کلمه خاتم النبیین را صریحاً بیان فرموده ( )  
 الخاتم لما سبق والفتاح لما استقبل والمهيم على ذلك كله )  
 مفاد ترجمه این است که حضرت محمد خاتم النبیین آخر گذشتگان  
 و اول آیندگان است و نیز مفهوم دیگر خاتم النبیین این است  
 که حضرت محمد حقانیت انبیای سابقین را بخاتم قبول مزین  
 داشته چنانچه در قرآن و در احادیث و اخبار انبیای سابقین  
 تصدیق شده اند حال آنجناب در آنچه مرقوم گشت به فطرت  
 پاک خویش تعقل فرموده تا حقیقت را دریا بید و وجه ششم  
 حضرت باب و حضرت بهاء الله جلّ ذکرهما در هیچ یک  
 از آیات و الواح خویش ادعای نبوت ننموده اند که محل تعرض  
 و حمله و ایراد ممرضین گردند در جائیکه علمای اسلام افضل  
 و یا مثل انبیاء باشند موعود بین اعظمین قرآن که محیی و مصیّت  
 و موجد و مزیل هزاران علما و حکما و فقها هستند و عزل و نصب  
 و ردّ و قبول آنها بسته باراده محیطه آن دو مظهر کلیه  
 الهیه است آری رتبه و مقامشان از انبیاء کمتر خواهد بود  
 لا والله حتی مؤمنین و موقنین به حقانیت حضرت باب و حضرت  
 بهاء الله از علما و فقهای که مثل انبیای بنی اسرائیل اند اعلی

وارفع اند چه که حضرت رسول الله وائمه هدی اصحاب  
 حضرت قائم را برادران خود خوانده اند و نسبت بآنان  
 اظهار اشتیاق فرموده و آنها را از هزار مجتهد افضل شمرده  
 اند من جمله در شان اصحاب قائم در ناسخ التواریخ و در -  
 تحصین چنین مندرج است قال رسول الله اتدرون ما غی  
 و فی ای شی تفکری و فی ای شی اشتیا قسی قال ابوذر  
 جعلت فداک اخبرنا قال اخبرکم انشاء الله ثم تنفس الصعدأ  
 وقال هاشوقا الی اخوانی من بعدی فقال ابوذر اولسنا  
 اخوانک قال لا انتم اصحابی و اخوانی یجیئون من بعدی  
 شانهم شان الانبیاء قوم یفرون من الآباء و الامهات و الاخوة  
 و الاخوات و من القرابات کسهم ابتغاء مرضاة الله یترون  
 المال لله و یدلون انفسهم بالتواضع لله المقصر فیهم افضل  
 عند الله من الف مجتهد من غیرهم یا اباذر ضحکهم عبادة  
 و فرحهم تسبیح و نومهم صدقة و انفا سهم جهاد و ینظر الله  
 الیهم فی کل یوم ثلاث مرات یا اباذر ان الیهم لمشتاق ثم  
 غمض عینه فبکی شوقا ثم قال اللهم احفظهم و انصرهم عن  
 خالف علیهم و لا تخذلهم و اقرر عینی بهم یوم القیمة الا ان  
 اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون ( و نیز از ائمه  
 هدی ازین قبیل روایات در کتب مدون است ما باختصار

می کوشیم نتیجه این است که مقام نبوت را حضرت رسالت  
 پناهی بعلماء اسلام عطا فرموده و یک مؤمن مقرر بحضرت  
 قائم را افضل از هزار مجتهد مسلمان قرار داده و خود را رسول  
 و قرآن را کلام الله خوانده اما حضرت موعود را خلیفه الرحمن  
 و شریک القرآن معرفی فرموده و حضرت یاری تعالی در قرآن  
 مجید بشارت بظهور اعظمین رب و الله داده و لقاء آنها را  
 لقاء الله و لقاء رب مقرر داشته با وجود چنین مقام اقدس  
 چه حاجت است باینکه آن نیرین اعظمین و مظهر رب العالمین  
 ادعای نبوت نمایند مخالفین مطمئن باشند که مدعی نبوت  
 کسی نبوده و نیست تا اینکه آنها متمسک به حدیث لانی بعدی  
 و آیه مبارکه خاتم النبیین گردند و در کتب مقدسه عهد عتیق  
 و جدید هم مقامات مؤمنین بحضرت بهاء الله بسیار تمجید  
 شده من جمله یوئیل نبی در فصل دوم پس از آنکه بشارت بظهور  
 اعظم می دهد در آیه بیست و هشتم می فرماید ( و بعد از آن رو  
 خود را بر همه بشر خواهم ریخت و پسران و دختران شما نبوت  
 خواهند کرد بیش ازین گفتن مراد رخوی نیست بحر را گنجایش  
 اندرجوی نیست - وجه هفتم . علت غائی ابدال هر شریعت  
 مقدسی تربیت و ترقی روحی و جسمی و هدایت بشر بوده و آن  
 شریعت درخور استعداد و لیاقت و وسع و طاقت نفوس آن عصر

واعتباری چند و موافق مقتضیات ازمنه نازل گشته که قابل اجرا بوده کریمه در سوره بقره آیه ۱۷۵ و هشتاد و شش شاهد این قضیه است ( لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا ) پس چون دیدیم شریعتی که قرون متوالیه قابل الاجراء و کافل سعادت و ترقیات بشر بوده اما بزمانی و بمقتضیات روزگاری اجرای کلیاً غیر ممکن و مضّر و بر نفوس تکلیف مالا یطاق است و تأثیرات و خواص اکثر احکام آن شریعت تمام از میان رفته حتی سی طرفداران آن شریعت از عملش قاصر اند و نیز اگر موقن باین نکته باشیم که احکام خداوند توانا را فقط خدا می تواند تغییر دهد و تکمیل کننده بشر نتوان و پیشوایان نادان در چنین وقت و حالی بحکم علم و عقل ظهور حضرت موعود واجب و تغییر شریعت لازم است و نیز تاریخ شاهد و مثبت این قضیه است که در هر زمان اوضاع زندگانی و پیشرفت شریعت قدیم و عمل به قوانین هر دو یا نتوان جمعیتی در چار حوادث عظیمه و مواجهه یا انقلابات و مشکلات متوالیه کونیه و دود اوهام و خرافات افق عقائد و افکار و اعمال جامعه را تیره و تار نموده و امراض اخلاقی و اجتماعی مستولی بر روحیات بشر گشته و مقتضیات سیاست در گگون شده هستی بخش یکتا از بین بشر انسان کامل و عقل کلی را برانگیخته و او را مظهر قدرت

و کمالات خویش قرار داده تا ایجاد شریعت و معارف و اتحاد  
 و محبت نماید و کالبد افسرده بشر را بحیات تازه زنده و خرم و  
 شگفته فرماید سنت الهیه و قانون طبیعیه همواره چنین بوده  
 و مصداق کریمه در سوره فتح ( سنه الله التي قد خلت من قبل  
 ولن تجد لسنة الله تبديلا ) همیشه ظاهر و باهر نبود و هست  
 بعد از تصور و تعقل و تذکر این مقدسه اکنون می گوئیم کسه  
 آخرین شریعت و دیانت حقه دنیا قبل از ظهور حضرت باب  
 و حضرت بهاء الله دیانت مقدسه محمدیه بوده که احکام  
 مختصه اش تخمینا تا یکصد سال قبل مجری میشده و علت  
 نجات و ترقیات صوری و معنوی بشر گشته و سیاست و خط سیرش  
 نافع و محیط بر سیاسیات و خط سیر ملل و دول سائره بوده است  
 اما پیش از یک قرن است که اغلب احکام مختصه باسلام مفید و  
 قابل الاجرا نیست بل مذموم و مخالف تمدن و سیاست و مقتضیات  
 عصریه و مانع ترقیات صوری و معنوی جامعه شده بحدی که خود  
 آقایان مسلمین هم در این اواخر ملتفت این قضیه گشته ناچار  
 قانون مدنی تدوین و صرف نظرازیك دسته احکام قرآن نموده  
 تا بآن وسیله خود را از زلت و مسکنت و فشار سیاست نجات دهند  
 این نکته هم پوشیده نماند که يك دسته احکام دیگر قرآن مجید  
 قابل الاجراء بل لازم الاجراء است و آنها همان احکام مشارعین

قدیم است که تغییر ننموده و نمی نماید مثل امریه عفت و عصمت  
و ظهارت و امانت و دیانت و صد اقتومنع از کفر و شرک و غیبت و  
امثالها این قبیل احکام در عنقه کتب آسمانی یکسان است  
تغییر پذیر نیست منظور و موضوع ما راجع به يك دسته از احکام  
مختصه با اسلام است که مربوط بمعاملات و معارف و تنظیمات  
و تشکیلات و به سلوک یا غیر مسلمین و تبعیض در حقوق و مجازات  
و امثالها است برای توضیح مقصود ناگزیریم بعضی از  
آن احکام قرآنی را که خدا نسخ فرموده و مقتضیات عصریدهم  
رد نموده زیلاً یاد آوری کنیم . اول تبعیض در قصاص قاتل  
است که اگر مسلمانی کافری را و یا مسلمی مسلمه را و یا آزادی  
بنده را بکشد قاتل را نباید کشت هر يك از آن قاتلین رانوعی  
جزا و جریمه مقرر است درین عصر این تبعیض مضرات دارد  
قابل الاجرائیست دوم تبعیض در حقوق اختیارات مرد و زن  
است از قبیل تقسیم میراث و خوانین مهر و عقد و طلاق و تعدد  
زوجات و صیغه بازی و شهادت و دادن رای و مسافرت مرد  
بدون اجازه زن خویش است همه این احکام امروزی اعتدالی  
و مخالف مقتضیات کنونی است سوم طریق اثبات زنا و جزای  
زانی و زانیه است با تفاوت جزای مسلمان و کافر که ابداً قابل  
الاجراء درین عصر نیست چهارم حجاب ظاهره نسوان است

که موجب بی حجابی و وسیله بد اخلاقی و بی عصمتی است  
 که دولت عثمانی بحکم اجبار چادر را برداشته ایرانی هم  
 بالاخره خواهند برداشت پنجم حد بلوغ دختر و شوهر  
 دادن او در نه سالگی و نامزد و عقد در صغارت با اختیار پدر  
 و حکم محلل بعد از طلاقات ثلاثه و امثالها است که همه این  
 قوانین در این عصر مضر و وسیله فساد اخلاق و باعث نفاق  
 و شقاق است ششم قطع دست سارق و سارقه برای اندک -  
 هرقتی و حرمت ربا و خرید و فروش بنی نوع بنام غلام و کنیز و امثالها  
 است که در این عصر خلاف صلاح و تقدیر است و قابل الاجراء  
 نیست هفتم قتل مرتد و مشرک و مجبور ساختن کافر بدان  
 جزیه امروز قابل الاجراء نیست هشتم نجس دانستن  
 مشرکین و نفرت از آنان و عدم دوستی و محبت بل غلظت با  
 کفار و نهی از وصلت با آنان اکنون مصلحت و جواز نیست  
 نهم سلطنت مستبده و پیروی رای و تقلید يك نفر لیدر یا  
 پیشوای سیاسی و عالم مذهبی که يك هزار و سیصد سال در  
 اسلام جافز و عملی بوده در این قرن بکلی مضراست باید در  
 سایه مشورت با وکلای ملت و با قوه مجریه سلطنت مشروطه  
 امور صوری و معنوی و عرفی و شرعی جسمانی و روحانی جامعه  
 اداره گردد اگر کسی برای یقین نمودن بر اینکه عقیده و عمل



مسلمین زمینها بوده که برای نمونه مقداری را فوقانگاشته ایم  
 مدرك بخواهد به قرآن مجید و به کتب فقهیه اسلامیة از قبیل  
 تبصره علامه حلی و فصول مرحوم شیخ مرتضی و کتاب وجیزه و  
 کتب شرع لمعه جلد حدود جلد حقوق جلد صلوة جلد حج جلد  
 متاجر جلد مسائل مشرفه و سائر کتب فقهیه علماء و فقهای قبل  
 از آنها و کتب تاریخیه که عقیده و روش معاملات با کفار از صد رأسل<sup>است</sup>  
 تا زمانیکه توانائی داشته اند مندرج است مراجعه فرماید  
 تبصره . چنانچه در صفحات قبل تذکر داده ایم برای رفع  
 سوء تفاهم تکراری نمائیم که احکام مدونه در کتب مقدسه همه  
 من عند الله و صحیح و متین و دارای فلسفه و قواعد عظیمه کامله  
 بوده ناقص نبوده عیب و سهو و خطا و نقص در ما بشر بوده و  
 نیست چون عقول و ادراکات و روش و حرکات ما دیگرگون شده  
 و می شود مقتضیات زمان و مکان و زندگانی تغییر یافته همان  
 یزشک یکتا و حاکم توانا یککه شریعت قبل را فرستاده و در مانهای  
 تدبیر فرموده بود بقدرت و حکمت کامله خود تغییر و تبدیل در  
 و تعدیل اصلاح<sup>بی</sup> احکامی بدیع و عالی تر صادر فرموده و آنچه را  
 هم که ما فوق در مضرات و قابل الاجراء نبودن بعضی از  
 احکام اسلام تذکر داده ایم از همین نقطه نظر مرقومه در بین  
 تبصره است نه ایراد بر اصل احکام خلاصه و نتیجه آن هفت وجه

این است که معنی و مفهوم خاتم النبیین و لایقی بعدی آن نیست که خداوند متعال التزام به بندگانش خویش داده که بفعال مایشاء و بحکم مایرید نباشد و صرف نظر از ربوبیت فرماید و کریمه (بمحوالّه مایشاء و یثبت) را بی بسداق گذارد و بالاخره شاعری نفرستد و اعظم فیوضات خویش را که تعالیم بدیعه آسمانی است قطع فرماید / استغفرالله من ذلك انه يفعل مایشاء و بحکم مایرید و لایسئل عما شاء و هو الفیاض العظیم الحکیم والحمد لله رب العالمین .

« پرسش بیست و یکم »

آیکریمه قل ( لکن اجتمعت الانس والجنّ علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لایأتون بمثله ) و کریمه ( ومن یتبع غیرا لا سلام دیناً فلن یقبل منه ) دلیل است بر اینکه دیگر آیات نازل نشود و شریعت خاتم النبیین تغییر نیابد .

” پاسخ ”

اگرچه در یادداشت سیزدهم معنی و مفهوم کریمه مرقومه اولی مختصراً مرقوم گشته مع هذا درینجا هم قدری مشروح برای دفع سوء تفاهم مرقوم میگردد و صریح آیه مبارکه ( قل لئن اجتمعت الانس والجنّ . . ) این است که اگر انس و جنّ حاضر

و غائبین جمع و متحد و معاون یکدیگر شوند آیات و بیانات  
 و شریعت و بالاخره مثل قرآن نتوانند آورد البتّه تصدیق  
 می فرمائید که ناتوانی انس و جن مثبت ناتوانی خداوند  
 توانا نشود و عجز ماسوی الله بر همان عجز سلطان یفعل  
 مایشاء نگردد بلکه این آیه مبارکه دلیل بر این است که اگر  
 آیات و شریعتی مشاهده شود تردید در حقانیت آن نگردد  
 و بهانه جوئی نشود و سوء ظنّ بمیان نیاید و به یقین مبین  
 به مطلع آیات و به مشرق شریعت و بیانات بی درنگ ایمان -  
 آوریم و جز حقّ قدیر را بر تنزیل و تشریح و تصرف کشور قلوب  
 قادر نه دانیم نه اینکه آن کریمه را دلیل قطع فیض فیاض و برها  
 ترک ارسال رسل و انزال کتب قرار دهیم عقیده بهائیان  
 همین است که اگر انس و جن و فلاسفه قرن طلایی که انس  
 و جنهای قرون ماضیه را وحشی و بی علم می دانند همه  
 یکدیگر را معاونت کنند بمثل قرآن و بمانند آیات نازل به حضرت  
 بهاء الله جلّ شانّه نمی توانند بیاورند و کتاب اقدس همه  
 الواح حضرت بهاء الله را آیات الهی و کلمات آسمانی می دانند  
 نه ساخته انس و جن و حضرت بهاء الله در صفحه دو بیست  
 و سی و سه مجموعه مبارکه چنین فرموده ( قد اظهرنی بالحق  
 وارسلنی وانطقنی بالآیات الّتی فزع عنها من فی السموات

والارض الا من اخذته نفحات الوحي من لدن ربك المنفور  
 الرحيم هل يقوم مع امره امر وهل يقدر ان يمنعه احد عما  
 اراد لا ونفسه لو كنت من العارفين ( خلاصه و مفاد ترجمه هاين  
 است که به تحقيق خدا آشکار کرد مرابه راستی و فرستاد  
 مرا و گویا فرمود مرابه آیات و هيج امری و هيج کس نمی تواند  
 منع کند خدا را آنچه خواسته و کرده است و همچنین در لوح  
 ناصرالدين شاه قاجار سلطان ايران فرموده ( ليس هذا من  
 عندی بل من لدن عزيزعليم ) يعنى نيست اين آيات و امر  
 از نزد من بلکه از نزد خداوند عزيزعليم است و نيز در لوح احمد  
 می فرمايد ( قل يا قوم ان تكفروا بهذه الآيات فبأى حجة آمنت  
 بالله من قبلها توابها يا ملاء الكاذبين لا فؤاد لذى نفسى  
 بيده لن يقدر اولن يستطيعوا ولو يكون بعضهم لبعض ظميرا  
 اين بيانات عاليات نيز صريح است براينکه عموم بشر از هر جنس  
 بايد يگر کمک کنند آيات نتوانند آورد و عاجز از اتيان بمشعل  
 آند باری عقیده ما و شما راجع باينکه انس و جن نص نتوانند  
 مانند کلام الله بياورند مطابق است فقط اختلاف اينجا است  
 که شما نظر به مسموعات و معلومات خویش تصور فرموده اينست  
 خداوند توانا هم نبايد آيات و شريعت نازل فرمايد و ما براين  
 عقلی و نقلی و نصی در جواب سئوال بيستم و اين سئوال ثابت

نمودیم که یکتا خداوند توانا مرسل رسل و منزل کتب و معطی  
وفیاض بوده و هست و خواهد بود لطفش محدود و حبل المتین  
ربوبیتش مقطوع نشده و نمی شود اما راجع بمعنی و مفهوم -  
کریمه ثانیه ( و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه )  
که ترجمه اش این است هر که بجوید غیر اسلام دینی پس هرگز  
قبول کرده نمی شود از او این آیه مبارکه ابدأ دلالت بر آن  
ندارد که یزدان مهربان قطع و حی و لطف و فیض فرموده دیگر  
شارع و شریعتی نباید بیاورد بلکه دلالتش این است چون دین  
اسلام ناسخ و مکمل و آخرین ادیان و شرائع قبلیش بوده  
هر که بعد از ظهور حضرت محمد دینی دیگر داشت مقبول  
ساحت اقدس الهی نبود مثل اینکه قبل از ظهور حضرت عیسی  
هر که غیر دین حضرت موسی دینی داشت مقبول درگاه خدا نبود  
و نیز پس از آنکه حضرت رب العزة حضرت عیسی را بعثت فرمود  
دین حق دیانت انجیل بود هر شخصی آن را نپذیرفت  
و در دیانت حضرت موسی باقی ماند دینش را حضرت باری -  
تعالی نه پذیرفت امروز هم که موعودین اسلام چون آفتاب  
درخشان اند هر که مؤمن بحضرت بهاء الله نباشد دینش  
مقبول آستان یزدان مهربان نیست عقلاً و نقلاً این قضیه ثابت  
است قابل انکار نیست و اگر از هر مسلمان مطلق پرسش شود که

که آن قائم و رجعت حسین یا روح الله را که شما معتقدید هر وقت ظهور و خروج فرماید اگر مسلمانی آن دو حضرت را شناسد اهل ایمان است یا نه فوراً جواب می گوید کافر است و حدیث شریف ( من مات ولم يعرف امام زمانه فهومات ميتة الجاهلية ) و امثال این حدیث را که در کتب سنت و شیعه بسیار است خواهد خواند پس بنابراین آنچه ذکر شد معنی و مفهوم کریمه این می شود که الی ظهور مقدس موعود بین اسلام هر که مؤمن با اسلام نبوده کافر بوده و دینش را حضرت با وی تعالی قبول نفرموده اکنون برای توضیح قضیه تحقیقات دیگری راجع بمعنی اسلام مسنگاریم و آن این است که هر دیانت حقیقی در هر عهد اسلام بوده و هست و خواهد بود و لواحقان غیر احکام قرآن و شارعش غیر حضرت محمد بن عبد الله بوده باشد مثل اینکه هر انسان سلامتی اسمش هر چه گفته شود زمان و مکان هر کجا باشد بر او اطلاق سلامت می گردد و سلامتی تخصیص به شخصی دون شخصی نداشته و ندارد این است که خداوند مهربان در فرقان بصریح آیات محکّمات همه ادیان را که قبل از بعثت حضرت محمد و نزول قرآن مجید بوده اسلام معرفی فرموده چنانچه در سور میونس آیه هفتاد و سوم راجع بحضرت نوح فرموده ( و امرت ان اکون من المسلمین ) مفاد ترجمه این است که نوح فرمود ما مومر من

که باشم از مسلمین و در سوره بقره آیات یکصد و بیست و شش و بیست و هفت و یکصد و سی حضرت ابراهیم و حضرت اسحاق و حضرت یعقوب همه اسباط خود را مسلمان خوانده اند و در سوره یوسف آیه یک صد و دوم حضرت یوسف استدعا نموده که مسلمان بمیرد ( تَوَقَّنِي مُسْلِمًا ) و در سوره مائده آیه یکصد و بیازدهم حواریون بحضرت عیسی عرض نمودند ایماں آوردیم و گواه باش باینکه ما مسلمانیم و حال آنکه به عیسی مؤمن شده بودند ( قَالُوا آمَنَّا وَ شَهِدْنَا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ) و در سوره آل عمران آیه ششم فرموده ( مَا كَانَ اِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا ) مفاد ترجمه این است که نبود ابراهیم یهودی و نصرانی و لکن بود مائل و اعراض کننده از باطل و مسلمان و در سوره نساء آیه یکصد و بیست و چهارم می فرماید ( وَمَنْ اِحْسَنَ دِينًا مِّنْ اِسْلَمٍ وَجْهَةٌ لِّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ ) مفاد ترجمه این است دین کسی بهتر است که خالص گرداند و جنبش را برای خدا و اوست نیکوکار و نیز در سوره آل عمران آیه هفدهم می فرماید دین مطلقاً نزد خدا اسلام است ( وَاِنَّ الدِّيْنَ عِنْدَ اللّٰهِ الْاِسْلَامُ ) در احادیث و اخبار از پیغمبر خدا و ائمه علیهم السلام این معنی بسیار است که هر دین حق و تسلیم فرمان خداست اسلام است و ما را عاقبتاً ختم بارگی از آسمان آوری هم در انیم

در تفسیر البیان که منسوب به علامه است از حضرت امیر  
 سؤال شده که (الاسلام ماهو) در جواب فرمودند  
 (الاسلام هو التسليم لامر الله) و برای اتمام حجت يك  
 برهان قاطع دیگر از برای فهم حقیقت من نویسیم و باین موضوع  
 خاتمه من دهیم بعد از زیارت آیات تحقیقات فوق الذکر  
 امر از سه شق خارج نیست یا باید بمقتضیات انصاف و حقیقت  
 خواهی همان نوع که مانگاشتیم شارع و شریعتی مخصوصی  
 را اسلام ندانیم موحد شده بمقاد کریمه (لا نُفَرِّقُ بَیْنَ أَحَدٍ مِنْ  
 رِسالِهِ) همه ادیان حقه گذشته و آینده را اسلام شناسیم -  
 و یا باید حضرت محمد رسول الله را مروج ادیان قبل که مسلم  
 بوده اند دانیم چه که بصریح آیات مذکوره ادیان سابقه قبل  
 از بعثت حضرت محمد اسلام بوده اند . و یا اینکه نمودن بالله  
 باید منکر حقانیت و صحت آیات سابق الذکر شویم ولی عقل  
 و ذوق و صراحت آیات و انصاف بگوش هوش ما می گویند به شق  
 اول معتقد شدن صحیح و عین حقیقت است.

«پرسش بیست و دوم»

کریمه (وما عند الله باق) و یکی بودن مبدع طبیعت اکوان  
 با شارع شریعت قرآن برهان بقای شریعت اسلام است .



اولاً از مقدمه آیه مرقومه معلوم است که منظور فناء ماسوی الله  
 وبقای ماعند الله است فقط مربوط به عمل تشریح نیست چه  
 که در سوره نحل آیه نود و هشت چنین است ( وماعندکم یبغذ  
 وماعندالله باقی ) مفاد ترجمه این است آنچه نزد شماست  
 نیست می شود و آنچه نزد خداست باقی است ثانیا بر فرض  
 این آیه را فقط راجع بشریعت محمدیه ناعنیم مقتضی چنان  
 است که نظر را وسعت داده و عمیقانه تفکر نمائیم که شریعت  
 محمدیه فقط من عند الله بوده که ماعند الله دانیم و به بقای  
 آن معتقد گردیم یا اینکه شرایع وادیان قبل از اسلام هم  
 من عند الله و ماعند الله بوده شکی نیست که مرسل رسل و  
 منزل کتب یکی است یعنی همه انبیا و شرایع مقدسه از  
 جانب و با مر حضرت احدیت بوده است پس چون انبیا و شرایع  
 متعدده مبعوث و تشریح شده و تغییر یافته و دوره فرمانفرمائی  
 شارعین قبل سپری و نماز و روزه و حد حرمت و حلیت و وضع معاملات  
 آنها عوض گشته میگوئیم شریعت قرآن هم مانند شریعت  
 حضرت ابراهیم و حضرت کلیم و حضرت مسیح ماعند الله و باقی  
 است نه ماعند الخلق که فانی است یعنی شریعت محمدیه  
 هم تا زمانیکه نسخ نشده بود نزد امت محمدیه باقی بود وقتی

که خداوند یکتا شریعت تازه فرستاد شریعت محمدی هم صدق  
( ما عندکم یبغذ و ما عند الله باق ) شده و نتیجه بنعکس مفهوم  
آنجناب می شود چون بنظر حکمت و فلسفه و وحد تحقیقت بهر  
موجودی خواه محسوس و مشهور و خواه معقول بنگریم همه  
موجودات من عند الله است و هر من عند اللهی ما عند الله  
و باقی است و در همه اشیا آیه الهی موجود است آیات منحصر  
به کلمات و احکام نیست آیات الهی لا متناهی است و کریمه -  
مبارکه ( سنبیهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم ) شاهد -  
صحت این موضوع است و همه آیات الهیه حادثات است ( وکل  
حادث متغیر ) ثابت و محقق است آیات تکوینیه و تدوینیه  
و تشریحیه کلاً و طراً حادثات اند نه قدیم بالذات به قدمت و  
ابدیه ذاتیه هیچ چیز جز ذات قدم موحد معتقد نگردد و  
شریک برای خدا سازد و اکنون باید دانست که معنی و منظور  
( و ما عند الله باق ) چیست و چگونه باقی است البته  
آنجناب بحمد الله عالمید میدانید که وجود بمقابر و قسم است  
ذهنی و شهودی مثلاً نقوش و حروف و لغات و معانی در ذهن  
هر دانشمند و نقاشی موجود است اما تا حرفی ننوشته و  
نقشی نکشیده و سخنی نگفته و در معانی ننشسته آن نقوش  
و حروف و معانی موجود و باقی در ذهن اوست یعنی وقتی که

کند آنها را گفت و نوشت و کشید وجود و بقای شهودی پیدا می  
 لهذا شرائع منسوخه الهیه و همه آیات غیر متناهیة حضرت  
 احدیه در علم الهی باقی و موجود بوده و هست و معنی و منظور  
 و حقیقت ( و ما عند الله باق ) این است نه اینکه فقط نماز و  
 روزه و جهاد و زکوة اسلام ما عند الله باق است بعلاوه یکنوا  
 خداوند مهربان در سوره سجد : به صراحت خبر داده که  
 امر الله یعنی شریعت الله بعد از هزار سال عروج باسما  
 می نماید و از جائیکه فرود آمده بود به همانجا عروج می نماید  
 و از جمله ( ما عند الله باق ) می شود قال تعالی ( یدبر  
 الامر من السماء الی الارض ثم یرج الیه فی یوم کان مقداره  
 الف سنة مآتعدون ) خلاصه چنانچه ذکر شده همه اسم  
 شرائع کتب آسمانی خویش را باقی و ابدی دانسته و راضی —  
 نشده و نمی شوند که آن شریعتی که در مغز و ذهن آنها ریشه  
 نموده و عادت و طبیعت ثانویه شده و از آباء و اجداد و  
 پیشوایان شنیده اند که احکام دین ما اکمل و اتم و اعظم و  
 آخرین خلقت و صنعت و عنایت الهی است و تغییر پذیر نیست  
 که خداوند توانا تغییر دهد ولی یکنوازشک توانا بحکمت  
 بالفه و اراده نافذ خود هر وقت مصلحت دانسته بمصداق  
 کریمه ( کل یوم هو فی شان ) و کریمه ( یمحو الله ما یشاء و ینثبت )

يك دسته از او امر مقدسه خود را تغيير و تبديل و تعديل فرموده است بايد راضى به رضى الهى و تسليم مقدرات حضرت عليم و حكيم و بصير صمدانى گشت و آراء و عادات و اميال و ارادات خويش را فدای ارادۀ الله كرد در خاتمه جواب اين سؤال آنجناب را باین رنه ملكوتى و كلام آسمانى كه حضرت بهاء الله جل ذكره به اهل عالم تعليم ميدهند زينت مى دهيم ( طوبى لى نفس نبذت ما ارادت و اخذت ما ارادته الله المهيمن القيوم ليس فى علم الله مقام اعظم منه نعيما لمن شرب هذا الرحيق من يد عطاء ربه الغفور طوبى لمن اقر بالله وآياته و اعترف بانه لا يسئل عما يفعله هذه كفة قد جعلها الله طرازا للمقائد واصلها ووسها يقبل عمل العاملين اجملوا هذه الكفة نصب عيونكم لئلا تزلكم اشارات المعرضين .

(( پرسش بیست و سوم ))

بعضی از احکام شرع انور را كه امروز از طریق اضطرار من توایم  
 عملی کنیم چه ضرر دارد عقلا و علما و وكلا و مجتهدین دین  
 حضرت سید المرسلین تخییر دهند

نفس این سؤال ثابت می‌دارد که آنجناب هم کاملاً حسن فرموده‌اید که يك دسته از احکام قرآن مجید را مسلمین در این عصر نمی‌توانند عمل کنند محتاج به تفسیر و به تعدیل است و الاحیاء روحانی و ملی و سیاسی مسلمین رو بزوال رفته خطرناک است باری با عطف نظریه یادداشت چهارم و به جواب سؤال اول جواب سؤال آنجناب این است که اگر مافرق شریعت الهی و تاثیرات آن را با قوانین بشری تشخیص دهیم بی‌غیر خواهیم دانست که علماء و عقلا و مقنین زبردست دنیا توانا بر تشریع و ایجاد تاثیرات روحی آن نیستند پس لازم است خیلی موجز و خلاصه درین زمینه تحقیقاتی نموده بعد قضاوت رابه وجدان آنجناب واگذاریم چون در سرشت و فطرت بشر - پرستش خالق اکبر و دیمه نهاده شده و شریعت را عقل معصوم کل باراده نافذ الهیه تشریح و تعلیم فرموده و نسبتش به یکتا خداوند توانا است بر جان و وجدان جهانیان بالطبع حکمران است و نیز آن شریعت رحمانی و تعالیم سماوی دارای دو قوت مجریه صوری و معنوی و مجازات و مکافات دنیوی و اخروی است و بمباراة اخری پلیش در خلوت و جلوت مراقبت دارد و رادع قبل آنجناب است این است که محل مقایسه با قوانین ساخته

وپرداخته بشری نیست چه که قوانینی را که جمعی مقننین  
 ویا پارلمان مجلس شورای ملی تنظیم می نمایند چه خود  
 مقننین وجه رعایای مطیعین وجداناً و اعتقاداً پیرویش را  
 ثواب و مخالفتش را گناه نمی دانند و قوه مجریه اش فقط سرنیزه  
 و زورورادع بعد از جنایت و مجازات و مکافاتش صوری و سطحی  
 و محدود است یعنی جامع روحی و جسمی دنیوی و اخسروی  
 نیست پس بنا بر آنچه نگاشتیم بین شریعت الهی و قوانین  
 بشری فرق بسیار است اگر علماء و فقها و مقننین توانای دنیا  
 اصول شریعت الله را تغییر و تعدیل دهند به صولت و ابهت  
 دیانت و بروح و به فلسفه و به نفوذ وجدانیه و بتاثيرات عظیمه  
 آن لطمه وارد آید و بیم و امید معتویه که یگانه ناظم و عامل مدبر  
 هیئت جامعه است صدمه خورد آن وقت بی دینی حکمرانی کند  
 اخلاق فاسد گردد و محیط رفتار و کردار چنانچه مسموم شده  
 مسموم تر شود پیشوایان آئین و هیئت مقننین فقط احکام  
 غیر منصوصه الهیه و تفرعات و مبتدعات را حق تغییر و تبدیل  
 و تعدیل دارند مثلاً قصر مشید و یا کارخانه عظیمی را که مهند<sup>س</sup>  
 کامل و میکانیک قابلی ساخته اگر وقتی احتیاج به تغییر  
 اساس و یا به تعمیر بهتری گردد دبا باید مهند<sup>س</sup> علیم و  
 میکانیک حکیم تصرف و عملیات بکاربرد عمله جات و سرعمله ها

ولو عموماً با یکدیگر هم فکر و متحد شوند از عهد و تبدیل و  
 تغییر با حسن برنمایند بل بر خرابی و نواقص افزایند و ایمن  
 فخره قابل انگار نیست که اختلاف و تفرقه و تشتت مستظلمین در  
 ظل هر شریعتی را تصرفات و اختلاف آراء و اجتهادات علماء و  
 فقها و مرشدین و اقطاب سبب بوده است این است که هر  
 شارع مقدسی امت خویش را بظهور شخصی مثل وی اعظم از خود  
 بشارت داده که هر زمان مقتضیات تغییر یافت و روزگار دگرگون  
 شد و احتیاجات شرعیه بشر لا زم التمدیل گشت یکتایزدان  
 مهربان انسان کامل و عقل کل معصومی را بصوت و مأمور  
 خواهد فرمود تا بآنچه فرمان دهد وی مجری دارد عقول  
 ناقصه غیر معصوم بشریه حق ندارد منصوصات الهیه را تعمیر  
 دهد.

آه از دست صرافان گوهرناشناس

هر زمان خر مهره را باد برابری کنند

(( پرسش بیست و چهارم ))

چرا جناب بهادر مواقعی امریه محبت و دوستی و بیروت و  
 آشتی با عموم بشر نمود و در مواردی مخالفین خویش را افعی  
 و اژدها و نخب و ورقشا خواند و حکم قطع دست سارق و سارق را  
 نسخ کرد اما در مناجاتی قطع دست ظالمین و مفسدین را از خدا  
 تمنانموده است و امریه نفرت از اشرار داده است و این دو پهلوی  
 است

اگرچه در جواب سؤال چهارم این مشکل آنجناب حل شده  
 مراجعت بآنجا لازم است اما برای اینکه این سؤال بلا جواب  
 نماند توضیحی مختصر داده می شود هر آموزگار و پدر و مادر  
 بانائی مهربان شاگردان و اولاد و هر شاه و وزیر و رئیس  
 عادل کاربان رعایا و زبردستان و لشکریان خویش را با دو  
 اصول تربیت و اداره می فرماید اصول تحسین و تشویق  
 و تطمیع و احسان و تشجیع و اصول توبیخ و تهدید و تنبیه و تخویف  
 یعنی از جهت بی محبت و دوستی و آشتی و مراقت معاشرت  
 بانیکان و خدمت گزاران و دانشمندان و پرهیزگاران و رعایای  
 مطیع و فداکار امر دهد و از طرفی به اجتناب و ابتعاد از  
 بدکاران و دیوخیان و خائنان و ستمکاران و دشمنان فرمان  
 صادر فرماید چه که مدار عالم و یگانه ناظم و مربی ام همین دو  
 اصول است که حضرت بهاء الله در لوح فردوس فرموده ( و چون  
 باراده رحمانی بر منبر بیان مستوی به و و حرف نطق فرمود از اول  
 بشارت و عد ظاهر و از ثانی خوف و عید و از وعد و عید بیم و امید با هر  
 و بیان و اساس نظم عالم محکم و برقرار تعالی الحکیم ذو الفضل  
 العظیم ) این دو اصول هم معقول و محسوس است و هم  
 از شارعین مقدسین منصوص و هم روش حضرت خالق رؤف قهار



و سلطان مقتدر مختار چنین بوده و هست که از طرفی جان  
 و مال و منال و عزت و وسعت و جاه و جلال بخشد و از جهتی مرگ  
 و ذلت و فقر و مسکنت و عسرت دهد انسان این دو جریان را در  
 هر آن مشاهده کند خلاصه کتب تکوینی و تدوینی و انفسیه  
 و آفاقیه و الهیه و طبیعیه و کون و فساد و ترکیب و تفریق عناصر گواهِ  
 راستی گفتار ما است لهذا اگر حضرت بهاء الله از طرفی بدوستی  
 و محبت و صلح و مروت و رفق و رأفت امر داده و از  
 جهتی ظالمین و خائنین و معرضین و مغلین را افعی و اژدها  
 و ذئب و آواره و رقصا خوانده و پهلونیسست یک پهل و حقیقت  
 و موافق عقل و علم و حکمت الهی است ( چویشنوی سخن اهل  
 دل مگو که خطا است - سخن شناس نه بی دلیل اخطا اینجاست  
 آنجناب اگر از فیض ایمان بحضرت بهاء الله محرومید شکر الله منور  
 ایمان بحضرت محمد رسول الله و به قرآن و به کتب مقدسه عهد  
 عتیق و جدید متورید و چون به سیرگستان قرآن فائز شوید می  
 بینید از طرفی مشرکین و کفار و ظالمین و منافقین و خائنین و  
 مفترین و مزورین و ابترین و معاندین را خد العن و طعن و نفرین  
 فرموده و به عذاب الیم تهدید نموده و از جهتی به لطف و  
 رأفت و نهدار او به حکمت و به موعظت حسنه و به عفو و صلح  
 و مروت نفوس امر داده و نیز در اوائل بعثت در مکه احد ۱

شکمه شتر را از بالای بام در حین عبور به سر مبارک حضرت محمد می ریختند و کلمات رکیکه می گفتند و تعدی به آنحضرت و به اصحابش می کردند و در مدت سیزده سال صبر و تحمل اینگونه مصائب و متاعب را فرمود حتی به عاملین آن افعال و قبیحه قبیحه مهربانی نمود بنحویکه مخاطب به کریمه و آنک لعلی خلق عظیم شد ولی ایامی به قتل و به غارت و به ضرب رقاب و باسارت اعداء بدتر از ذاب فرمان داد البته دشمنان اسلام این روش را اذداد و در پهلوتصور نموده و تعبیه سرات رکیکه کرده و می کنند و نیز آیات و احکامیکه بظاهر متباین می نماید که بعضی از آنها در جواب سؤال پنجم آنجناب ذکر شده محل استهزاء و ایراد متکبرین و منکرین حقانیت قرآن است و همچنین حضرت مسیح در انجیل متی باب پنجم فرموده (همزه ثی از تورات زائل نشود مگر زمین و آسمان زائل گردد) باوجود این بنیان صریح حکم طلاق و بیوم سبب و حدوداتی دیگر را بکلی تغییر داده و نیز در مقامی بمظلومیت و به عدم تعرض دشمنان امر فرموده اما در انجیل باب دهم می فرماید (تصور ننمائید که به جهت نهادن صلح بر زمین آمده ام بلکه به جهت نهادن شمشیر) و اما راجع باینکه در کتاب اقدس نهی از قطع دست سارق است و در مناجاتی از خداوند توانا حضرت

بهاء الله قطع دست ظالم را تمنا نمود، این حکم نسبت به  
 جزای سارق را با آن تمنای از ربّ عزّوجلّ مخالف تصور فرموده  
 و حال آنکه ابدًا مخالف و مربوط به یکدیگر نیست چه که حکام  
 ظاهره را نهی از بریدن دست ظاهر سارق فرموده و جزائی  
 شدید تر مقرر داشته اما در مناجات قطع دست باطن ظالم  
 را از ظلم از یکتاد ادرس توانا تمنا نمود، مثل اینکه در کلمات  
 مکنونه فرموده (از مرافقت اشرار دست و دل هردو بردار)  
 یعنی صورتاً و معنی از اشرار اجتناب کن گذشته ازین معنی  
 معقول صحیح واضح فرضاً قطع دست ظاهر ظالم منظور  
 شارع مقدس باشد باز چه مربوط به مجازات سارق است -  
 تباین و تناقض در حکم جزای سارق نیست که تولید اشکالی  
 شود برای هر عملی جزائی است غیر جزای عملی دیگر جزای  
 همه اعمال غیر مرضیه در هیچ شریعتی یک نوع نیست بلکه  
 برای عمل واحد در خورد درجات ضعف و شدت آن عمل  
 جزا<sup>۱</sup> متفاوت گردد مثل اینکه در قرآن مجید حکم جزای  
 سارق وزانی و قاتل با یکدیگر فرق دارد پس آنها را تباین  
 و تناقض نباید تصور نمود و همچنین حکم بعد م مرافقت  
 و معاشرت با اشرار ابدًا مخالفت با دوستی و آشتی و راستی  
 و درستی با عموم بشرند آرد به شخص سفلیسی دشمن نباید

بود ولی چون مرض مسری ست مراقت و مصاحبت و اکل و شرب با او جائز نیست و این عدم جواز معاشرت با او به هیچ وجه مخالف با او نیست و چون این موضوع در جواب سئوال چهارم تماماً بحث و حل شده در اینجا به اشارت نکات می نغایم.

« پرسش بیست و پنجم ————— م »

جناب سید باب در احسن القصص و در تفسیر کوثر و در مواقع دیگر اعتراف بر وجود و غیبت حضرت حجة بن الحسن نموده و با کلمت شریعت مقدسه اسلام و به بندگی خود نسبت به پیغمبر آخر الزمان و دوازده اوصیای او علیهم السلام اقرار کرده حال چگونه ادعای قائمیت نموده و نیز چرا وقتی باب و گاه مسی ذکر و هنگامی قائم و در می شارع و ساعتی نقاه اولی خویش را خوانده

« پاسخ ————— خ »

حضرت باب نقطه اولی آنچه اظهار عبودیت و خضوع نسبت به قرآن مجید و به حضرت محمد رسول الله و به ائمه هدی و حضرت حججین الحسن فرموده در نظر موحدین و منورین صحیح و متین است و هیچ مخالفت و مباحثه یا ادعای قائمیت و شاریت و بابیت ندارد باین معنی که مقتضی جنبه بشریت حضرتش همان

خضع وخشوع و اقرار و اعتراف بعظمت و ابهت حضرت محمد ص  
 وائمه طاهرين و مقدسين پيشين بوده و بعد مقتضى جنبه -  
 ما موريت از طرف حضرت احديتش سزاوار ادعای قائمیت  
 و شاریت و کبریائیت فی المثل اگر سلطانی وقتى خود را برابر  
 و برادر بارعیت خواند و یا تمجید سلاطین مقتدر عادل سابقین  
 نماید و زمانی فرمان شاهی صادر و شکوه سلطانی باهر و فریاد  
 ملك الملوكى زند در نزد عقلا و ادباء یکسان است اضداد و  
 اختلافی در آنها نیابند و ایراد نگیرند و منافى یکدیگر نشمرند  
 هر کدام را بجای خود متین و صحیح دانند نکته دیگر اینک سه  
 جنبه بشریت حضرت نقطه اولی تعریف و توصیف و تمجید و تقدیس  
 از ذات و حقیقت مقدسه و جنبه ربوبیت خویش نمود میمى آن  
 حقیقت نورانیه واحده غایبه هزار ساله را در عرش فؤاد و در  
 کرسی وجدان خود مشاهده و حس فرمود سپس تمجید و تکریم  
 و تحمید کرده و اگر به وقت ناظر به آیات قرآنیه و سایر کتب  
 مقدسه گردید و تأملی در روش حضرت عیسی و حضرت محمد  
 وائمه هدی علیهم الآف التحیه و الثناء نماید ملتفت خواهید  
 شد که رویه آن وجوه قدسیه و مظامیر امرالهییه موافق و مطابق  
 با رویه حضرت باب نقاهه اولی بوده است .

ب

حضرت مسیح حضرت موسی را کلیم الله خوانده چنانچه در جوا

سؤال قبل یاد آوری شده که لانهای اهمیت به احکام  
تورات داده و فرموده ( همزنی از تورا قرائت نشود مگر زمین  
و آسمان زائل گردد ) و در اعمال رسولان فصل هفتم اعتراف  
نموده که حضرت موسی را خداوند توانا برای داوری و نجات  
فرستاده و نیز خود را ابن مریم و ابن انسان و مسیح عیسی و  
روح الله و ابن الله و پدر آسمانی خوانده و به صریح عبارت  
در انجیل یوحنا باب چهارم آیه یازدهم فرموده ( مرا  
تصدیق کنید که من در پدر هستم و پدر در من ) و همچنین  
آنحضرت به صریح عبارت در انجیل متی باب یازدهم و هفدهم  
فرموده یحیی پسر حضرت زکریا که مادرش الی سابت بوده  
است همان ایلیا و الیاس غائب به آسمان رفته شماست اما  
خود حضرت یحیی چنانچه در باب اول انجیل یوحنا آیه  
نوزدهم الی بیست و سوم مرقوم است منکر الیاس و نبوت خویش  
شده و فرموده من نه الیاسم نه مسیح و نه نبی و نیز حضرت عیسی  
در اوائل ظهور بابی اسرائیل لانهای مدارات می نمود حتی  
بموجب باب شانزدهم انجیل متی بشاگردان خود می سپرد که  
به هیچ کس نگویید من مسیحم و مردم مکان آن مرئی امکان  
رانی دانستند و چیزی نگذشت که ادعای مسیحیت و ابن الله  
و خدائی فرمود و امت حضرت کلیم تعرض می نمودند و از آن زمان

الی الآن این آیات انجیل، بیانات مبارکه حضرت مسیح را  
 متناقض و متضاد و پویشان گویی تصور نموده و می نمایند و باطل  
 دانسته و می دانند و همچنین در قرآن مجید حضرت مسیح  
 روح القدس و روح الله خوانده شده و رسالت حضرت مسیح  
 و حقانیت انجیل تصدیق گشته و مقامی هم از روح الله و خدائی  
 بالاتر نیست با وجود آن حضرت محمد ادعای رسالت و شاریت  
 نموده و احکام انجیل را تغییر داده و حال آنکه حضرات مسیحین  
 گفته و می گویند و در کتاب ردیه اسلامیه هم نوشته و می نویسند  
 که فقط حضرت مسیح نجات دهنده و بی گناه و بی مانند است  
 چه که حضرت محمد نعون بالله یا فرار خویش گنه کار بود و شخصی  
 گناه کاری بهر و معصوم نمی شود و تریمه سوره فتح ( لیففرلک  
 الله ماتقدّم من ذنوبک و مات آخر ) را هم دلیل گنه گاری حضرت  
 رسول اکرم می شمارند و تریمه در سوره شعرا آیه نوزدهم ( قال  
 فعلتہا اذاً و انکامن الصّالین ) را برهان گناه کاری حضرت موسی  
 آورده اند چه که آن حضرت اعتراف بر آدم کشی و گمراهی خود  
 فرموده حضرت محمد نیز در اوائل امر بعد از آنکه از رفتار من فرمود  
 چه که مسلمانان عبارت از اقرار به وحدانیت خدا بود و به بعضی  
 مراسم و آداب و عادات قوم عامل بودند و چند سال به همسان  
 قبله سابقین نمازی خواندند و تا زمان هجرت در رحمت و اذیت

و توهین و تحقیری را از معرضین تحمل می نمودند بمسند  
اشهدان محمد رسول الله بر اشهدان لا اله منعم و ملحق  
گشت و حکم سیف و دفاع و جنگ بر خلاف رفتار اول بعیان آمد  
و نیز در اوائل بعثت بموجب کریمه در سوره شوری آیه پنجم  
می فرمود من مبعوث بر ( أم القرى ومن حولها ) هستم پس  
از چندی بموجب کریمه بیست و هفتم سوره سبا ( وما ارسلناك  
الا كافة للناس ) مبعوث بر جمیع ناس شد حتی در مؤلفه شیخ  
محمد عبده مفتی مصر در کلیات ابوالبقا مندرج است کسه  
حضرت محمد در اول بعثت نظریمدارات و حکمت سه بت بزرگ  
لات و منات و عزی را احترام می نمودند و شفاعت آنها را تصد  
کرده بودند و تتمه آیه نوزدهم در سوره نجم ( تلك الغرانيق  
العلی وان شفاعتهن لتریحتی . . . ) بوده باشد نسخ  
شده و نیز خداوند رحمن در قرآن در سوره عمران آیه یکصد  
و پنجاه و سوم به حضرت محمد صریحا فرموده ای محمد اگر بگذرد  
و سخت دل بودی قوم پراکنده می شدند از کنار تو ( لو كنت  
فظلاً غلیظ القلب لانفضوا من حولك . . . ) و همچنین حضرت  
ابراهیم خلیل الله قبل از بعثت مراسم بت پرستی را بجمعا  
می آوردند بعد از بعثت هم با مدارات و معاشات امر الله را بمرور  
از شهر و ترویج می فرمودند بموجب آیات سوره انبیا و تفسیر



آن آیات در ریات حضرت ابراهیم بنا بر مصلحت و حکمت خود را  
 مریض قلمداد نمودند و در روز معهود از شهر یا قوم بیرون  
 تشریف نبردند پس در پنهانی بتهای کوچک را شکسته بعد  
 از آنکه قوم مراجعت نمودند تعرض و هجویم به آنحضرت کردند  
 که چرا بتها را شکسته ای حضرت حاشا نمود و فرمود بسست  
 بزرگ بتهای کوچک را شکسته است لکن این مدارات و اسباب  
 تنبیه رایت پرستان خدعه و کذب و تزویر پنداشتند و نیز حضرت  
 علی امیر المؤمنین در مقامی بعوضه و دابه و شیر و گنه گارود رمورد<sup>ی</sup>  
 مرسل رسل و نار الله لعه طور خود را خوانده و دو بیست سال  
 ائمه هدی به تقیه و مدارات و کتمان عقیده با مخالفین خویش  
 سلوک فرمودند و در مقابل تزویرات معاندین تدبیرات متین  
 بکار بردند طالبین بتاریخ و به باب تقیه در کتاب اصول کافی  
 رجوع فرمایند و این قسمت را هم بخاطر آرید که همه شارعین  
 مقدس قبل از بعثت و ماوریت با بلاغ رسالت قوانین دینتی و  
 عقاید و ضروریات حتی جزئیات و مستحبات آن مذهب را که پدر  
 ما را آنها داشتند عملاً و کتباً و شفاهاً تصدیق و تأیید میکردند،  
 اما وقتیکه از طرف رب مقتدر غفور برای هدایت جمهور و تجدید  
 شریعت مبعوث و ماوروی گشتند شریعت قبل و مراسم و عادات  
 و معارف دینیّه آبا و اجدادی را که خود عامل بودند ترك نمودند

بآنچه خداوند توانا جدیداً امر فرموده رفتار می کردند  
 اکنون که بروش و به رفتار شارعین و مروجین ادیان سابقین  
 عطف توجهی شد و قضیه روشن گشت معلوم گردید که حضرت  
 باب نقطه اولی آنچه عمل فرموده و مرقوم داشته صحیح و در  
 و مطابق روش و سنت همه مظاهر امر الله بوده ابد اتباین و تناقض  
 ندارد و صورتاً به نظر نفوس مهجور از سیرت و حقیقت مخالف  
 است ولی چون تعقل و تأمل شود و مطابقت با حکمت و باروش  
 مرسلین سابقین گردد معنی و سیرة صحیح و کامل و عین حکمت  
 و حقیقت است حضرت باب نقطه اولی در بعضی بیانات دریات  
 خویش قبل از ماوریت به خرق احجاب و محو اوهام برای -  
 تربیت خاص و عام و مدارات باکودگان جهان عرفان و رام نمودن  
 مردمان خام رحمة و رعایة لئلا نامحقائق را بکنایه و استعاره و  
 ملائمت اظهار می فرمود و کم کم پرده های اوهام را دریده  
 و آشیا نه بوم خرافات را ویران ساخته و اعلام اکاذیب را سرنگون  
 کردند سپس حقائق را بدون مدارات اعلان فرموده و در اعماق  
 قلوب و در قلل دماغ و عقول جای دادند اگر توجهی به وضع  
 خلقت و جریان عالم طبیعت نمائیم می بینیم که بنای کون و فسا  
 و حیات و معات بر تدریج است ( چونکه تدریج از سننهای شفاست )  
 مثلاً به قانون طلوع و غروب آفتاب بنگریم می بینیم و می فهمیم

که اگر آفتاب جهانتاب بانهایت شعله و اشراق بفتة جمال  
 بنماید و بتابد چشمها کور گردد و اگر یک دفعه فوراً غروب  
 کند جانها افسرده و امور جمہور معوق ماند این است کہ برور  
 فیض اشراق بخشد و با تانت غروب نماید آفتاب حقیقی و قانون  
 وجود و عدم دیانتی ہم بدین منوال است اگر بدین مقدمه همه  
 ما موریت خویش دفعهٔ واحدہ بیان را اظهار دارند دیدہ عقل  
 و ایمان مردمان کور گردد پس مدارات و معاشات مرافق با  
 عقل و حکمت و موافق با رفتار شاریین سابقین و با قانون طبیعت  
 و مطابق علم تعلیم و تربیت و سنت حضرت احدیت است برهان  
 دیگر آنکہ حضرت قائم دارای اسامی و صاحب مقامات متعدّدہ  
 است این است کہ در احادیث و اخبار و در زیارت نامہ حضرتش  
 را از دوازده قرن صاحب زمان و خلیفہ رحمن و امام و شریک  
 قرآن و صاحب دعوت نبویّہ و حق جدید و قائم و حجّة اللہ و  
 باب اللہ و ذوالاسمین الاعلیین یعنی علو محمد نوشتہ  
 و گفته می گویند و نیز در غیبت بحار مرجوم مجلسی و در شرح زیارت  
 حضرت شیخ احسانی روایت از حضرت صادق نموده اند  
 کہ حضرت قائم بخانه کعبہ تکیہ نموده می فرماید ای جهانیا  
 هر کس آدم و شیث و نوح و پسرش سام و ابراهیم و اسمعیل و موسی  
 و یوشع و عیسی و شمعون و محمد و علی و حسن و حسین و همه ائمه

طاهرین راسی خواهد به بیند آنها همه منم زیارت و اطاعت  
کنید چون حدیث عربی و مفضل است خلاصه معنی و مفاد يك  
مقدار لازم را به فارسی نوشتیم و از آنچه فوقاً مرقوم است  
اضافه از آنکه آنحضرت صاحب اسامی و مقامات متعدده است  
مروج دین قبل و شارع هم خواهد بود چه که حضرت آدم و  
نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد علیهم آلا ف التَّحِيَّةُ  
وَالشَّارِعُ وَحَضْرَاتُ شَيْثِ وَسَامِ وَاسْمَعِيلِ وَيُوشَعَ وَشَمْعُونَ  
وَائِمَّةُ هُدَى عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مَرُوجٌ بُوْدَهُ اِنْدَ اِيْنِ اِشَارَهٗ اِبْلَغٌ  
اِزْصِرَاحَتِ شَاهِدِ بَرَايِنِ اِسْتِ كِهٖ حَضْرَتِ قَائِمِ هَمُ مَرُوجِ اِسْلَامِ  
اِسْتِ وَهَمُ شَارِعِ جَدِيدِ اِيْنِ اِسْتِ كِهٖ حَضْرَتِ بَابِ نَقْطَهٗ اَوَّلِي  
اِسْمِي وَمَقَامَاتِ مُتَعَدَّدَهٗ دَارِ نَدْوِي دَرِ مَوْقِعِي بَانِهَآيَتِ خُضُوعِ  
وَعِبُودِيَّتِ تَرْوِيحِ وَتَوْضِيحِ دِيَانَتِ مُتَعَدَّدَهٗ بِهٖ رُوشِ وَاصْطِلَاحَاتِ  
مَاضِيَهٗ نَمُودَهٗ اِنْدِ وَهَمُ مَأْمُورِيَّتِ خُوِيْشِ رَا اِزْتَفْسِيْرِ بُوَاطِنِ وَتَبْيِيْنِ  
حَقَائِقِ وَتَشْرِيْحِ اِحْكَامِ وَتَشْرِيْحِ رِقَائِقِ عَمَلِي فَرْمُودَهٗ اِنْدِ .

« پرسش بیست و ششم »

چرا جناب باب منكرات عای خود شده حتی توبه کرده و نسبت  
جنون هم به او داده اند .

« پاسـخ »

چنانچه در یاد داشت دوم تذکر داده ایم به تحریر و تقریر دشمنان

اعتماد نشاید و اطمینان نباید داشت عقل سلیم و وجدان صاف منصفین و کتب تاریخیه بی طرفان و دوستان و مؤمنین و اسناد بخط تازنین حضرت باب الله رب العالمین موجود و شاهد است که این نسبت هم یکی از مغتریات مغترین است آنحضرت کتباً و شفاهاً ندای ادعایش را بمسامع دوست و دشمن رسانید و از آن سبب انقلاب عظیم و رستاخیز مهیب برپا شد من جمله در تفسیر سوره یوسف به صریح عبارت فرموده ( انا محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب ) و در شرح کوثر و در توقیعات مبارکه که بمرحوم محمد شاه و به حاجی میرزا آقاسی وزیر و به علمای طراز اول شیعه و در کتاب مستطاب بیان فارسی و عربی و در توقیعات مبارکه که از جناب سرچهریق در اواخر ایام مبارک به علمای تبریز و به مؤمنین خویش مرقوم داشته به صریح عبارت ادعا و دلائل و براهین حقایق خویش را مرقوم داشته و جای شبهه برای محققین و منصفین نگذاشته گذشته از آنها عقل سلیم حاکم است که اگر آنحضرت توبه از ادعای خویش نموده بود پیشوایان دین و رؤسای سیاسیین در شیراز و اصفهان و تبریز و درماکو و در محاسن قلعه چهریق چرا حضرتش را تعقیب داشتند و حکم بقتل آن

مظلوم دادند و چرا دسته دسته از هر طبقه مردمان ایمان  
 باومی آورده و می آورند و مال و جان قربانش کرده و می کنند  
 و چرا در بیوم شهادت کبری برای گرفتن فتوی قتل وی رابخانه  
 علماء بردند و حکام شرع اگر اعتراف و اقبسار را بداعی قائمیت  
 را از خود آنحضرت نشنیده بودند چگونه فتوی بقتلش دادند  
 آنجناب البته ملتفت اند که دشمنان می خواهند با ابرهای  
 تیره مفتریات و بهتان جلوگیری از درخشش آفتاب تابان نمایند  
 اما یقین است که سعایتشان بی اثر و اقداماتشان بی ثمر بوده  
 و هست بلکه نفس تعدیات و مفتریات آنان مثبت دشمنی و  
 بطلان خودشان و برهان حقایق آن کان فرمان یزدان  
 مهربان شده در زمانیکه حسب الامر حضرت عبدالبها<sup>ع</sup> روحی  
 لرسه الاظهر فداء<sup>ع</sup> در شیراز بودم به جناب آقا سید ابوطالب  
 مجتهد شیرازی که یکی از تیره نویسان یا مهربانی است گفته شد  
 که شما نوشته اید حضرت باب مجنون بوده اولاً هیچ عاقلی  
 دیوانه نمی راتعقیب نمی کند و مرتبه بر او نمی نویسد و در هیچ  
 شرعی و عرفی جایز نیست که دیوانه را تکفیر و طعن و لعن نما<sup>یند</sup>  
 و حکم قتلش دهند نفس این اعمال شماها برخلاف شرع و عرف  
 اسلام بوده و نیز حضرت باب چگونه دیوانه می بود که هزاران  
 عاقل عالم را مجذوب خویش ساخته که گروهی بر له و گروهی بر

علیه اش سالهاست بانهایت اهمیت قیام نموده و کتب اثباتیه  
 و ردیه تألیف و تصنیف می نمایند و در مناظر و معابر و مساجد  
 مجالس و در اسواق و کنائس با کمال جدیت عالم و عامی غنی  
 و فقیر شاه و گدا در مدح و ذمّش سخن می گویند و بعضی  
 بیاد جمال و کمالش خندان و کف زنان و شادمان اند و از روح  
 و روح ایمانش سر مست و پاکویان و جمعی کثیر از یادش بیزار  
 و از ایمانش در کنار و بانهایت بغض به طعن و لعنتش سعی و  
 برقرار و با کمال استکبار به انکارش مشغول اند تا نایا شما و  
 یا حاجج اسلامیه قبل که حکم قتل آن مظلوم اعزّ و اجلّ را  
 نوشته اید مقتری هستید چه که آن حکم قتل را محققین به  
 دست آورده عکس برداشته اند همراه ند ارم که عیناً بجناب  
 عالی اراءه در هم مفاد و خلاصه آن در نظر است که سه نفر از  
 مجتهدین خون ریز تبریز نوشته اند ( چون باب ادعای مهدویت  
 و قائمیت نمود و مسلم شد که او مجنون نیست لذا قتلش لازم  
 است ) بعد برای ایشان این دو فرد از ادبیات حضرت  
 نعیم اعلی الله مقامه را خواندم ( عقل گوید به نفس و سوسه مند  
 که به بیچون چرا و چون تا چند در جهان سدّ سیل امرالله  
 نتوانی بریش خویش مخند ) آن مجتهد خنده فی مصنوعی  
 نمود و مزاحاً فرمود عقل سخنوری نداند و نفس ریش ندارد )

باری در هر عصر و عهدی معرضین مظاهر امر حضرت رب  
 العالمین چون خود را در نزد بر اعمین حق مبین عاجز می  
 دیدند به افترا می پرداختند و حق را ( شاعر و مجنون ) و  
 آیاتش را اساطیر الاولین می گفتند و ( ذرهم فی خوضهم  
 یلعبون ) جواب می شنیدند آنجناب اگر خود را از فیسار  
 مفتریات مسموعه منزّه نمائید و استفتاح از قلب و عقل و وجدان  
 نورانی خویش کنید حقیقت را دریابید

(( پرسش بیست و هفت — م ))

جناب باب نزد مرحوم سید رشتی تحصیل نموده و جناب بهاء  
 منشی ادارات دولتی و در سلك در اویش و صوفی بوده . . .

" پاس — خ "

اینجناب لله و فی الله و طلباً لمرضاة الله و حباً لعیباد الله بعد  
 از تحقیقات لازمه د قیقه آنچه را فهمیده ام با شواهد معقوله  
 و تاریخیه به عرفی آنجناب می رسانم امید است حقیقت قضیه  
 را دریابید اگر انسان منصف در اطراف دوره زندگانی و شغل و  
 مسافرت حضرت باب تأمل نماید و از وضع تحصیل علوم آن زمان  
 مستحضر گردد و به تواریخیکه بی طرفان راجع به حضرت باب  
 نوشته اند مراجعت نماید بد و مسلم گردد که حضرت باب وقت



تحصیل علوم نداشته مورخین متحدند که در سن بیست و پنج سالگی آنحضرت ادعای بابیت و قائمیت نمود از آن ایام به بعد مسجون و سرگون به بلاد گشته تا اینکه در سن سی و یک سالگی شربت شهادت نوشیده است بناءً علیه چون ایام طفولیت و ایامیکه در مکتب خانه شیخ محمد معروف به شیخ عابد درس می خوانده و ایام شاگردی در اطاق تجارت جناب سید علی خالوی محترم مش و ایام تجارت مستقله در بوشهر نژاد از بیست و پنج سال موضوع نمانیم زمانی برای مسافرت ایشان به کربلائی معلی سوای همان دو ماه که در تاریخ ذکر است باقی نمی ماند حقیقت قضیه این است که آنحضرت در سن بیست و سه سالگی یعنی در سنه یک هزار و بیست و پنجاه و هشت هجری قمری در شیراز عیال اختیار کردند بعد به بوشهر تشریف برده از آنجا به نیت زیارت اعتبار مقدسه اجداد طاهرینش به کربلا رفتند دو ماه بیشتر آن سفر طول نکشید چند دفعه مرحوم حاجی سید کاظم رشتی را ملاقات فرموده اند و در سنه یک هزار و بیست و پنجاه و نه هجری قمری حاجی سید کاظم رشتی دنیا را بدرود گفته و در ظل رحمت ربّ و دود مفرگزیده قضیه بخوبی روشن است که حضرت باب ایامی معدوده در عقبات عالیات بوده مجال تحصیل نداشته است گذشته از آنچه مرقوم آمد این است

که در آن زمان برای تحصیل علوم به اعتبار مقدسه نزد علمای  
 طراز اول طلابی می رفتند و قبول می شدند که اقلآ ده سال  
 در مدارس ایران در نزد علما و مدرّسین صرف و نحو و منطق و  
 مقدمات فقه و اصول و معانی و بیان را خوانده باشند باشهادت  
 نامه و توصیه از علمای نامی ایران به عتبات می رفتند و خیال آنکه  
 حضرت باب ابداً بمدرسه نرفته و طبله نبوده اند و سنّ مبارکشان  
 هم مقتضی نبوده برهان دیگر بر بطلان این قول دشمنان  
 این است که بهتان دیگرآنان جواب این بهتان برهان است  
 چه که مکرر گفته و نوشته اند که در تبریز در محضر علما بی اعلام  
 و ولی عهد ذوی الاحترام ضیغه قال و بعضی مطالب ابتداعیه  
 صرفیه و نحویه را از باب سؤال نموده از عهده جواب بر نیامد و نیز  
 نوشته اند که نوشته باب همه اغلاط و مخالف قوانین صرف  
 و نحو است تفکراً زم است که این اقوال متباخنه مخالفین را که  
 منبعث از تعصبات جاهلیه و اکاذیب و واضح البطلان است  
 باید باور نمود لا والله حضرت باب به هیچ وجه تحصیل علوم و  
 فنون ننموده طومر فطری و کلماتش آسمانی و فضائل و کمالاتش  
 موهوبی الهی بوده است برهان دیگر این است که با تحصیل علوم  
 و فنون اکتسابی و شئون ناسوتی رسالت و امامت نمی توان کرد  
 معلم علمشاریعت و معطی آیات و کمالات سماویه و موجد قوه احاطه

به عالم انسانیت حضرت احدیت است لا غیر حضرت باب و  
 حضرت بهاء الله درد انشکده آسمانی در نزد یکتا آموزگاری  
 همتا علوم ربانی و فنون تشریح سبحانی را تحصیل نموده اند  
 ( بشوی اوراق اگر هم درس مائی - که درس عشق درد فترت<sup>شد</sup> نیا )

اما حضرت بهاء الله جل زکرة و ثنائیه ابد تحصیل فرموده  
 امی بوده اند چنانچه در لوح مرحوم ناصرالدین شاه سلطان  
 ایران فرموده ( ما قرأت ما عند الناس من العلوم و ما دخلت  
 المدارس فاسئل المدينة التي كنت فيها التوقن يا نبي لست  
 من الكاذبين ) مفاد ترجمه این است که نخواندم من علومی را  
 که نزد مردمان است و به مدرسه نرفته ام پرسش کن از اهل شهریکه  
 من در آنجا بودم تا یقین کنی که نیستم من از دروغگویان و نیز در کتاب  
 اقدس می فرماید ( انما دخلنا المدارس و ما طالعنا المباحثا سمعوا  
 ما يدعوك به هذا الامي الى الله الابدی . . . ) مفاد ترجمه  
 این است که داخل نشده ایم به مدرسه ها و نخوانده ایم مباحث  
 را بشنوید آنچه را که می خواند شمارا بآن بی سواد شناسال  
 قبل آقای دکتر ارسطو خان را که عازم کوی جانان بودند در بندر  
 پهلوی ملاقات نمودم يك صفحه كوچك خط مبارك ایسمام  
 صباوت حضرت بهاء الله جل بیانه را که بارمغان برای محبوب  
 عالمان حضرت شوقی ربانی ارواحنا فداه می برتند زیات کردم

نظر بحیث آنجناب برای اتمام حجّت برقارئین این کتاب آن  
 کلمات درّیات و عبارات عالیات را عیناً زینت بخش اوراق می  
 نعائیم (خان هوالمحبوب انشاء الله در سایه رحمت رحمانی  
 و قباب عنایت سبحانی ساکن و مستریح باشید و بر حسب ظاهر  
 من کوچکم خط ندارم و لکن چون این امی بسدره الهی  
 متعسک است بی علم می خواند و بی خط می نویسد و این در  
 عالم باطن نزد اهل بصر مشهود است اغیار ازین سرآگاه نبوده  
 و نیستند ) خلاصه همچنانکه امی بودن حضرت محمّد  
 را به موجب آیات قرآنیّه باور نمودیم این واقوال دشمنان اسلامی  
 را که برخلاف نصّ قرآن است بهتان می دانیم امی بودن حضرت  
 بهاء الله و تحصیل علوم و فنون نمودن حضرت باب راهبه  
 دلیل آیات منزله بر آنان و دلائلیکه ذکر شد باورد ایم عجباً  
 چه قدر شبیه است اعتراضات و بهانه جوئی های مخالفین  
 آئین نازنین بهائی با اعتراضات معارضین سابقین بشارعین  
 مقدّسین اعصار ماضیه من جمله حضرات هنود نوشته می گویند  
 که حضرت عیسی اوقاتش در مصرود رهند به تحصیل کمالات و  
 علوم پرداخت و مسائل اخلاقی را از روز اقامت باطن نمود بعد بسره  
 وطن خود رفت و تقای رسالت کرد و آن قسمت اخلاقی و بعد از  
 به حواریین گفت و آنها در انجیل درج نمودند اند مسیحیان

نیز نوشته می گویند که حضرت محمد در ضمن مسافرت هائیکه  
 به عنوان تجارت گندم به شام می نمود از علمای مسیحی تحصیل  
 معلومات کرده و به مسیح ایمان آورده سپس در وطن خویش  
 ادعای رسالت فرمود و نیز چنانچه در یادداشت پنجم تذکر  
 داریم نص صریح قرآن است که معرضین گفته اند حضرت محمد  
 درس خوانده و به کمک دیگران قرآن تدوین شده لهذا آن  
 جناب با کار و القآت مخالفین حضرت باب و حضرت بهاء اله  
 اعتماد نه نمائید و به این قبیل مفتریات اهمیت ندهید اکنون  
 نباید تعقل و تعمق نمود و تدقیق و تحقیق کرد که چرا اعداگاهی  
 نسبت جنون و بی علمی و بی سواری و هنگامی نسبت تحصیل علوم  
 و کمالات بآن مظاهر قدسیه الهیه داده می دهند سبب این  
 است که چون معارف بدیعه و کمالات جدیده و قوه تشریحیه  
 و نفوذ کلامیه و براهین محکمه متقنه مقننه و تأثیرات روحیه  
 و حل مسائل مشکله و آیات حکمتیه از آن مرتبیاں بی مثل و بی  
 نظیر دیده می بینند می گویند آنان تحصیل علوم نمود و  
 اقتباس از کتب قبلیه کرده و کلماتشان اساطیر اولین است  
 و چون احکام و تفاسیر و قواعد و قوانین و معانی و حقائق و معارف  
 برخلاف اوهام و مشاعر و مدارک و قوانین علمیّه مکتسبه خود —  
 مشاهدت می کنند فریاد بر آورده نسبت بی علمی و اغلاط و

جنون می دهند اما هیچ يك ازین اقاویل و دسائس جلوگیری  
از ارادة الله ننموده و نه خواهد نمود و اما راجع به منشی ادار  
ی بودن حضرت بهاء الله آن زمان دولت ایران ادارات  
نداشته که ایشان منشی ادارات بوده باشند پدربزرگوار  
ایشان منشی حکومت بوده نه خود ایشان آنحضرت از بدو  
صباوت دارای آثاری فوق بشریت بوده اند و به مشاغل  
ظاهره و شئون جسمانی اهمیت نمی داده اند اغلب  
اوقات خویش را به دعا و به مناجات و به خدمت بندگان  
حضرت قاضی الحاجات می گذرانیده اند این قبیل اگاز  
رانفوسی ساخته و به سمع امثال آنجناب می رسانند که  
مصدق کریمه سوره انعام اند مدرکی جزوحی شیاطین  
ندارند ( و كذلك جعلنا لكل نبيّ عدواً شیاطین الانس  
والجنّ یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غروراً )  
مفاد ترجمه این است که این چنین قرار دادیم برای  
همه پیغمبران دشمنی از شیاطین انس و جن را که بعضی  
از آنها به بعضی دیگر وحی گفتار مزخرف مفرورانه  
می رسانند و اما اینکه گفته اند آنحضرت صوفی و ملتس به  
لباس درویشی بوده اند فرضاً این قبیل اقوال اهل  
قال راصدق دانیم چه ضرری متوجه حضرتش خواهد شد

چنانچه قبلاً در جواب سؤال بیست و پنجم نگاشته ایم که همه شاعرین مقدس قبل از معوثیت به رسالت دردیانت آنها واجد آن خود بوده اند سپس آنچه یکتا خداوند توانا فرمان داده رفتار و فرمانفرمایی فرموده اند حضرت ابراهیم خلیل الله در سلك بت پرستان بوده و حضرت محمد بردیانت آباء خویش تا اول بعثت رفتار داشته و به لباس آنان تا زمان رحلت ملتبس بوده و مسلمان صوفی و لباس درویشی به زعم بهانه جویسان گویا از سلك بت پرستی و از دین جاهلیت و از لباس اعراب بادیه نشین مردود تراست آنجناب ملاحظه فرمائید که عداوت بشر را چه قدر از انسانیت و حقانیت دور می کند و تعصب جاهلانه چگونه ایرادات عامیانه ایجاد می نماید امید است در اطراف مسموعات خویش بیش از پیش تعقل فرمائید زیرا تفکر بی غرضانه و تعقل بی طرفانه و توجه به پروردگار یگانه مشکلات را حل و موانع سبیل هدایت را رفع و دفع مینماید و انسان را به طرف حق رهنمائی می کند .

### "پرسش بیست و هشتم"

در تورات و در انجیل و در کتب اخباریه اسلامیّه مندرج است که مدعیان نبوت و مهدویت به ناحق خواهند آمد شاید جناب باب و جناب بهاء از آن جمله باشند .

« پاسخ »

یزدان مهربان در تورات و انجیل امت را به ظهور پیغمبرانی  
به حق بشارت داده و به ایمان و به اطاعت و به تقرب و به  
پیروی آنان امر فرموده و در ضمن از روز انبیا کذب و مدعیان  
باطل امت را مسبوق ساخته و به نفرت و به عدم پیروی و  
اطاعتشان امر کرده و برای اینکه امت گمراه نشوند و سرگردان  
در بیابان کفر نمانند و پیغمبران بحق را لعن و طعن ننمایند  
و مقتول نسازند و بالاخره صادق را از کاذب تشخیص دهند  
میزان محکم متین و صراط واضح مستقیم و علائم معقوله و محسوسه  
قدری تعیین فرموده و حجت را بر بشر پر شور و شرم تمام کرده  
فرارگاهی برای هدایت خواهان و منصفان و مجاهدان  
نگذاشته و آن دلائل و علائم و براهین را ما از کتب سماویه  
اتخاذ و با عقل و علم توافق داده در جلد اول و دوم حدیقه  
البهائیه درج نموده و بعضی از آنها را هم در طی اجوبه  
مسائل آنجناب درین کتاب ذکر کرده و می گنم انشاء الله  
ملاحظه خواهید نمود اما بد بختانه هراتی در آخر زمان دنیا  
خویش بقدری گرفتار اوهام و خرافات و اسیر تقلید و پابست  
پرستن جاه و طلا و نقره و مجسمه و نقش و شجر و حجر و مدرسه  
و دور از معارف و ذوق و حقیقت گشته که راه را از چاه و هدایت  
را از ضلالت و نور را از ظلمت تشخیص نداده و پیغمبران بحق را



ناحق شناخته و از جمله پیغمبران کذب تشخیص داده بحکم  
انبیای کذب که پیشوایان طراز اولشان بودند و پیغمبران  
بحق رالعن و طعن و توهین و تکفیر نمودند و به قتل و  
حبس و نفسی شان کمره متهم محکم بستند حضرت مسیح در  
انجیل لوقا باب یازدهم آیه چهل و هفتم و بعد آن فرموده  
( وای بر شما زیرا ما قبری پیغمبران را می سازید و حال آنکه  
کشته اند آنان را پدران شما . . . . . ) و از آنجا است که  
حکمت خدا فرموده است که من پیغمبران و رسولان را نزد ایشان  
می فرستم و خواهم فرستاد بعضی را خواهند کشت و بعضی  
را زجر و جفا خواهند نمود ( و نیز در باب سیزدهم آیه سی و  
چهارم فرموده ) ای اورشلیم که قاتل انبیا و سنگسار کننده  
مرسلین خود هستی . . . . ) این آیات انجیل چه قدر  
مطابق است با کریمه در سوره بقره ( افکلما جاءکم رسول بما  
لا تهوی انفسکم استکبرتم ففریقاً کذبتم و فریقاً تقتلون ) مفاد  
ترجمه این است که هر زمان آمد شمارا رسولی برخلاف خواهشها  
شما سرکشی کردید پس پاره می از آن رسولان را تکذیب کردید  
و پاره می را کشتید بر آنجناب واضح است که موعود تو راست است  
حضرت مسیح بود که پیشوایان و اکثر امت حضرت موسی حضرتش  
را از جمله انبیای باطل شمرده هدف تیر بهتان و افترایش

ند

ساختند و به تکفیر و تدمیرش پرداختند بالاخره شهید شدند نمود  
و حکم تورات را که در سِفَر تثنیه باب سیزدهم آیه پنجم کراجع

به مدعیان باطل است دست آویز و پنهان و دلیل قتل آن -

مظلوم قرار دادند و آن آیه این است ( و آن نبی و یابیننده

خواب گشته شود زیرا سخنان فتنه انگیز بر پیهوه خدای شما

... گفته است ) و نیز مسیحیان از صدر اسلام الی کنون

گفته می گویند و نوشته می نویسند که بعود بالله حضرت

محمد از جمله انبیای کذبه موعود در انجیل بوده ایمان

به حضرتش کفر و پیروانش گول خورده اند و خیلی هم از خود

راضی اند که ایمان نیاورده اند سهل است مکرر توبه هم

بر آن حضرت و بر قرآن مجید نوشته و ایرادات بی شمار بگفتار

و به رفتار و به احکام و به عبادات و به معانی کتاب و به کردار

آن فرستاده یکتا خداوند آمرزگار وارد آورده اند اما در قرآن

رب رحمن مسلمین را به ظهور رب و به لقاء الله بشارت داده

و نیز به اصح بیان در سوره فصلت فرموده که پس از ظهور -

حضرت محمد باطلی نخواهد آمد آن کریمه این است ( لایاتیه

الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید )

و نیز در کتاب کافی ولید بن صبیح می گوید ( قال سمعت

اباعبدالله یقول ان هذا الامر لا یدعیه غیر صاحبه الا تیر الله <sup>عمره</sup> )

مفاد ترجمه این است که حضرت فرموده این امر را یعنی امر موعود اسلام را ادعا نمی کند غیر صاحبش مگر آنکه خدا می شکند. عمر او را بدیهی است عمر تعالیم و نفوذ منظور است چه که همه انبیا و ائمه هدی بالاخره یا شهید شدند و یا به اجل محتوم به جهان جاودان شتافتند اما عمر نفوذ و تعالیم و تأثیرات روحی آن نفوس قدسیه باقی و برقرار است ولی نفوذ مدعیان باطل پس از خودشان محو و نابود شده و مصداق ( تَبَرَّأَ لِلَّهِ عَمَهُ ) و کریمه ( اِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا ) گشتند و چنانچه در جواب سؤال نهم آنجناب هم با براهین قاطعه ثابت شد که خداوند توانا حقی را باقی و باطل را فانی نموده و می نماید خلاصه پوشیده نماند که احادیث و اخباری از ائمه هدی وارد است که مدعیان کاذب خواهند آمد ولی آنجناب عالم و مطلعید که احادیث و اخبار محتمل الصدق و الکذب و ظنی الصدور و ظنی الدلالة است پس اگر اخباری با آیات قرآنیه و با احادیث و اخبار سائره ضدیت یافت آنها را باید کذب مسلم دانست و با دلالتی برای آنها قائل شد که مخالف نص قرآن نباشد بنا علیه اکنون ما آن احادیث و اخبار را دروغ ندانسته و مخالف صریح قرآن هم معنی نمی کنیم بلکه می گوئیم آن مدعیان کاذب و باطل بعضی از علماء و خلفا و رؤساء سوء بودند که

بعد از آنکه هدی خود را افضل از انبیاء معرفی می نمودند  
 و مدعی جانشینی رسول خدا و خلفا و ائمه هدی بودند  
 و زمام امور جامعه را در دست گرفته ایجاد هزاران اوهام و  
 خرافات و نفاق و شقاق کردند و هر یک چند سالی ریاست  
 ظاهره نمودند سپس دوره اش سهری و بساطش منطوی و نفوذش  
 فانی گشت و دیگری جانشین او شد او هم مثل سابق درگذشت  
 و مقارن ظهور حق در جال با خبر بزرگش و سفیانی ایشان را تبعیتش  
 عرض اندام نمودند سپس حضرت باب حجة الله الافخم و  
 حضرت بهاء الله نیر اعظم که نزول روح الله و رجعت حضرت  
 حسین و بعثت همه مظاهر امر حضرت رب العالمین بوده  
 اشراق فرمودند و به ظهور مبارکشان بطلان و فناى آن مدعیان  
 کاذب مشهور و خیانتشان معلوم و اعمال سوء شان مشهود و بساطشان  
 کم کم برچیده شد و در جال بزرگ و خرد کلانش و در جاجیل  
 و پیروانش رسوا و معذب شدند نتیجه آنچه در این موضوع نگاشتیم  
 این است که بین حق و باطل فرقی است مانند شب و روز و چون  
 حضرت باب و حضرت بهاء الله آثار و علائم و دلائل و براهینی  
 مطابق ظهور انبیای حقه و موافق با آیات کتب سماویة و موازن  
 با سنت الهیه دارند جای تردید شبه نیست که من عند الله  
 و حق و حقیقت اند و غیر حق جانشین حق نمی توانند شد .<sup>۱</sup>

حضرت حجة علیه السلام برای دفع و رفع اختلافات خروج می فرماید

هنوزیک قرن از ادعای جناب باب و جناب بها نگذشته

که مذاهب مختلفه در دین آنها پیدا شده و بر تعدد اختلافات

اهل دنیا افزوده

"پاسخ"

اولاً ایجاد مذاهب و شعب در دینی برهان بطلان آن

دین نمی شود که موجب لغزش نفوس گردد و در تمام ادوار و

اعصار هر رسول و نبی که برای تربیت و اصلاحات امور بشر

مبعوث شده اند مذاهب و شعب متعدده در آن دین است

پیدا شده سال دهم هجرت نبوی بود که حضرت رسول اکرم

رحلت نمود هنوز جسد مطهرش دفن نشده بود که اختلافات

آغاز گشت و دعوی خلافت و امامت بمیان آمد رفته رفته کسار

بمنازعه و بافترا و سهپتان کشید و در همان قرن اول مذاهبسی

از سنت و شیعه تولید شد و جنگ داخله اسلام شروع گشت خلفا

واثمه هدی گشته شدند و مسلمین ابواب تکفیر و تدبیر را بروی

یکدیگر گشودند و این اختلافات لطمه بر پیشرفت اسلام وارد آورد

اما دلیل بطلان رسول اکرم و رادع قرآن نبوده اند آخوند ملا

فتح علی اصفهانی تالیفی در تحت عنوان ( خواب شگفت

نموده که در سینه يك هزاروسی و صد و پنج شمسی در برلسن  
 نشرگشته آن را بخوانید تا بر خلاصه شماره مذاهب و شعاب  
 و طرق و مابیه الاختلاف آنان بیشتر مستحضر گردید پس اگر  
 انشعاب مذاهب را در دیانت مثبت بطلان دینی تصور کنیم  
 آئین حقی درونیانمی توان یافت ثانیاً البته بخوبی مستوفید  
 که حضرت باب و حضرت بهاء الله جلّ ذکرهما اول مرتبی و مصلح  
 اجتماعی نیستند زیرا همه شارعین و مقدسین برای تربیت و اصلاح  
 امور بشر مبعوث شده اند منتهی دایره تربیت و اصلاحات انبیای  
 سلف محدود بوده ولی دایره تعلیم و تربیت و اصلاحات  
 حضرت بهاء الله وسیع و عالمگیر است ثورات و انجیل و قرآن  
 مجید گواه است که همه انبیای نجات و فلاح و اصلاح و محض  
 دفع فساد و اختلافات و رفع نفاق و شقاق مبعوث شده بودند  
 در قرآن ربّ رحمن فرموده بنی اسرائیل فرموده قرآن دارای  
 شفا و رحمت است برای مؤمنین ولی چه می توان کرد که  
 مؤمنین در مفهومات قرآن اختلاف کردند و علت شفا را علت  
 ظهور امراض اختلاف و فساد ساختند و کفار و بهانه جوئیسان  
 و کوته نظران وجود و ظهور انبیای امانیه اختلاف و سربار تفرقه  
 و تشّتت جهانیان قلمداد می کردند و حال آنکه اگر صورتاً  
 ظهور آن نفوس قدسیه موجب انقلاب و انشعاب به نظر می آمد

ولی در حقیقت علت اتحاد و اتفاق بود ندویه اصلاحات —  
 عظیمه مؤید گشتند مضرات اختلاف مذهبی داخله در مقابل  
 منافع اصلاحات عظیمه عمومیه در حکم صفر بود و هستتالماً  
 در آئین نازنین بهائی مذهبوشعبه بی پیدا نشده —  
 جناب آقا میرزا محمد علی پسر حضرت بهاء الله زمزمه اختلافی  
 آغاز نمود اما چیزی نگذشت که ملتفت شد که بنای مشید آئین  
 بهائی بر پایه فولادی رزین متینی نهاده شده که با هیچ  
 توپ کروپ و بمب و دینامیتی اندک لطمه بر آن وارد نگردد و  
 کوچکترین رخنه نتواند نمود مبهوت و صامت و مات و ساکت  
 ماند هشتاد سال است از ظهور و چهل سال است از صعود  
 ربّ و در حضرت بهاء الله گذشته اختلاف مذهبی در آئینش  
 رخ ندارد و قتل و غارت و لعن و طعن در داخله حادث نه  
 گشته اگر نه هوسی هم اقدامی نمود و مقصدی داشته مایوس  
 گشته و با ملائمت و ادب و مسالمت دفع آن عارضه شده است  
 اما دشمنان برای تخدیش از همان شهرت داده اند که —  
 مذاهب و شعب متعدّده در آئین بهائی حادث گشته مثل  
 اینکه آنجناب هم شنیده آید اینها شهرت کاذبه

والقاء آت باطله است فقط جمع قلیلی در دیانت حضرت  
 باب متوقف مانده و به عرفان و به ایمان حضرت من یظہرہا  
 لله

بهاء الله موفق نشده اند مانند حزب صبی که بحضرت  
 یحیی بن زکریا مؤمن گشتند ولی حضرت عیسی روح الله  
 را نپذیرفتند آنها را بایی و یانی و ازلی می نامند فقط در  
 چهار نقطه ایران معدودی مرعوب هستند که اکثریت آنها  
 را معدودیکه در کرمان اند تشکیل می دهند و بعضی از  
 بهائیان بانهایت مهربانی گاهی بآنها معاشرت دارند  
 این قسمت را اختلاف مذهبی در آئین بهائی قلمداد کردن  
 بی مورد است مغلین برای القاء شبهات خلط مبحث نمود  
 بایی ازلی را شعبه مذهبی آئین بهائی جلوه می دهند  
 و حال آنکه نه آئین بهائی شعبه مذهبی آئین بایی محسوب  
 می شود چه که حضرت بهاء الله شارع مستقل و موعود کل  
 کتب آسمانی است و نه ازلی شعبه آئین بهائی است چه که  
 آنها ابدًا مؤمن بحضرت بهاء الله و در ظل کتاب اقدس  
 نیستند بیش ازین توضیح سبب تطویل گردد برای رفع اشکا  
 ل آنجناب و هر منصفی همین قدر کافی است .

پرسش سی ام \*

بهائیان پیغمبران را چرا معصوم نمی دانند

\* پاسخ \*

این قسمت هم از جمله مفتریات است که به سمع آنجناب



رسانیده اند ملتفت نشده اند که بارجح بمنزل نعیسند و دروغ  
 بقا و فروغی نیست عقل سلیم مقدس از بغض و کین بالبداهه  
 نمی فهمد که اگر بشر مظاهرا حضرت خالق اکبر را معصومند اند  
 چرا آنهارا از طرف خدا دادند و واجب الاطاعة شمارد و عرفان و ایمان  
 و پیروی و محبت ایشان را معرفه الله و اطاعة الله و محبت الله -  
 دانسته از جان <sup>و مال</sup> در محبت شان بگذرد و حضرت بهاء الله  
 جلّ ذکره همه مطالع و وحی و مشارق امر الهی را صاحب عصمت  
 کبری و منزه از سهو و خطا معرفی فرموده چنانکه در کتاب اقدس  
 فرموده ( لیس لمطلع الامر شریک فی العصمة الکبری انه لعظمیر  
 یفعل ما یشاء فی ملکوت الانشاء قد خصّ الله هذا المقام لنفسه  
 وما قدر لاحد نصیب من هذا الشان العظیم العنیع و نهز در  
 لوح اشراقات در جواب کسیکه سئوال از عصمت حضرت محمد -  
 نموده می فرماید ) فاعلم للعصمة معان شتی و مقامات شتی . . .  
 و اما العصمة الکبری لمن کان مقامه مقدساً عن الا و امر و النواهی  
 و منزهاً عن الخطاء و التسیان . . . انه اتی من سماء الفیض و  
 معه رایة یفعل ما یشاء و جنود القدرة و الاختیار ولدونه ان  
 یتمسک  
 بما امر به من الشرائع و الاحکام لویتجاوز عنها علی قدر شعرة  
 واحدة لیحیط عمله انظر ثم انکر ان اتی محمد رسول الله . . .  
 والذي انکره کفر بالله و آیاته و رسله و کتبه لویحکم علی الصواب  
 حکم الخطاء و علی الکفر حکم الایمان حق من عنده هذا مقام

لا ینذکروا لیوجد فیہ الخطاء والعصیان . . . . .

قلم اعلیٰ نظر بآستد عای آنجناب مراتب و مقامات عصمت کبری  
 را نذکر نمود و مقصود آنکه کل به یقین مبین بدانند که خاتم  
 انبیا روح ماسواہ فداه در مقام خود شبہ و مثل و شریک نداشته  
 . . . . . آیات مرقومہ در فوق و آیات بسیار ی که مطبوعاً موجود  
 و منتشر است بہر انسان منصف طالب حقیقی می فہماند  
 کہ حضرت بہاء اللہ ہمہ شارعین مقدسین را دارای عصمت کبری  
 معرفی فرمود البتہ مؤمنین بہ حضرتش ہم بآنچہ او جلّ سلطاً<sup>ت</sup>  
 بیان فرمودہ مقرر و معترفند یعنی مرسلین حضرت ربّ العالمین  
 را معصوم و واجب اطاعہ می دانند این است حقیقت و معتقدات  
 بہائیان جهان

" پرسش سومی و یکم "

در اخبار و احادیث وارد است کہ حضرت حجّتیّن الحسن زمین  
 را ہر از قسط و عدل می نماید از قضا بعد از قیام جنابان باب  
 و بہاء جور و ظلم بیشتر شدہ است

" پاسخی "

چنانچہ در جواب سئوال بیست و نہم توضیح دادیم کہ ہمہ  
 انبیا برای رفع فساد و اختلاف مبعوث شدہ اند آن ماموریت  
 انحصار بہ حضرت باب و بہ حضرت بہاء اللہ نداشته نہادن قسط

و عدل هم از امور انحصاری به آن دو مری آسمانی نبوده  
 حضرات انبیا علیهم التحیة والتنا نیز مبعوث شده اند و در  
 قرآن شریف مصرح است که حضرت محمد با مر خداوند یکتا قسط  
 در بین ناس نهاد اما چه میتوانی کرد که بشر عادل نشدند و به  
 فرامین الهی عامل نگشتند به ظلم و به جور بزد اختند چنانچه  
 در سوره اعراف آیه بیست و هشتم فرمود ( قل انزلی بالقسط  
 و اقیما و جوهکم عند کل مسجد و ادعوه مخلصین ) مفاد ترجمه آ  
 است که ای محمد بگو فرمان داده پروردگار من به داد و عدل  
 و راست دارید روی های خود را نزد هر نمازگاه و بخوانید او را  
 را با خلاص و در سوره یونس آیه چهل و هشتم فرموده ( و لکسل  
 امة رسول فان ا جا رسولهم قضی بینهم بالقسط و هم لا یظلمون )  
 مفاد ترجمه این است که از برای هر امتی رسولی است زمانیکه  
 آمد رسول ایشان گذاشت میان آنها عدل و داد و ایشان  
 ستم کرده نمیشوند و هم چنین در سوره حدید آیه بیست و پنجم  
 فرموده ( لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و العیزان  
 ل یقوم الناس بالقسط ) مفاد ترجمه این است که فرستادیم  
 رسولان را با حجت های روشن و فرستادیم با ایشان کتاب و  
 ترازوراتا بایستند مردمان به عدل بموجب آیات فوق السذکر  
 و بحکم عقل همه مریبان آسمانی برای نهادن عدل و برداشتن  
 ظالمین و مجرمانند و البته قضا و مقادیر و احضای امر

ربّ عالم فرموده اند در بعضی موثر واقع شده و به اکثر  
 اثر ننموده دقت فرمائید در این نکته با اینکه آن مظاهر  
 امرالله برای دفع ظلم و جور و برپا داشتن قسط و عدل ظهور  
 نموده بودند اعظم بی عدلی و اکبر ظلم را نسبت بآن نفوس  
 قدسیه و بدوستانشان دشمنان از پیشوایان و عوام و مقلدان  
 هجری داشتند اگر بنحویکه تبادربه از همان است که  
 قائم دنیا را پراز عدل و قسط می فرماید و ظلم و جور را برمیگرداند  
 در احادیث و اخبار است که خود قائم و صاحبش را بالاخره  
 ظالمین شهید می کنند چه بی عدلی و ظلم و جور اعظم از شهید  
 نمودن آنحضرت و یاران آنحضرت است اساساً در بسد و  
 بعثت هر رسولی انقلاب بی عدلی و اضطراب و جنگ و  
 اختلاف زورمند تر بوده عطف توجهی بتاریخ ظهور انبیا  
 و قیام ائمه هدی بفرمائید تا قضیه روشن تر گردد و منظر  
 واضح تر شود اما در همان ایام که دور ظلم و تعدی دیده  
 های  
 دوستان حق را اشک باز دارد و پیشوایان و مریدان شان بر  
 علیه آن نفوس قدسیه به ظلم و عدوان مشغول بودند در عین  
 آن طغیان بی عدالتی و جور و ستمکاری بنای عدالت و  
 هدایت گذارده و بنیان ظلم و ضلالت ویران و پراکنده شده  
 است چه که در رتبه اولی عدل و میزان اخم و قسط اس اعظم

وریشه کن ظلم و ستم همانا کتاب اللّٰه است که در آن طوفان  
 شدید و انقلاب عظیم و رستاخیز جدید نازل و تدوین شده  
 است بعد ها برور تاثیر در عقول و افهام و ادراکات و اخلاق  
 و آداب و عادات جامعه نموده و کشور قلوب را مسخر داشته  
 و درین عصر نورانی و قرن طلائی هم اگرچه جنگ بین دول و  
 ظلم و جدل ملل بیشتر بنظر می آید اما چون عمیقانه به جریان  
 امور جهانیان بنگریم می بینیم برای افراد بشر اساس قسط و  
 عدل گذارده شده یومًا فیومًا دائره اثره اش توسعه می یابد و نفوذ  
 می کند ایران پنجاه سال قبل را با امروز از هر جهت مقایسه  
 کنید تا به حقیقت نزدیک تر شوید امم مختلفه قبلاً در ایران حق  
 حیات نداشتند هر لوطی محله شی و هر آخوند گذاری و هر خان  
 کوچک شی چوب و فلك و اوامرونواهی مخصوص داشت و هر قوی شی  
 مال هر ضعیفی را می بلعید و هر حاکمی ایالتی را به عناوین  
 مختلفه می چاپید و فراش باشی و فراشان و میر غضب و سر نیزار  
 و زندان بان و منشی باشی و میرزایان شیریک کبیر مال  
 بیچارگان بودند انسان نمی دانست دادش را به نزدیکدام برد  
 و عرض حالش را بکه گوید حتی مال و میراث هر کبار و صفار و زنده  
 و مرده گرفتار چنگال جمعی نابکار بود خلاصه ظلم و بی نظمی  
 حکمرانان کامل داشت، فته، فته، رژیم تغییر نمود اوضاع در گگون

شد برای احکام شرع و عرف حدودی مقرر و برای افراد لشکری  
و کشوری حقوقی تعیین گشت نظمی و عدلیه و امنیه در تحت  
قانون مسلحی بدون تبعیض تأسیس یافت مالیه و بلدیه و  
مدارس ابتدائیه و متوسطه و عالییه در تحت نظامات وحدود  
مخصوصه دائر گشت حتی اطفال از ضرر چوب و فلک و ضرب و  
بُستم آخوند معلم مستبد بی رحم خلاص شدند فقیر و کوچکترین  
اشخاص یاغنی و بزرگترین مردمان در یک اطاق عدلیه روی  
صندلی مقابل هم نشستند مطابق قانون کلیه مدنیه بدون  
جرات گفتن کلمه زشتی و تشددی محاکمه می شوند جور و ظلم  
ارباب به رعایا و کدخدایان به بزرگان و مالداران و به کارگران  
مبدل به رفاقت و به مروت اجباری شده و اعیان زادگان با فقیر  
زادگان در یک صف مشق نظام می نمایند و در یک کلاس مدار  
تحصیل می کنند و در خور استعداد و لیاقت و عملیات خویش  
رتبه و نمره می گیرند بنای ما چون براختصار است از تفصیل صرف  
نظر نموده برای نمونه همین قدر نمایانندیم که اگر از طرفی به  
ظاهر بر جنگ و جدل دول افزوده از جهتی هم صلح و سلام و  
داد و دهش مشغول فرمانفرمائی است و امروز فریاد دانایان  
در میدان سیاست برای ظهور صلح عمومی بلند است امید است  
به زودی بعد از جنگ سخت عمو می صلح دول و ملل را ملاحظه

فرمائید چه گفته اند ( تا پریشان نشود کارسامان نرسد )  
جزای اعمال اشرار و فراریان از سایه پرچم تربیت یکتا پروردگار  
با دست و کوشش خودشان باید بخودشان برسد تا بیدار و  
هوشیار شوند این است که گفتیم پس از جنگ عمومی منتظر  
صلح عمومی باشید در انجام پاسخ با آغاز برگشته با کمال  
احترام عرض می کنیم که حضرت باب اعظم و حضرت جمال قدم  
تیشه بر پیشه شجره زقوم ظلم و ستم زده از پای برانداخته و  
بمب و دینامیت به زیرکوههای استبداد نهاده ویران ساخته<sup>ند</sup>  
و بذرقسط و عدل را در اراضی قلوب کاشته و رویانده و قصر  
مشید زروه علیای داد و دهش را بر پایه متین رزین و آهنی  
بنا نهاده نزدیکان و قائق و ورقائق و حقائق بینان دیری  
است مشاهده می نمایند و دوران و ظاهر بینان هم عنقریب  
خواهند دید .

" پرسش سی و دوم "

چرا کتاب بیان چاپ و منتشر نشده اما با اصطلاح شما السواح  
جناب بهاء طبع و نشر یافتند .

" پاسخ "

چون عطف نظر بقانون کلیه مظاهر امر حضرت احدیت در

هر عصر گردد واضح و مبرهن شود که کتاب آسمانی لا حسق  
 بی نیاز میدارد از کتاب آسمانی سابق باین معنی که بعد از  
 نزول قرآن مجید مسلمین بطبیع و بنشر تورات و انجیل احتیاجی  
 ندارند چه که خلاصه و حقائق کتب سماویه ماضیه و مایحتاج  
 دیانتی بشر در قرآن مثبت و موجود است لهذا بهائیان  
 هم چون با دلائل کامله و پراهین قاطعه ایمان بحضرت  
 بهاء الله دارند و می بینند که خلاصه و جواهر بیان و کل  
 کتب مقدسه سماویه و حقائق و دقائق صحف رسل الهیه  
 باضافه معارف و تعالیم بدیع و لوازم ضروریه عصریه در الواح  
 و آیات حضرت بهاء الله موجود است این است که کتاب  
 مستطاب بیان را طبع نموده اند و البته می دانند که کتاب  
 شریعت بهائیان کتاب اقدس و کلیه آیات نازله بحضرت  
 بهاء الله است اگر وقتی شخصی بهائی کتاب بیان و سائر  
 کتب سماویه را زیارت و تلاوت نماید منظورش تزئید معلومات  
 است که برای هدایت هر یک از آن امم بکاربرد و هر طبقه  
 مندرجات در کتب دیانتی و معتقدات آنان به هدایت ایشان  
 پردازد چه که حضرت بهاء الله اجازت عنایت فرموده که  
 بهائیان کتب سماویه و کتب علمیه و فنیه و ادبیه و نصیحیه و  
 اخلاقیه همه ادیان و احزاب و فرق و مذاهب و مسالک را



عند اللزوم بخوانند و بر بشارات و قوانین آنها آگاه گردند تا بتوانند هر يك از آنان را از طرق مشارب خودشان بصراط مستقیم دلالت کنند نکته دیگر که خیلی قابل تأمل و تعقل است این است که حضرت باب نقطه اولی به اصرح بیانات مکرر در بیان توصیه فرموده چون من یتظهره الله یعنی حضرت بهاء الله فیفر اشراق بخشد دیگر بیان را ننویسد چه که عمل يك حکم و نوشتن و تلاوت يك حرف از آیات آنحضرت بهتر از عمل و نوشتن و تلاوت همه بیان و کتب بیانیه است برای تکمیل دلیل چند فقره از آیات بیان را که راجع باین موضوع است عیناً زینت بخش این اوراق می نمائیم تا کاملاً بر عقلت طبع و نشر نمودن بیان مستحضر گردید من جمله می فرماید ( الباب الثالث والعشرون الواحد السابع فیما فرض الله علی کل عبیده ان یکون عند هم تسعه عشر آیه من یتظهره الله فی ایام ظهوره . . . . ) اگر کسی يك آیه او را ننویسد بهتر است از اینکه کل بیان و کتبی که در بیان انشاء شده ننویسد ( و در باب پنجم از واحد هفتم فرموده ( و همچنین در نزد ظهور من یتظهره الله کل دین اتباع او امر او است زیرا که رضای خداوند عزوجل ظاهر نمی گردد الا به رضای او . . . ) و نیز در باب اول از واحد هفتم فرموده ( در وقت ظهور من یتظهره الله بسـه

همین قسم کل محتجب خواهند بود الا من شاء الله کمال  
 دقت نموده که بعد از ظهر نوشته نشود الا آثار آن شمس  
 حقیقت که نوشتن يك حرف از آن اعظم تراست از نوشتن  
 بیان و آنچه در ظلّ بیان نوشته شده . . . . ) و همچنین  
 در باب دوم از واحد هفتم فرموده ( ولی حین ظهر —  
 من یتظهره الله اگر کلّ اعمال از برای نقطه کنی که لدون<sup>الله</sup>  
 می شود زیرا که نقطه بیان آنروز همان من یتظهره الله  
 است نه دون آن ) و در باب ششم از واحد ششم فرموده (   
 قسم به ذات مقدس سیکه شریک از برای او نبود و نیست که در  
 یوم من یتظهره الله يك آیه از آیات او را تلاوت نموده اعظم تر  
 است از کل بیان و آنچه در بیان مرتفع شده ) و همچنین در  
 باب هشتم از واحد پنجم فرموده ( در یوم ظهر و من یتظهره  
 الله اگر کسی يك آیه از او بشنود و یا تلاوت کند بهتر است از  
 آنکه هزار مرتبه بیان را تلاوت کند ) و در باب دوم از واحد  
 نهم راجع بخوش نویسی و خوش نویسان فرموده ( اگر در  
 یوم ظهر چنین نفسی باشد و امثال آن قلم نگرداند الا  
 آثار من یتظهره الله که حرام شد بر ایشان قلم گردانیدن  
 بر کلمه فی الاکلمات او ) یقین است که کاملاً بر علت طبع  
 نمودن بیان مطلع شده عذر موجه ما را می پذیرد اما

مقتضی این بود که از معدودی بایں ازلی پر سش می فرمودید  
که چرا آنها اقدامی در طبع و نشر بیان ننموده اند

" پرسش سی و سوم "

چرا احکام جناب باب باین زودی منسوخ شد و چرا جناب  
ازل و بعضی دیگر مردود و مرتد گشتند .

" پاسخ "

اگرچه این قبیل ایرادات مربوط بغير بابیهای معر وف  
به ازلی نیست چه که تا کسی مؤمن بحضرت باب نقطه اولی  
نشود و بیان رانخواند و بر حجیت آن اقرار نداشته باشد بحث  
اوراجع به تغییر احکام بیان و یا مردودیت جناب مرحوم میرزا  
یحیی ازلی مورد و بی شراست مثل این است که شخصی  
منکر حقانیت حضرت عیسی باشد ولی وارد در بحث مابیه الاختلاف  
دینی بین عیسوی و محمدی گردد و یا منکر حقانیت حضرت  
یحیی بن زکریا باشد ولی ایراد بر مابیه الاختلاف قوم صبی  
یحیائی با عیسویان نماید پس تا کسی مؤمن به بیان نشود  
و فرمان حضرت باب را فرمان خدا و مبنی بر حکم و مصالح  
الهیّه نداند مقتضی نیست داخل بحث این قسمتها با  
بهاثیان شود و نتیجه ازین بحث نمی تواند ببرد چه که هم

منکر حقانیت حضرت باب و حضرت بهاء الله است و هم بی  
 خبر از منظور و مقصود هر دو ی آنان اما چون آنجناب سئوال  
 نمود ه اید این است که حقیقت قضیه را می نگارم در اخبار  
 اسلام سلطنت که مقام شاریت است برای نزول عیسی و یسا  
 باضطلاحی برای رجعت حسینی پیش بینی شده و بحکم  
 صریح بیان و سایر آیات بیانیه حضرت بهاء الله احکام بها  
 را باید تفسیر بد هد و مخالف خویش را ولو شخص اول منصوص  
 در بیان باشد مردود می تواند نمود یعنی حضرت باب لاجل  
 حکم مصالح با مرالهی احکام موقتی صادر فرمود و رد و قبول آنها  
 را موکول با مرورا ده حضرت بهاء الله من بظهوره الله نمود و  
 در بیان و توقیعات مبارکه به صریح عبارات فرمود که اگر هر یک  
 از احکام منزوله در بیان را آنحضرت قبول نماید فضل کرده نه  
 عدل و نیز تصریح فرموده که مشیت اولیه ویدر حضرت بهاء الله  
 است چنانچه در باب پانزدهم از واحد سوم فرموده ( ملخص  
 این باب آنکه ظمهور الله در هر ظهور که مراد از مشیت اولیه با  
 بهاء الله بوده و هست ) و در مقامی دیگر فرموده \* انسا  
 حوریة ولد تنی البهاء ( بالآخره میفرماید ) بیان و من فسی  
 البیان طائف قول من بظهوره الله است قوله جل بیانسه  
 (الباب الثالث من الواحد الثالث می ان البیان و من فیه

طائف حول قول من یتظهره الله ( و نیز حضرت باب در باب هشتم از واحد پنجم فرموده ( بکن بیان را مثل مایه فرض کن که کسی بکسی می دهد تجارت کند مالک آن من یتظهره الله است که بنفوس مؤمنه به نقطه بیان سپرده که باو تجارت نمایند از برای یوم ظهور خود که اگر مایه را بخواهد پس بگیرد کسی لم یبمّ نگوید . . . . . او بوده منزل بیان قبل از ظهور خود ( مصحح است که منزل بیان حضرت بهاء الله من یتظهره الله بوده و حق پس گرفتن داشته این است که حضرت بهاء الله جلّت قدرته یا امر الله یک دسته از احکام بیان را در کتاب مستطاب اقدس تصویب و بعضی دیگر را تغییر داده و یک دسته هم احکام و تعالیم بدیعه منیعه صادر فرموده و در لوح اشرفات این آیات در زیات نازل گشته ( حضرت مبشّر روح ماسواه فداه احکامی - نازل فرموده اند و لکن عالم مرملق بود به قبول لذاین مظلوم<sup>بعضی</sup> را اجرا نمود و در کتاب قدس بعضی عبارات آخری نازل و در بعضی توقف نمودیم الا مرید یفعل ما یشاء و بحکم ما یرید وهو العزیز الحمید و بعضی از احکام هم بدعا نازل طوبی للفائزین و طوبی للعاملین این قبیل امور سبب اضطراب و ایراد و بعد از تقرب بر رب العباد) امثال آنجناب که قرآن را زیارت نموده اند نباید بشود چه که می دانید بعضی آیات کتاب آسمانی ناسخ آیات دیگر همان -

کتاب است یعنی در قرآن مجید اول احکامی صادر که بعد از  
چندی نسخ شد و احکام و عطیاتی آخربه عکس اول گشت برای  
نمونه بعضی از آنها ذیلاً یاد آوری می شود و این کریمه که  
در سوره بقره است ( ما ننسخ من آية او ننسها نأت بخیر منها  
او مثلها ) شاهدی است کافی و وافی بر اینکه در بعد و بعثت رسول  
اکرم احکامی صادر فرمود و معمول بود بعد منسوخ شده من  
جمله موضوع قبله است که ابتدا تا سیزده سال بطرف بیت  
المقدس نمازی خواندند بعد از اذاعة الله به تغییر آن قرار  
گرفت اول این آیه در سوره بقره نازل گشت ( قد نرى تقلب وجهك  
فی السماء فلنولينك قبلة ترضها ) پس از آن این شریفه صدور  
یافت ( قل لله المشرق والمغرب فاينما تولوا فثم وجه الله )  
پس از آن در بین دو نماز این حکم نازل گشت ( قول وجهك مشطرا  
المسجد الحرام ) و من جمله در موضوع خصائص رسول  
اکرم است که آنحضرت مائل به زوجه هر کس می گشت آن زن بر  
شوهرش حرام و بر آن حضرت جلال می گشت چنانچه در سوره  
احزاب فرموده ( وامرأة مؤمنة ان وهبت نفسها للنبي ان  
اراد النبي ان يستنكحها خالصة لك من دون المؤمنین )  
و ازین رو بود که مسئله مزاجت با زینب زوجه زید بن حارثه تحقق  
یافت در سوره احزاب حکایت مزاجت آن حضرت با زینب

نازل شد و در اخبار و تواریخ و در تفسیر صافی و کتب وافسی  
 رتبه هم مشروحاً مفصلاً بیان گشته و پس از وقوع این تزویج  
 زبان ملامت و هرزه گوئی اعدا برآز شد لهذا آیه تحریم  
 در سوره احزاب نازل گردید قوله تعالی ( لا یحلّ لك النساء  
 من بعد و لا ان تبدل بهنّ من ازواج ولو اعجبك حسنهنّ )  
 و دیگر مسئله ماریه قبطیه است که حضرت رسول اکرم با حفصیه  
 دختر عمر عهد فرمود که دیگر اقتران با ماریه نکند و بموجب سوره  
 تحریم آنحضرت ماریه را بر خود حرام فرموده بود بعد از چندی  
 این آیه شریفه در سوره تحریم نازل شد ( یا ایها النبی لم  
 تحرم ما احلّ الله لك تبغی مرضاة ازواجك و الله غفور رحیم )  
 پس از نزول این آیه دوباره ابواب محبت و معاشرت را بر وجه  
 ماریه مفتوح فرمود معاندین این عهد و قسم رسول الله و خلف  
 عهد و قسم را نعوذ بالله بر شهوت رانی آنحضرت حمل نموده اند  
 و نیز معامله حضرت رسول اکرم با کفار خصوصاً با اهل کتاب قبل از  
 هجرت مدارات و ملائمت بود چنانچه در آیه الکرسی که سید آیات  
 قرآن است چنین فرموده لا اکراه فی الدین قد تبیین الرشد من  
 الغی فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی )  
 و همچنین در سوره کافرون که در مکه نازل شده فرموده ( قل  
 یا ایها الکافرون لا اعبد ما تعبدون و لا انتعابدون و ما انا عابد

ما عبادتم ولا انتم عابدون ما أعبد لكم دينكم ولي دين ( و نیز در -  
 سوره آل عمران فرموده : ( قل يا اهل الكتاب تعالوا الى كلمة سواء  
 بيننا وبينكم الا نعبد الا الله ولا نشرك به شيئا ) اما پس از هجرت  
 و حصول قدرت ظاهره به قتل و غارت و اخذ جزیه و غلظت با کفار و با  
 مشرکین ما مور گشت و عطی نمود چنانچه در سوره توبه که در مدینه  
 نازل گشته فرموده ( و قاتلوا الذین لا یؤمنون باللّٰه ولا بالیوم الآخر  
 ولا یحرّمون ما حرم الله ورسوله و یدینون دین الحق من الذین  
 اوتوا الكتاب حتی یعابوا و الجزیه عن یدهم صاغرون ) و همچنین  
 فرموده ( قاتلوا المشرکین کافة .... ) و نیز در سوره محمد که در  
 مدینه نازل شده فرموده ( فاذا قیتم الذین کفروا فضرّب الرقاب .... )  
 خلاصه چنانچه جائز بود خداوند یکتای توانا احکامی که در  
 قرآن صا در فرموده پس از آیات صی قلیل تفسیر دهد در این عصر  
 مقتدر و مختار بوده از مقام الوهیت و ربوبیتش چیزی نکاسته و  
 چنین خواسته که احکامی را که بر حضرت باب نازل فرموده توسط  
 حضرت بهاء الله تکمیل و یا تبدیل با حسن نماید و اگر  
 معاندی بنایش بر اعتراض باشد تقلید شخص واحد را در رای  
 و تصویب خویش اقیح از عدم توافق رأی دو نفس در موضوعی  
 شمرد یعنی نمون بالّٰه ایضا دکه بر حضرت رسول اکرم  
 بیشتر وارد آرد تا بر حضرت بهاء الله و حال آنکه بر هیچ یسک  
 از آن نفوس قدسیه ایرا دی وارد نیست چه که همه تفسیرات



به اراده الله راجع بوده و هست انکه يفعل عماشاء وهو العليم

الحکیم . اما راجع به مخالفت مرحوم آقا میرزا یحیی ازل و

مردودیت ایشان و مرتد شدن معدودی بی خردان این  
 قضایا در نظر ارباب اطلاع هیچ اهمیتی ندارد و دلالت بر  
 بطلان هیچ دینانی نکند چه دیده روزگار در عالم دیانت  
 و سیاست مکرر مردودی مقبولین و مقبولی مردود بین را دیده  
 و کتب مقدسه و رسائل انبیا و احادیث و اخبار از ائمه هدی  
 و تاریخ دنیا شاهد قول ما است از قبیل پیغمبر زاده اول  
 و کشفان پسر نوح گرفته الی آخرین امام زاده جعفر برادر  
 حضرت امام حسن عسکری خرابه و فاسد و مردود و متروک  
 شدند و هزاران نفوس از مؤمنین با نبیا و رسول پیشین مرتد  
 گشتند پیغمبر زادگانی مانند اولاد حضرت یعقوب برادر خود  
 یوسف را بچاه افکندند و حضرت موسی تا از طور مراجعت  
 کرد قوم گوساله و بت پرستیدند و مرتد و مقتول شدند  
 یهود ای اسخریوطی که یکی از حواریین بود پیغمبر خویش  
 را به دراهم معدوده فروخت و باعث شهادت حضرت عیسی  
 شد شیطان ملك مقرب بود در سایه نافرمانی به اسفل درك  
 رفت و شیطان زادگانی بی شمار در روزگار بیادگار گذاشت  
 هاروت و ماوروت را بموجب قرآن و احادیث اسلام خداوند عالم

معلم و پیشوای انام قرار داد و بعد مردود فرمود اسمعیل  
 به امامت و وصایت پدر مقرر گشت بعد بد حاصل شد و آن اکتیل  
 جلیل بر سر برادرش نهاده شد خلاصه تعداد مردودین  
 و مرتدین و موافقین بعد از ایمان به سید المرسلین بی شمار  
 است بجلد اول از کتاب دوم ناسخ التواریخ صفحه پانصد  
 و سی و سوم به شرح احوال سیئله کذاب مراجعت نمائید  
 که او اول مسلمان شد متوقع بود که حضرت رسول خلیفه اش  
 قرار دهد چون خواهش وی پذیرفته نشد مرتد گشت بنمای  
 مخالفت نهاد و مزخرفاتی در توهین اسلام و آیات قرآن گفت  
 و نوشت و مستقلاً ادعای نبوت نمود و چون کلمه خبیثه بود مصداق  
 (مالها من قرار) شد جز اسمی از او امثال او در صفحه روزگار  
 باقی نماند نعم مقال الشاعر

زانکه ازبانگ و علاای سنگان

هیچ واگرد ز راهی کاروان

یا شب مهتاب از غوغای سنگ

سُست گردد بد در راه رسیر و تنگ

باری چنین وقایع در هر آئینی واقع شده آنها را دلیل بطلان  
 و نقصان هیچ آئین نباید تصور نمود در چنین موارد شاید بعضی  
 نفوس ضعیفه و عقول غیر سلیمه و مؤمنین آلوده مضطرب گردند

ویا بیهانه جویان برهان بطلان دیانتی قرار دهند اما عقلا و  
ادباء و محققین منصفین و مؤمنین رزین و مالکین عزم متین  
و مطلعین از اوضاع دیانتی و سیاسی روی زمین و فلسفه —  
دانان آئین ابتداً ابتداً مضطرب نشوند و از صراط مستقیم  
نلغزند هر صاحب منصب و رعیت و نوکری تا زمانیکه وظیفه  
شناس و مطیع و خدو م و امین و صدیق است نزد سلطان و آقای  
خویش محبوب است اما همینکه بنای مخالفت و خیانت و رد الت را  
نهاد و از فرمان سرپیچید بسرفرو داد آید و مردود و مرتد شود  
( هر که استیزه کند در راه دوست — رهزن مردم شد و نامرد  
اوست. در بیان و در توقیعات مبارکه تصریح است که اگر  
کسی ولو اولین حروف علیین و بهترین ثمره و اعلیٰ شهد او ادلاء  
و مرایاً بیان باشد چنانچه در یوم ظهور من یظهره الله آنسی  
توقف در ایمان به او نماید مردود و منفور منزل و مرسل بیان  
است و حتی می فرماید حلال است بر من یظهره الله ری کند  
کسی را که عالی تر از او در روی زمین نباشد در توقیع حسرف  
حی چنین فرموده ( حل لمن یظهره الله ان یرد من لیه کن  
فوق الارضی اعلیٰ منه ) وهم رتبه عی را که حضرت من یظهره اله  
بخواهد به کسی دهد و یا بگیرد بحق است در همان توقیع  
می فرماید ( و از ایوم ظهور من یظهره الله کل من علی الارض

عنده سواء فمن يجعله نبيا كان نبيا من الاول الذي لا اول له  
 الى الاخر الذي لا اخر له ( جناب ميرزا يحيى ازل ولسو  
 خود را از اعلى ترين اشخاص در امريان دانند در يوم ظهور  
 مساوى با من على الارض است من يظهره الله اوراد مى  
 تواند كرد وهمچنين در باب چهارم از واحد دوم بيان راجع  
 بحروف عليمى مى فرمايد ( در يوم ظهور من يظهره الله  
 يا انا مقبل شد از عليمى است والا از دون آن ) پس اگر  
 جناب ازل كه شمره و مراث هم ناميده شد خود را حروف عليمى  
 هم بداند باز سبب عدم ايمان به من يظهره الله دون  
 عليمى يعنى سجين گردد و ديگر از جمله دلائلكه مثبت  
 بى مورد گوئى جناب ازل است اين است كه شيعه و سننى  
 متفق است كه حضرت مهدى قائم وصى نخواهد داشت  
 چنانچه در كتاب صحيح بخارى اهل سنت و در اصول  
 كافى شيعه در باب الرجعة مرقوم است كه قائم مهدى وصى  
 ندارد چه كه نزول عيسى و باز رجعت حسيني كه اعظم از آن  
 حضرت است با او همراه است و بعد از شهادت قائم خود  
 را معرفی نموده سلطنت مى كند در بيان هم ذكر وصى نيست  
 چه كه صريحا فرموده من يظهره الله حاضر است در قيامان  
 شاهر وقت صلاح دانند خود را معرفى مى نمايـد

فوراً بدون طلب دلیل قبولش نمائید در باب سوم از واحد  
دوم بیان راجع به شهداء و اولاد بیان که عالی تر از آن در  
بیان بعد از نقطه بیان مقام و رتبه نیست چنین می فرماید  
(ملخص این باب آنکه از جانب خداوند بر گل ناس و وحجت  
است آیات الله و نفسیکه این آیات بر او نازل شده و اول حجت  
باقیه ظاهره الی یوم القیمه ثانی ظاهره است تا یوم ظهور  
و حین بطون حجت است بر گل شیئی من حیث لا یعلم احد  
و از برای او از حین غروب شهدائی است که اولاد هستند و بر  
حجة باقیه که بیان باشد که ایشان به قول او که الآن نازل  
می کند حجت می شوند تا یوم ظهور او و پیل از برای ایشان  
اگر در ظهور محتجب شوند . . . ) پس اگر جناب مرحوم محیی  
ازل خود را دارای اعلی ترین رتبه در بیان که مقام شهداء و  
اولاد است می دانستند باز چون مؤمن به من ینظره الله  
نشد و پیل بر اوست اکنون قضاوت را بوجدان آنجناب پیر  
گذار نموده و به تحقیق این قسمت هم خاتمه می دهیم و از  
خداوند بی مانند توفیق درک حقایق الهیه را برای شما  
و خود و همه اهل دنیا ملتصیم.

احکام جناب بهاء شهادت تام به سیاست خارجه دارد

نه بدیانت

\* پاسخ \*

اگر آجناب او امر و نواهی حضرت بهاء الله را زیارت کرده  
بودید هرگز چنین سئوالی را نمی نمودید فقط اطمینان  
به تعارضات قلمی و زبانی دشمنان بهائی است که باعث اینجا  
این اشکال و ابجاب این سئوال شده است و حال آنکه  
سیاست خارجه عصر حالیه به کلی ضد دیانت حضرت -  
بهاء الله است چه که سیاست این ایام عبارت از جنگ  
ولجاجت و خونریزی و رقابت و تعصبات و غضب املاک دیگران و  
ظرفداری از هوچی و از حیلہ گران است صدق و صفا و عاطفه  
و وفا مہر و محبت و غفو و شفقت و رحم و مروت صیمانه بلکی ممنوع  
و علاقه مندی به دیانت غیر محبوب بلکه ردیف بلاهت محسوب  
اما دیانت حضرت بهاء الله ضد جنگ و عداوت و موجد صفا  
و وفا و محبت و مروج عبادت و دیانت و مہتیج عاطفه و مروت و  
مشروط به معرفت حضرت احدیت و به اطاعت شریعت  
و تصدیق حقانیت همه انبیا و اولیا از روی حقیقت و عدم

مداخله در امور حکومت و سیاست و قیام به صلح و سلام با کل  
انام و عمل به صلوة و صیام و حفظ عفت و احترام و آزادی -  
وجدان و رعایت انتظام و دستگیری ضمنا و احسان به فقرا  
و انقطاع از شئون دنیا و اعتقاد به مجازات و مکافات عالم اخری  
و اعتماد بخدا و نهی از جور و جفا و از عداوت و بغضاء و از تزویر  
و دغا پس این تعلیمات الهیه چه شباهتی به سیاست خارجه  
دارد خوب است آن جناب ولو بهائی نشوید فقط برای ازد<sup>یاد</sup>  
معلومات به تلاوت آیات حضرت بهاء الله به پردازید تا بسه  
یقین مبین بدانید که آئین نازنین بین المللی بهائی جامع  
جمع علوم و فنون و فضائل و حدود لازمه به عالم انسانی و  
مریی روحانی و اخلاقی است و حقائق تمام ادیان و مذاهب  
و مسالك و فرقی و طوائف جهان را با مزایای بیگران در اقیانو<sup>س</sup>  
اعظم آیاتش مشاهده خواهید نمود و از زلال کلماتش آب حیا<sup>ت</sup>  
علوم و فنون و تعالیم و معارف و شئون بدیعه منیعه خواهید  
نوشید و از خورشید جهان افروزینا تشدید و جسم و جان  
را روشن داشته ملتفت خواهید شد که قوی و آثار و حقائق  
و دقایق در کمون فرامین مقدسه اش موجود که سیاست های  
خارجه و داخله و تدابیر بشریه در نزدش بی ارزش است  
خلاصه دیانت بهائیه شباهت به سیاست خارجه ندارد ولی

چون در دیانت محمدیه جنگ وجدال و قتل و غارت اموال و گرفتن ممالک اهل ضلال حلال بوده شباهت به سیاست خار<sup>جه</sup> می توان داد حال آنکه آنهم اصولاً شباهتی ندارد چه که سیاست خارجه فقط برای حصول شهرت ریاست و ابتهت و از دیار ثروت و استیلا بر مملکت به قتل و غارت دیگران مباشر<sup>ت</sup> نمود موسی نماید اما اسلام فقط برای تربیت و نزدیک نمودن مردم بحضرت احدیت در تحت یک محدودیت معلوم<sup>ت</sup> مباشرت بآن رفتار نموده اما چون بحسب ظننا هر شباهتی به سیاست سلاطین ظاهره داشته حضرات مسیحین آن رفتار را تنقید نموده اند ولی معلوم نیست برادران مسلمان ما آئین بهائی را که فاقد آن شباهت صوری هم هست بچه دلیل و مناسبت شباهت بسیاست خارجه داده اند جای استعجاب نیست چه که نفوسیکه هزاران افتراء و بهتان را بزرگان بهائیان روا داشته اند از گفتن چنین بهتانی همپاکی نداشته وندارند سزاوار مجاهدت و انسانیت این است که هر طالب حقیقی خودش کتب مقدسه آئین بهائی را بخواند تا به حقیقت پی برد تقلید را تنقید و تحقیر نه نماید .



در حدیقه البهائیه که تألیف سرکار است ملاحظه شد هفت  
 دلیل برای تفریق حق از باطل تعیین نموده امید وصال  
 آنکه ادلائل در مدعیان کاذب و در مردمان عادی دیده شد  
 اول ادعاه است که فرعون و مزدک و مسیلمه و امثالهم ادعا  
 داشته اند . . . . . دوم استقامت است که هزاران سال است  
 هنوز در بیت پرستی پافشاری دارند . . . . . سوم تحدی به  
 آیات است آنرا هم که جن وانس جمع و متحد شوند نتوانند  
 آورد . . . . . چهارم قوه تشریحیه است که امروز مقتنین و  
 هیئت پارلمان ها در مالک کفار و اسلام قانون وضع میکنند  
 پنجم نفوذ کلام و جان دادن است که عمرین الخطاب و امثال  
 نفوذ داشته اند و عشاقی چند در راه معشوقه های خود و  
 لشکریان در راه دولت و مملکت خویش جان فدا نموده اند . . .  
 ششم دوام و بقای احکام و امت است که بیت پرستان هم  
 هزاران سال است خود را امت برهما و بودا دانسته احکامشان  
 را عمل میکنند و حال آنکه باطل اند هفتم تشبیه  
 و تندیر و بیش بینی ها کرده و دانشمندان اروپا از مورآتیه  
 خبر می دهند و از مرشد و اقطاب و از مرتاضین خوارق عادات  
 دیده شده

آنجناب حدیقه البهائیه را بدقت نخوانده اید زیرا اگر بدقت ملاحظه فرموده بودید گرفتار سوء تفاهم نشده اچونه مسائل خویش را در طی قرائت آن دلائل سبعة می یافتید چه در صفحه یکصد و پنجاه و ششم آن کتاب برای اینکه از قبیل تصورات شوا و سائر خوانندگان آن جلوگیری شده باشد چنین مرقوم است ( در هر نفسی آن هفت دلیل مجتمعا مشاهده شود اوحق است و در غیر حق محال است آن دلائل سبعة - با شرایطش جمع گردد ) اگر التفات بهمین عبارات مختصر نموده بودید اشکالی برای جناب عالی تولید نمی شد اکنون ناگزیرم قدری مفصل توضیحا تذکره هم شاید بگلی اشکالات حل گردد ما تصریح نموده ایم که اجتماع آن دلائل سبعة در یک انسان حجیت دارد باینکه علیه هر یک از دلائل سبعة مذکوره را در شخصی یافتن برهان ما را لغو و نقض نتواند نمود فی المثل اگر ما بگوئیم ما به التفریق بین طلا و سائر فلزات این است که طلا زرد و براق است طلائی که ابعاد ثلاثه آهن - مطابق با فلزات دیگر باشد آن سنگین تر از فلزات دیگر است طلا نرم تر از آهن و برنج است طلا زنگ نمی گیرد و نمی پوسد طلا در آتش شفاف و براق است طلا مقوی است طلا در محك

متفلاست بالاخر تمام کمالات و خواص طلائی را ذکر نموده  
و گفته ایم در هر فلزی اگر تمام آن کمالات و خواص دید شود آن  
طلاست اگر شخصی در جواب بفرماید این دلائل و علائم  
دلیل طلاشناسی نمی شود چه که برنج هم زرد است آهن  
هم از سنگ وزین تراست برلیان هم زنگ نمی گیرد پنبه  
و پرنیان هم از طلا نرم تراست و گرم شب تاب هم متفلاست و  
هر بیت لیمو هم مقوی است چنین شخصی یاد انسته خلط مطبوع  
می کند و قصدش مجادله است یا اینکه نادان و پرهان نشناس  
است چه که ما نگفتیم فلزی زرد و سفید نرم و چیز متفلا و در ما  
مقوی تر از طلا پیدا نمی شود که آن جوابها را بشنویم ما گفتیم  
فلزیکه جامع جمیع آن اوصاف و خواص مذکوره است طلاست  
خلاصه از تکراری نمانیم که آن اوصاف و شئون هفتگانه را  
که برای شناختن مرتب آسمانی و انسانی الهی در حدیقه  
السمائیه نگاشته ایم براهینی است که مطابق علم و عقل و نقل  
و آیات کتب سماوی است که اجتماع آن اوصاف و شئون سیمه  
در غیر حق محال است تحقق یابد بلکه اگر عمیقانه تفکر و تعمق  
کرد نفس همان آتعاثیکه در آخر صفحه می کشد و اینجا هوشی آن  
کتاب مشروطه پنج شرطه به تنهایی دلیل جلیل حقانیت  
است چه که مدعیان باطل فاقد آن نوع ادعا بود هاند جز

جز حق مطلق احدی از عهد و ادعائیکه دارای آن شرائط  
خسب باشد بر نیاید تا چمرسد به داشتن دلائل سسته بعد آن  
توضیحا مرقوم میگردد اگر کسی ادعای دزدی کند بعد استقامت  
بخرج دهد و تحمل مصائب در راه دزدی نماید و اموال مسروقه  
شورارائه دهد حتی در راه دزدی جان قربان کند او در ادعایش  
صادق خواهد بود و او را یقیناً باید دزد ماهر دانست و بیا هر شخصی  
و یا لشکری هم که ادعای عشق بکسی و ادعای وطن پرستی و دولت  
دوستی نماید وقتیکه دیدیم یا اختیار مال و جان خود را در سبیل  
معشوقش و یا برای عزت دولتش و حفظ مملکتش فدا نمود بدون -  
شبهه آنهارا عاشق صادق و وطن پرست واقعی باید شناخت  
فرعون و مسیلمه و مزدک و امثالهم چون سلطنت و علم داشتند بعد  
از آنرا استقامت در مقابل بلا نمودند و نفوذشان بعد از خود<sup>شان</sup>  
باقی نماند و پیش نرفت و مرادشان حاصل نشد و فرامین و طرفدارانشان  
مضمحل گشتند و مصداق کریمه ( اجتثمن فوق الارض ما  
لهامن قرار) شدند پس صاحب دلائل سبعمنبود و ادعایشان  
باطل بود و استخوانچنین اگر شخصی و یا جمعی ادعای  
مقتنی و یا ادعای دکتري و یا ادعای پیشگویی نماید و از عهد  
ادعای خود برآید بعضی مقننین قوانین متفنه تدوین و ترویج  
نمودند و اطیامرضی را صحبت بخشیدند و پیشبینان پیشگویی

هایشان واقع شد لجاجت و بیگانه گشتن نماید بکاربرد ادعایشان  
 راهم در حدود کارشان باید صدق و انیم اصلاً آن دلائل را هر  
 کسی در مقام ادعای که دارد مالک باشد در ادعای خویش  
 صادق است اما اگر گفت من مقنن بی نظیرم ولی قانون ننوشت  
 و یا از تنقید و تکفیر مخالفین ترسید و ترک تدوین و ترویج قوانین  
 نمود چون او از عهد هرنیاید ادعایش با لجاجت باطل است  
 و همچنین مدعیان طبابت یا صناعت یا تجارت یا سلطنت یا نبوت  
 هر یک محروم از روح استقامت مانند و از مخالفین ترسیدند  
 و از عهد هانجام ادعای خویش هرنیامدند از ادعایشان بوج بود ه  
 هست در این موقع لازم است آنجناب عطف توجهی هم  
 بجواب سؤال نهم خویش فرمائید تا مسئله واضح تر و مشکل  
 حل گردد جناب عمر بن خطاب ادعای بالاصالة را که یکی از  
 شرائط دلیل اول مرقوم ما است نداشته تا در راه اثبات آن  
 ادعا استقامت و نفوذ داشته باشد ایشان تشریح ننمودند  
 ایشان به انزال آیات و تحدی بآن قینامی نکردند بلکه مروج  
 الاسلام بودند و مردم را بحقانیت حضرت محمد رسول الله  
 و قرآن دلالت میکردند هدایت و نفوذ و قدرت و ابهت از  
 رسول اکرم و کلام الله الافخم بود مثل اینکه فرمان ده قشون  
 نفوذش و ابهتش قوت و شرافت و عزتش بالاصالة و مستقل نیست

از اتکال و اتکابه اعلیٰ حضرت سلطان دارای آن شئون و  
اوصاف و رتبه شده است پس نفوذ ائمه هدی و خلفا و سلاطین  
و امراء و مولوی احمد قادیانی و ولطر و پاپ مسیحی و رکن رابع  
شیخ و قطب صوفی و امثالهم را مقایسه با نفوذ حضرت موسی  
و حضرت زرتشت و حضرت عیسی و حضرت محمد و حضرت نقطه  
اولی و حضرت بهاء اللہ نمودن صحیح و سزاوار نیست چه که  
آنان سلطان مستقل با اصالة بوده و هستند و سائرین به  
اسناد بآن مظاهر امر و مطالع و حق حضرت احدیت و به  
نیروی مادی سلطنتی عزت و نفوذ و رفعت داشتند  
نه هر که چهره برافروخت دلبری داند

نه هر که آئینه سازد سکندهی داند

نه هر که طرف گله کج نهاد و تند نشست

کلاه داری و آئین سروری داند

خلاصه آن دلائل سبعة مجتمعا در یک انسان اگر دیده شد

ادعای او را باید راست دانست چه که در غیر حق آنها جمع

نگردد هذا حق وما بعد الحق الا الضلال

"پرسش سی و ششم"

دلائل سبعة مرقومه شمارا در اوائل بعثت انبیاء علیهم السلام

نداشته بعد موجود شده برهان اولیه آنها چه بوده

در صفحه يك صد و پنجاه و دوم حديقه البهائيه در طی درس  
 نمود و ششم اين قضيه را حل نموده سپس دلائل سبعة را نقلين  
 و تدوين نموده ايم عطف توجه بآن درس دافع اشكال مسئله  
 آنجناب است در اينجا هم باختصار مینگاريم که برای نفوس  
 مقدسه از رجس بغض و عداوت و منزّه از لوث تقلید و جهالت  
 همان وجود مقدس و لقای جمال منیر منزّه و مشاهده انوار  
 کمال و جلال و رفتار و استماع گفتار بلکه وضع مشی و دیدار آن  
 مشرق و حی الهی حجّت و برهان است حاجت به حجّت  
 خارجي ندارند .

معجزه جست از نبی بوجهل سنگ

دید و نفوذش از آن آلاکه شك

ليك آن حديق حق معجزخواست

گفت اين رومی نگريد غير راست

چنانچه دليل وجود هر شی در نفس آن شی موجود است

محتاج به دلائل خارجي نیست يعنی دليل من و کبريت

احمر و عنقوزه و عنبر و حنظل و نی شکر و هر گیاه و شجر و حمار و اشتر و ایل

و بقر و انسان صحیح العمل و کافر در نفس خود آنها موجود است

است دلیل حقانیت حق هم در نفس مقدسش موجود و مشهود  
است این است که حضرت مسیح فرموده ( هر داری را از بارش  
بشناسید ) و این است که امام هم بیان فرموده ( اعرفوا الله  
بالله والرسول بالرسالة ) و این است که ملای روم گفته  
آفتاب آمد دلیل آفتاب

گرد لیلیت باید از روی رخ متاب

و این است که او یس قرنی از زمین ندیده جمال محمدیّه را  
از گفتار دشمن شناخت و موفق به ایمان شد و درین خصوص  
گفته اند

بوی جان می آید از ششم شتر

و این شتر از خیل سلطان و بیس در

و آن مؤمن زکی فطن از وطن با تحمل مخن طی طریق نموده  
به مدینه برای زیارت آن مطلع وحی حضرت زوالمتن آمد و این  
است که حضرت قدوس وقتی از پشت سر همیکل مقدس حضرت  
نقطه اولی را زیارت کرد بجا افتاد و دل داد و در سبیل  
محبتش جان باخت و این است که حضرت قرّة العین قبل از  
آنکه حضرت بهاء الله برده از چهره جمال ظهورش برگزید  
فریاد درآورد ( زجه روالمیت برتکم نزنن بزنی که بلی بلی )  
و این است که جمال اقدس ابهی بسجع مهر مقدسش ایمن



برهان قاطع را قرارداد (دلیلی نفسی برهان امری حجتی  
جمالی المنیر) و این است که فرموده اند (دلیل آیه و وجوده  
اثباته) و این است که در فردوس دهم فرموده اند (ان  
المظلوم لا یجوز ان یتدل فی امر بما یظهر من غیره)  
پس عقب دلائل خارجه رویدن از ضعف مشاعر ومدارک است  
زیرا برهان حقانیت حق بر نفس حق موجود است فنص ما قال  
الشاعر.

سکندر ب حیوان خطابی رود

من اینجا سکندر کجای رود

خلاصه گذشته ازینکه اعظم دلائل همان وجود اقد سرو آیات  
و انواع کمالات حق است که در همان آن بیعت در مظاهر  
امر حضرت احدیت موجود است و پنج دلیل محکم از دلائل سبعمه  
مذکوره هم در همان ایام اولیه در مظاهر کلیه الهیه ظاهر  
است که غیر حق فاقد آن است اول ادعای احواله با شرایطش  
چه که اگر آعا نداشته باشد شخص اول من آمن هم پرستش  
نموده بود و ایمان نمی آورد دوم استقامت با شرایطش ولو  
در مقابل ایرادات همان اول مؤمن باشد چه که بدون مشاهده  
استقامت همان اولین شخص هم تسلیم حق نمی شد سوم  
تحدی به آیات با شرایطش ولو یک آیه از فم اطهرش شنیده

باشد چهارم نفوذ باشرائطش ولو منحصر<sup>بش</sup> اولین مؤمن باشد  
 چه که اگر کلام حق در او نفوذ ننموده بود مؤمن نمی شد پنجم  
 تشریح بدیع است ولو فقط تهذیب و تعمیم بگفتن اشهد ان  
 لا اله الا الله ویا تغییر تحیت سلم غلخم به سلام علیکم باشد  
 چنانچه در حدیقه البهائیه مرقوم است که آیات قرآن و انجیل  
 و تورات و اوستا صحت دلائل و براهین مذکوره را تصدیق  
 می کند و نیز در قرآن نفس ایمان آوردن معدودی را بخدا حاجت  
 قرار داده و حاجت جدل کنندگان با حق را بعد ایمان آوردن  
 معدودی باطل شمرده و بغضب و عذاب شدید مجادلین را  
 تهدید فرموده و آن کریمه در سوره شوری است قال الله تبارک  
 و تعالی ای الذین یُحَاجُّونَ فِی اللّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتَجِیْبَ لَهُ  
 حُجَّتِهِمْ وَاَحْضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِیدٌ  
 خلاصه آنجناب و این جانب و امثالین در یوم ظهور حضرت  
 محمد و حضرت بهاء الله نبوده ایم چرا ایجاد اشکال برای  
 خود نموده بگوئیم مؤمنین اولین بگدام برهان قانع و تسلیم  
 حق شده اند بهر بزرگان آنها منقلب و منجذب شده اند خود می  
 دانند بمان مربوط نیست ما در زمان و اقصیه که بظاهر بمطلع  
 امر و به مشرق و حق الهی دسترسی نداریم همان دلائل سببه  
 که همواره در هر آئین حق موجود و در غیرش مفقود و هم آن

براهین معقول و منصوص و محسوس است برای ما کافی است  
 حقیقت حضرت محمد رسول الله را اگر محکمتر و بهتر از آنچه  
 مانوشته ایم در دست دارید مرقوم دارید اگر آنها در کتب  
 بهائیان نبود آنوقت اذعان بر نقصان دلائل مرقومه در حدیقه  
 البهائیه ص نمائیم و همیشه مرهون فضل و کمالات آنجناب  
 خواهیم بود اگر منظور کسی هم بهائیه جوئی باشد ممکن است  
 بانواع بهائیه هائیکه ام قبل متمسک شده و از فیض ایمان  
 محروم مانده اند آن شخص هم متمسک شده از معرفت  
 مرتبی آسمانی بشرو مظهر کلی خالق اکبری نصیب ماند

### خاتمه

با اینکه درین چند ماه کفایت حقیقت رامسی نوشتیم اغلب  
 در دست و کهنسار و قری و دیار سیار و مشغول ایقای وظائف  
 و نشر فرمان یکتا پروردگار بودم بهیچ وجه وسائل استراحت  
 تن و جمعیت فکر و لوازم تالیف و تصنیف مهیا نبود اما بحیث  
 وقوه الهی به ترقیم اجوبه مسائل معلومه ص و شن گانسه  
 آنجناب مؤید شدم مستدعی است بمعانی و بمنظورهای  
 اصلی و بروج نگارشاتم متوجه گردید و دنبال فهم حقائق  
 مودعه در آن پوئید نه اینکه خود را بقید عدم فصاحت و سلاست

کلاماً نگند بود عقبه الفاظ و تنقید بصورت عبارات بمانید اگر  
 معانی را نپسندید و به اصل منظور ایرادی یافتید روی  
 دل و فکر را بسوی حضرت بیچون نموده کشف حقیقت را متنا  
 کنید و الا از خود م بپرسید و توضیح بخواهید و اگر هم جوابی  
 خواستید بنویسید و در زمینه مابه التفریق حق از باطل مافوق  
 دلایل و براهینیکه اینجانب نگاشته مرقوم دارید چه که یک  
 سطر اثباتیه عقلاً و نقلاً افضل و انفع از هزاران جلد رتبه  
 است بعضی نفوس معانی و منظور معتدله مؤلفین کج و منحرف  
 می نمایند یعنی از اصل موضوع منحرف ساخته روی دیگرش  
 را در مد نظر آرند سپس قلم برداشته بآن ساختهای کج خود  
 رد می نویسند باسم و رسم اشخاص نمی پردازم همین قدر برای  
 نمونه می نویسم که مکرر دیده ام در رتبه ها عقیده تناسخ  
 یا تصوف و یا طبیعی و یا عدم وطن دوستی و یا شرک بالاخره  
 عقایدیکه بهائیان متنفر از آنند نسبت به آئین بهائی داده اند  
 آنوقت زحماتی کشیده بهمان عقاید منتسبه متنفره یاداد و  
 فریاد و باعربیده هولتاکرد نوشته اند واقعی یک فلطی را  
 خود ساخته و بعد به رد آن پرداخته اند الحمد لله آن  
 جناب بیزار ازین سوء حال نبوده و هستید راه راست  
 بجوئید نه راه کج و بروی خیر هر گفتار و رفتار و کردار ناظرید

نه به عکس آن حضرت بهاء الله تذکر اللناس در طی لوحی

در صفحه پنجاه و هشتم مجموعه اقدس چنین فرموده ( ان

الذی اعرض عن هذا الامر هل یقدر ان یتبیت حقایق الابداع

لا ویاک الاختراع ) همچنین در اشراقات فرموده ( ای اهل

انصاف اگر این امر انکار شو د کدام امر در ارض قابل اثبات است )

در خاتمه حسن خاتمه برای آنجناب و خود و برای عموم

بشر از یکتا آفریننده توانا متمنی و ملتسم و امید است کل رابه

صراط مستقیم و شفاء عظیم هدایت فرماید و باد لبر تدبیر و تمدن

حقیقی هم آغوش فرماید انّه قادر علی ما یشاء و المقتدر علی ما

یرید و هو القوی الغالب العزیز القدیر . تاریخ ششم شهر النور

هشتاد و هشتم مطابق نوزدهم خرداد یک هزار و سیصد و ده

شمسی خاتمه یافت والسلام علی من اتبع الهدی

منیر نبیل زاده قزوینی